کار

KAR - No. 274 Wednesday 6. Feb. 2002

چهارشنبه ۱۷ بهمن ۱۳۸۰ - ۶ فوریه ۲۰۰۱ - دورهٔ سوم - شماره ۲۷۴

2.20

دادگاه شهرام جزایری و نام‌هایی که گفته نشدند

● رئیس مجلس: سرپرست یکی از اماکن مقدس ۱۴ میلیارد تومان اختلاس کرده است.

● آیت‌الله‌های حکومتی ۳/۸ میلیارد تومان رشوه از شهرام جزایری گرفتند و به وی ۸۱ میلیارد تومان تسهیلات بانکی دادند.

● دفتر خامنه‌ای هنگامی دریافت رشوه از جزایری را رد کرد که پرونده به جریان افتاده بود.

شاید چند ماه پیش زمانی که خامنه‌ای برای پیاده کردن سیاست سرکوب در تاریکی و انحراف محور اختلافات دو جناح فرمان مبارزه با کارزار فساد اقتصادی را صادر کرد اگر می‌دانست به زودی زیر پرتو افشاگری‌ها تاریکخانه مافیای اقتصادی و چهره‌های فاسد نظام یک به یک در منظر افکار عمومی قرار خواهند گرفت و دادگاه شهرام جزایری از زبان مهدی کروبی رئیس مجلس که رازهای سر به مهری از جنایات حکومت در دل دارد به ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای تشبیه خواهد شد، هرگز به گشودن چنین پرونده‌ای تن نمی‌داد. اما پرونده گشوده شد، نام شهرام جزایری یاد سعید امامی را در جامعه زنده کرده و مردم با اشتیاق به دنبال یافتن قطعات مفقوده پازل مافیای اقتصادی هستند و می‌خواهند بدانند در آن ۳۱ صفحه‌ای که از پرونده شهرام جزایری حذف شده نام چه کسانی آمده و در کنار مهدی کروبی رئیس مجلس، آیت‌الله مقتدایی رئیس دیوانعالی کشور، آیت‌الله انواری، سید هادی خامنه‌ای، طه هاشمی نماینده خامنه‌ای در هیات مدیره تبلیغات اسلامی و مدیر مسئول روزنامه انتخاب، سردار پروین مدیرعامل بنیاد تعاون نیروی انتظامی، دری نجف‌آبادی وزیر پیشین اطلاعات و... کدام تصاویر قرار می‌گیرند و شهرام جزایری با دفتر خامنه‌ای، مجمع تشخیص مصلحت نظام و شورای نگهبان چه رابطه‌ای داشته است؟ آیا گفته شهرام جزایری در ارتباط با برخوردی که دفتر خامنه‌ای با وی کرد صحت دارد و یا آنکه پیش از افشای پرونده، دفتر وی از جزایری پول می‌گرفته است؟ چرا سردار قالیباف فرمانده نیروی انتظامی به وزیر بازرگانی نامه نوشت که واردات ۵۰ میلیارد تومان کالا به کشور را به جزایری واگذار کنند. چرا پرونده جزایری را که از بهمن ماه سال گذشته آغاز شده از مردم کتمان می‌کردند و رئیس جمهور که از همان زمان از موضوع باخبر بوده، مستقیم و یا غیرمستقیم ماجرای این پرونده را به مردم گزارش نکرده است. آیا دفتر رئیس جمهوری از جزایری پول گرفته است یا نه.

کروبی: انحراف روند پرونده

از نظر اصلاح‌طلبان پرونده مبارزه با فساد با پیش کشیدن پرونده شهرام جزایری به انحراف کشانده شد و قوه قضائیه به جای پیگیری پرونده مهدی خزعلی فرزند آیت‌الله خزعلی عضو پیشین شورای نگهبان، یاسر هاشمی فرزند هاشمی رفسنجانی و سایر «آقازاده‌ها» سراغ نمایندگان مجلس رفت. مهدی کروبی در جلسه علنی مجلس در واکنش به دادگاه شهرام جزایری در یک سخنرانی تند آن را تاوان ایستادگی مجلس در برابر

ادامه در صفحه ۲

اطلاعیه مشترک ۵ سازمان سیاسی درباره اظهارات اخیر رئیس جمهور امریکا

اظهارات بوش تهدید علیه امنیت جهانی است

در صفحه ۳

سی‌ویکمین سالگرد بنیانگذاری جنبش فدایی گرامی باد

* اعلامیه شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
* ضرورت نگارش تاریخ جنبش فدایی
* ستاره‌ی سرخ سی ساله!

در صفحه ۴

اطلاعیه هیئت سیاسی اجرائی
سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

بوش با زبان جنگ سخن میگوید

امروز جرج بوش در سخنرانی‌ای در کنگره آمریکا زبان تندی را علیه ایران، عراق و کره شمالی بکار گرفت و این سه کشور را بمثابه حامیان تروریسم اماج «مبارزه تازه آغاز شده آمریکا علیه تروریسم» قلمداد کرد.

این موضع تند در سخنرانی سالانه‌ای اخذ شد که مرسوم است رئیس جمهوران آمریکا در کنگره داشته باشند و طی آن برنامه سال خود را اعلام کنند. از هم این رو نگرانی محافل صلح‌دوست نسبت به عملی شدن تهدیدها افزایش یافته است. بیم آن میرود که بوش تهدیدهای خود را، اکنون که بارها و بارها «حرف»شان را زده است، خاصه علیه عراق به عمل درآورد.

هیئت سیاسی اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) بکار گرفتن این موضع تهدیدگر و جنگ‌طلبانه را، که نه فقط متوجه سه کشور نامبرده، بلکه علیه امنیت جهانی است بازی سبکسرانه‌ای با آتش و جمعبندی عجولانه‌ای از تجربه افغانستان می‌داند و آن را محکوم می‌کند.

ما همچنین براین نکته تاکید می‌کنیم که اظهارات غیرمسئولانه جرج بوش نه تنها ذره‌ای از مسئولیت دولتمردان جمهوری اسلامی در دفاع از منافع ملی ایران و تامین صلح و امنیت کشور نمی‌کاهد بلکه شرایط حساس لحظه ایجاب می‌کند از دامن زدن به تشنج خودداری کنند و با واکنش سنجیده بر مبنای منافع ملی و صلح منطقه فعالانه در راستای تقویت سیاست تشنج‌زدایی و انزوای افکار جنگ‌طلبانه اقدام کنند. سیاست خارجی‌ای که توسط ولی فقیه هدایت می‌شود علیه منافع ملی ما، تشنج‌زا و دشمنی کور با آمریکاست. اظهارات رفسنجانی که اسرائیل را با بمب اتمی تهدید می‌کند، به شارون و رهبران جنگ‌طلب اسرائیل فرصت می‌دهد تا حملات وحشیانه نظامی خود علیه ملت فلسطین را توجیه کنند و امنیت و صلح منطقه را برهم بزنند. سخنان رفسنجانی و ولی فقیه به اندازه گفته‌های بوش سبکسرانه، غیرمسئولانه و صلح‌سوزند.

ما اکیداً «پیشبرد سیاستی فعال برای تشنج‌زدائی در مناسبات با امریکا، برای تحقق صلح عادلانه متضمن حق مردم فلسطین برای داشتن دولت مستقل، و علیه ماجراجویی‌های غیرمسئولانه داخلی را از دولت خاتمی می‌خواهیم.

هیئت سیاسی اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
۱۰ بهمن ۱۳۸۰ - ۳۰ ژانویه ۲۰۰۲

علل و عواقب تشدید تخاصم آمریکا و ایران

همه واقعیات پشت پرده چرخش ناگهانی سیاست دولت جرج بوش به سمت تشدید تخاصم با ایران معلوم نیست و در این مورد باید به ارائه تحلیل ها و فرضیاتی غیرقطعی بسنده کرد. می‌توان تصور کرد دولت محافظه کاران در ایالات متحده که با ماجرای ورشکستگی به تقصیر شرکت نفتی انرون که می‌رفت پای سیاستمداران عالی رتبه حزب جمهوریخواه و از جمله رئیس جمهور و معاون او را نیز به این رسوایی بکشاند، جرج بوش به دستاویزی نیاز داشت تا توجه افکار عمومی آمریکا را به یک دشمن خارجی معطوف کند و با این انگیزه، ناگهان آنچه را خود او محور پلید ایران عراق کره شمالی نامیده است کشف کرد. اگر چنین باشد، جرج بوش نه تنها لااقل فعلا به هدف خود دست یافته و بار دیگر بر موج «میهن پرستی» در آمریکا سوار شده است، بلکه به کمک گردانندگان جمهوری اسلامی که آنها نیز در گرداب رسوایی‌های مالی و همچنین اعتراضات معلمین دست و پا می‌زنند شتافته است. فرض دیگر این است که آریل شارون بالاخره توانسته است حمایت کامل واشنگتن را از مشی رویارویی تمام عیار با فلسطینی‌ها، اعراب و مسلمانان را جلب کند. اگر چنین باشد، بدون تردید ماجرای کشف محموله اسلحه‌ای که اسرائیل مدعی است جمهوری اسلامی برای تشکیلات خودگردان فلسطینی ارسال کرده است، در چرخش کنونی سیاست آمریکا در قبال ایران و فلسطین موثر واقع شده است.

و بالاخره این احتمال نیز وجود دارد که دولت بوش در جستجوی عامل خارجی برای مشکلات فراراه پروژه افغانی خود، کاندیدای مناسبتری از ایران نیافته است. هفته گذشته خبر از گسترده‌ترین درگیری‌های خونین در افغانستان از هنگام روی کار آمدن دولت کرزی رسید. در حالی که محتمل است جمهوری اسلامی با ارسال پول و اسلحه در تشدید تشنج در استانهای غربی افغانستان و به ویژه رویارویی اسماعیل خان والی هرات و حکام ضدایرانی قندهار نقش داشته باشد، بعید است که بتوان رد پای تهران را در نبردهای شرق و شمال شرقی افغانستان که بسیار شدیدتر از تنش‌های غرب این کشور است یافت. با این حال جرج بوش که می بیند کنترل اوضاع افغانستان می‌رود تا از دست واشنگتن خارج شود، به جمهوری اسلامی هشدار داده است که در اوضاع داخلی افغانستان مداخله نکند، هشداری که باید آن را نوعی تلاش برای انحراف افکار عمومی از مشکلات سیاسی آمریکا در افغانستان تلقی کرد. واشنگتن نه تنها با آینده سیاسی نامعلومی در افغانستان مواجه است، بلکه با ارتکاب خطای فاحش دستگیری بن لادن و ملاعمر به عنوان اهداف اصلی جنگ، به ریسک

ادامه در صفحه ۲

جشن سی‌ویکمین سالگرد بنیانگذاری جنبش فدائیان خلق ایران

● گفتگوی سیاسی

● برنامه‌های متنوع هنری

زمان: شنبه ۹ فوریه ۲۰۰۲
گفتگوی سیاسی از ساعت ۱۶
شروع دیگربرنامه‌هااز ساعت ۱۹

مکان: آلمان ـ بن
Beuel-Brücken Forum
Friedrich-Breuer Str.17

بیانیه کانون نویسندگان ایران

آزادی اینترنت و مطبوعات کانون نویسندگان ایران با توجه به روح و مفاد منشور خود و در دفاع از حق آزادی اندیشه و بیان، ارتباط آزادانه و چندصدایی بودن رسانه‌های دیداری، شنیداری و رایانه‌ای، خواستار رفع هرگونه محدودیت در استفاده از شبکه‌های جهانی اینترنت است. دسترسی آزادانه به ابزار ارتباط الکترونیک بخشی روزمره از زندگی اجتماعی در جهان امروز به‌شمار می‌اید و سعی در ایجاد هر نوع مانع در این راه، کم‌اثر و زودگذر خواهد بود، چرا که این ابزار اساسا برای غلبه بر سوانح پیشین بر سر راه ارتباطات جهانی افراد و ملت‌ها ایجاد شده است.

از سوی دیگر، در پی توقیف جمعی نشریات طی سال‌های گذشته، مجددا سه مجله‌ی سینمایی (گزارش فیلم، جهان سینما، سینما تئاتر) نیز بدون طی مراحل قانونی تعطیل شده است.

کانون نویسندگان ایران هر تلاشی برای نادیده گرفتن قضاوت جامعه و خواست وجدان اجتماعی در رسیدگی به دعاوی مطبوعاتی را ناقض قانون و حقوق اجتماعی می‌داند.

کانون نویسندگان ایران
۹ بهمن ۱۳۸۰

خط مشی پیشنهادی به کنگرهٔ هفتم

علی اکبر

در صفحه ۹

پلاتفرمی عملی برای بهبود وضعیت زنان در ایران

ویکتوریا آزاد

در صفحه ۹

در این شماره

قومیت‌ها و دمکراسی در ایران
یوسف عزیزی بنی‌طرف
در صفحه ۶

همه ما پاسخگو هستیم
فریدون احمدی
در صفحه ۷

راهیافت رفراندوم برای تغییر قانون اساسی
مهدی ابراهیم‌زاده
در صفحه ۷

نقدی بر شعار «رفراندوم برای تغییر قانون اساسی»
بهروز خلیق
در صفحه ۸

نقش رسانه‌های گروهی
یدالله بلدی
در صفحه ۸

www.iran-archive.com

یادداشت

وارثان واقعی انقلاب بهمن

۲۳ سال پیش، مردم ایران که هر گونه امید به اصلاح رژیم حاکم وقت را از دست داده بودند، با روی آوردن به مبارزه انقلابی، به عمر نظام سلطنتی پایان دادند. در دهه‌های پیش از آن، حکومت پهلوی فرصت‌های تاریخی برای دمکراتیزه‌کردن حیات سیاسی ایران را از دست داده بود. حکومت خودکامه‌ای که در سال ۱۳۳۲ با کودتا علیه دولت مردمی مصدق بر سر کار آمده بود، در آغاز دهه چهل برآمد دوباره نهضت ملی را نیز سرکوب کرد و فقط هنگامی صدای انقلاب را شنید که مردم ایران تصمیم خود را برای نفی کامل نظام سلطنتی گرفته بودند. مردم، دیگر باور نمی‌کردند که شاه به دنبال یک ربع قرن نقض فاحش قانون اساسی مشروطه، قانونگرا و دمکرات شده است. تاریخ بار دیگر نشان داد سیر تحول، اگر از طریق اصلاحات تدریجی به علت مسدودشدن این راه توسط حکام پیش نرود، راه خود را از طریق انقلاب می‌گشاید.

استقلال، آزادی و جمهوری، شعارهای اصلی مردم ایران در انقلاب بهمن بود. در آن هنگام، آیت‌الله خمینی که با تکیه بر باورهای مذهبی اکثریت مردم و موضع آشتی‌ناپذیرش در برابر رژیم شاه در رأس انقلاب قرار گرفته بود، به مردم وعده داد جمهوری اسلامی حکومت مردم بر مردم است و خود او پس از برقراری چنین حکومتی، به حوزه علمیه باز خواهد گشت. حتی در نخستین طرح قانون اساسی جمهوری اسلامی نشانی از ولایت فقیه نبود. این نهاد غیردمکراتیک بعدها در مصوبات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی گنجانده شد و با مرحله اول حذف نیروهای ملی مذهبی از حکومت، تثبیت گردید. بدین ترتیب، مهم‌ترین دستاورد نهادی‌شده انقلاب بهمن یعنی جمهوری، گرفتار حصار یک نهاد مسلط غیرانتخابی شد. این تناقض در قانون اساسی جمهوری اسلامی ریشه اصلی بحرانی ساختاری فعلی نظام سیاسی است.

با دست‌اندازی بخشی از روحانیت به حکومت از طریق ولایت فقیه، انقلاب ایران نیمه تمام ماند و نتوانست نظامی دمکراتیک را جایگزین نظام سلطنتی سازد. جنبش اصلاحات که از دوم خرداد ۱۳۷۶ در برابر استبداد مذهبی قد برافراشته است، تداوم تلاش تاریخی مردم ایران برای حاکم‌شدن بر سرنوشت خود است. وجه اثباتی انقلاب بهمن که با برقراری ولایت فقیه عقیم ماند، اکنون راه خود را از مسیر زدودن نهادهای غیرانتخابی و در رأس آن ولایت فقیه از نظام سیاسی می جوید. وارثان واقعی انقلاب بهمن، امروز در جبهه نیروهای هوادار جمهوری مبتنی بر نهادهای انتخابی گرد آمده‌اند. بقای انقلاب بهمن بسته به آن است که جمهوری واقعی که خواست مردم ایران بوده و هست تحقق یابد.

نیروهایی که با انقلاب بهمن از قدرت سیاسی رانده شدند، روی شکست قطعی انقلاب حساب باز کرده‌اند. مصادره انقلاب به دست خودکامگان تمامیت‌گرا، برای سلطنت‌طلبان این فرصت را فراهم آورده است که حکم مرگ انقلاب را صادر کنند. اینان مردم را به توبه‌کردن و تبری‌جستن از انقلاب ضد سلطنتی فرا می‌خوانند. بحران بین‌المللی کنونی پیرامون ایران، نزد سلطنت‌طلبان ایرانی نیز این امید را ایجاد کرده است که با تکیه بر حمایت دولت آمریکا قدرت را در ایران به دست گیرند. این نیروها بدون کوچکترین انتقادی به گذشته ضد دمکراتیک خود، می‌خواهند به مردم بقبولانند که احیای سلطنت، پاسخگوی خواست‌های کنونی مردم ایران است. هواداران پادشاهی به زوال حافظه تاریخی ایرانیان امید بسته‌اند و برآنند که قطع سیر انتقال تجربه سیاسی نسل‌های گذشته به نسل فعال امروز، راه را برای روی‌آوردن مردم به سلطنت باز کرده است. سرکوب نیروهای ملی و چپ توسط حکومت کنونی، بر زمینه‌های عینی این امید سلطنت‌طلبان می‌افزاید.

هنوز زمان تعیین جایگاه نهایی انقلاب بهمن در تاریخ ایران فرا نرسیده است. جنبش اصلاحی دوم خرداد نشان داد این انقلاب هنوز به تاریخ نپیوسته است. ابعاد تحول تاریخی گذار از سلطنت به جمهوری به حدی است که دو دهه در قبال آن زمانی کوتاه محسوب می‌شود. ده‌ها سال طول کشید تا انقلاب کبیر فرانسه، جمهوری واقعی و مبتنی بر مردمسالاری را در این کشور برقرار کند. در طول این ده‌ها سال، فرانسه دوره‌های مختلفی، از حکومت وحشت در سالهای نخست تا دیکتاتوری بناپارتی و ارتجاع سلطنتی را تجربه کرد. امروز مردم فرانسه به انقلاب ضدسلطنتی خود می‌بالند، انقلابی که با شعار آزادی، برابری و برابری، عاقبت دولت دمکراتیک به مفهوم مدرن آن را برای این کشور به ارمغان آورد. امید ما این است که با شرایط مساعد بین‌المللی و عزم مصمم مردم ایران برای برقراری دمکراسی، روند به ثمر نشستن انقلاب بهمن بسیار کوتاهتر از دورانی باشد که ملل دیگر برای دستیابی به آزادی و حاکم‌شدن بر سرنوشت خویش طی کردند. ▣

علل و عواقب تشدید...

ادامه از صفحه اول

سیاسی بزرگی دست زده است که هر روز بر خطر تبدیل پیروزی نظامی آمریکا به شکست سیاسی می‌افزاید. در این شرایط است که منابع آمریکایی یک روز از فرار افراد القاعده به ایران و روزی دیگر از مداخله ایران در افغانستان خبر می‌دهند. اگر هم این اخبار صحت داشته باشد، این رویدادها قطعا ریشه اصلی مشکلات آمریکا در افغانستان نیست، مشکلاتی که بیشتر از مسائل داخلی افغانستان نشأت می‌گیرد.

علل غضب‌کردن جرج بوش بر جمهوری اسلامی هرچه باشد، عواقب آن برای سیاست خارجی ایران به شدت منفی است. ما در دو شماره اخیر کار هشدار دادیم که به گروگان گرفته شدن منافع ملی کشور ما توسط جناح محافظه کار در جمهوری اسلامی می‌رود تا به موقعیت سیاسی ایران در منطقه لطمات جبران ناپذیری وارد آورد. متأسفانه با تحولات اخیر بر این خطر افزوده شده است. اکنون دولت خاتمی نظاره‌گر نابودی حاصل تلاش بیش از چهار ساله خود برای بهبود روابط ایران و غرب است، در حالی که آقای خامنه‌ای بار دیگر میدان‌دار شده است و به سیاق همتای آمریکایی خود بر طبل تخاصم می‌کوبد. یکی دیگری را پلید می‌خواند و دیگری این دشنام غیردیپلماتیک را با فحش غیردیپلماتیک‌تر «خون آشام» پاسخ می‌دهد. این است عاقبت «گفتگوی تمدن‌ها» و «فرو ریختن دیوار بی اعتمادی».

در دو دهه اخیر، قربانی شدن منافع ملی ایران به پای تحکیم قدرت روحانیون و نیز انحصارطلبی و ندانم کاری حکام در سیاست خارجی، بارها فرصت‌های سیاسی خارجی برای ایران را نابود کرده است. آنهایی که سنشان یاری می‌کند، به خاطر دارند که جمهوری اسلامی در برابر تحریکات نظامی عراق در نیمه نخست ۱۳۵۹ هیچ گونه تحرک دیپلماتیکی از خود نشان نداد و عاقبت جنگی تمام عیار آغاز شد که هشت سال به طول انجامید و صدها هزار قربانی گرفت و اقتصاد ملی ایران را به ورطه نابودی کشاند.

اگر آن روز خمینی و یارانش توانستند با بهره‌گیری از جنگ ایران و عراق، پایه‌های حکومت استبدادی خود را مستحکم و مخالفین را تصفیه کنند، امروز منافع خود حکومتیان نیز ایجاب می‌کند که با تمام قوا از ماجراجویی‌های نظامی دوری کنند، چراکه در شرایط امروز، محتمل‌ترین عاقبت چنین ماجراجویی‌هایی نابودی اساس حکومت فعلی است. با این حال، ظن قوی وجود دارد که رهبری جمهوری اسلامی خود را درگیر رویارویی‌های نظامی در افغانستان و فلسطین کرده است و نیز کماکان برای دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی می‌کوشد.

دولت خاتمی اگر می‌خواهد در برابر تهدیدهای جرج بوش کار موثری انجام دهد، باید داوطلبانه و به سرعت از ناظران سازمان ملل و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی برای بازدید فارغ از هر گونه محدودیت از تأسیسات نظامی و اتمی ایران دعوت به عمل آورد و به هر گونه فعالیت نظامی خارجی خاتمه دهد. از نظر ما البته بهترین حالت، چشم پوشی کامل از همه پروژه‌های هسته‌ای است که علاوه بر خطرات نظامی، با ریسک بالای زیست محیطی نیز همراهند. ▣

مقابله نیروهای انتظامی با تجمع اعتراضی معلمان

دادگاه شهرام جزایری و نام‌هایی که گفته نشدند

ادامه از صفحه ۱

محافظه کاران خواند و تاکید کرد جناح مقابل در ارتباط با پرونده شهرام جزایری برخلاف قول و قراری که با حضور خامنه‌ای گذاشته شده بود، عمل کرده است. توافق طرفین این بود که از کسی اسم برده نشود و خامنه‌ای هم این توافق را تایید کرده بود. کروبی گفت: «از ابتدای امر نیز بیم آن می‌رفت که این مسئله منحرف شود و به نتیجه نرسد و من به مقام معظم رهبری نیز این نکته را عرض کردم و نظر مبارک ایشان نیز چنین بود و بر این نظر بودند که مسئله بی‌سروصدا انجام شود.» اما موضوع بی‌سروصدا انجام نشد. در همان اولین جلسه هنگامی که ادعانامه مدعی‌العموم خاتمه یافت و نوبت سخن گفتن به شهرام جزایری رسید او با بیان اینکه می‌دانم در این دادگاه با جان خود بازی می‌کنم از ۲۶ نفر اسم برد که در فاصله پنج سال گذشته بیش از ۳/۸ میلیارد تومان به آنان رشوه داده و با حمایت این افراد و افرادی که دادگاه از افشای نام آنان جلوگیری کرد بیش از ۸۱ میلیارد تومان تسهیلات از شبکه بانکی گرفته است. مهدی کروبی یکی از آن ۲۶ نفری بود که جزایری با اجازه قاضی دادگاه از او علنا نام برد و گفت ۳۰۰ میلیون تومان به رئیس مجلس داده است. کروبی که به گفته خود بر سر قول و قرارش با رهبری مانده بود پس از بازتاب سخنان جزایری سکوت را شکست و در همان سخنرانی روز چهارشنبه گفت: من نمی‌خواستم وارد این بحث شوم ولی کار دیگران بر ما تحمیل شده است و ما را وادار کرده‌اند که به مردم توضیح دهیم اگر عرایض من نقطه ضعفی داشت مسئولش کسانی هستند که این بحث را به من تحمیل کرده‌اند. نقطه ضعف کروبی جز آنکه فردا خامنه‌ای و رفسنجانی به رئیس مجلس بگویند تو چرا افشاگری متقابل کردی و به جای پایین کشیدن فتیله، آتش را شعله‌ورتر ساختی چه می‌تواند باشد.

باید همه مطالب و نام‌ها گفته شوند

کروبی با بیان روند دستگیری جزایری و گفتگوهای سران سه قوه افزود: در طول حج عمره که رفتم لقمانیان دستگیر شد و نیز با خبر یکی از روزنامه‌ها مبنی بر ارتباط ۶۰ نماینده مجلس با پرونده شهرام جزایری روبرو شدم. در ارتباط با پرونده جزایری من گفتم مگر پول گرفتن هم عیب است؟ من هم مجبور شدم اسم بزرگواری را بیاورم و گفتم: مگر فلان کس که این همه خرج می‌کند از کجا پول می‌گیرد؟ آیا چیزی هم در ازای پول از او خواسته شده است؟

کروبی نام آن چهره‌ای راکه با عنوان بزرگوار از او یاد می‌کند فاش نساخت و در ادامه اظهاراتش با اشاره به ماجرای اختلاس در شرکت دخانیات و تاکید بر اینکه پرونده جزایری، مبارزه با مجلس می‌باشد. وعده داد پرونده جزایری را تا افشای نام تمام کسانی که قاضی دادگاه از بیان آن جلوگیری کرد، پیگیری کند. کروبی با هشدار به خطری که جان جزایری را در زندان تهدید می‌کند، گفت: برابر اخبار رسیده جزایری با سختی و دشواری دوره زندان را گذرانده است. ما در انشای+++ حکم دخالت نمی‌کنیم ولی چون ما نیز از سوی مقام رهبری مامور مبارزه با فساد اقتصادی هستیم نماینده‌ای از سوی مجلس باید تعیین شود که من امروز او را تعیین خواهم کرد تا بر کار این دادگاه نظارت کند. جزایری همه مطالب را باید بگوید. دوستانی راکه ۵ سال با آنان رفیق بوده باید افشاء کند. او سرریزش +++ را به مجلس می‌داده، باید مسائلی روشن شود. باید معلوم شود چه کسانی پول گرفته‌اند و چه کسانی معرفش بوده‌اند و با چه کسانی ارتباط داشته است.

جزایری در سلول انفرادی

رئیس مجلس با تاکید بر ضرورت تامین امنیت جان جزایری برای روشن شدن پرونده گفت: به قاضی دادگاه و مسئولان امنیتی اعلام می‌کنم که باید حافظ جان جزایری باشند. خبر رسیده که وی در شرایط خاصی در سلول است و زیرنظر برخی افراد نیست. مبادا افرادی او را تحت اختیار گرفته‌اند او را به حمام ببرند و آن دارویی را به سعید اسلامی (امامی) دادند برای نظافت به او نیز بدهند. از جان جزایری باید حفاظت بشود زیرا این داروها خیلی معجزه می‌کند در حالی که داروهای موجود در زندان آن زمان که بعضی افراد هم خوردند آسیبی به جانشان نرساند اما این داروها از سیانور هم قوی‌تر بود و چون به مجرد اینکه سرباز چشمش را برگرداند که او را نبیند دارو را خورد و یکدفعه مرد. از این رو مواظب باشند که این دارو را جزایری نخورد. جزایری باید بماند. ابعاد قضایای جزایری باید روشن شود. زیرا حالا که مسئله مطرح شده، تمام ابعادش باید تبیین شود. از اظهارات رئیس مجلس بر می‌آید که سعید اسلامی عامل قتل‌های زنجیره‌ای را با یک دارویی غیر از داروی نظافت که به اندازه سیانور موثر بوده در زندان کشتند تا پیگیری همه ابعاد قتل‌ها و نقش مقام‌های بالاتر از وی به بن‌بست برسد و اکنون می‌خواهند با جزایری چنین رفتاری بکنند.

مبادله کالا از اسکله‌های قاچاق

ورود کالاهای قاچاق، عدم رعایت مقررات واردات و صادرات کالا و ایجاد اسکله‌های غیرمجاز بخش دیگری از سخنان کروبی بود. رئیس مجلس گفت در مناطق ساحلی اسکله‌های غیرمجازی وجود دارد که اصلا گمرگ حاکمیتی روی آنها ندارد. وی نامه‌ای از فهرست اسکله‌های غیرمجاز به نمایندگان نشان داد و پرسید این اسکله‌ها چه کار می‌کنند و چه صادر می‌کنند. اینکه رهبری می‌گوید جلوی گلوگاه‌ها را بگیرید، گلوگاه‌ها اینجاست. کروبی در این رابطه نامه‌ای که از طرف وزارت امور اقتصادی و دارایی به دفتر بازرسی کل کشور نوشته شده، قرائت کرد که در آن آمده است: اداره کل گمرگ چابهار به استحضار می‌رساند فقط بر اسکله‌های شهید کلانتری و شهید بهشتی چابهار نظارت دارد و اطلاعی از سایر اسکله‌ها ندارد.

مهدی کروبی درباره ۱۴ میلیارد تومان پولی که توسط طبسی تولیت آستان رضوی از کشور خارج شده است و حتی وزارت اطلاعات هم جرئت بیان آن را در جمع نمایندگان مجلس ندارد گفت: آقای یونسی فرمودند که ما پرونده‌ای داریم که ۱۴ میلیارد تومان از بانک گرفته شده است و یکی از پرونده‌های بسیار مشکل است. بعدها فهمیدیم ۱۴ میلیارد و ۴۰۰ میلیون تومان است. یکی از اماکن مقدسه بخش بازرگانی‌اش نامه داده و یکی دیگر هم آنجا امضاء کرده و یک قران از این پول برنگشته و این چک‌ها همانطور مانده است. این پول چی شده؟ اینها اصلا بررسی نمی‌شود. بانک هم حریف نشده که بگیرد.

قاتلان راست راست در خیابان راه می‌روند.

رئیس مجلس در ادامه اظهاراتش به ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای و برخورد قوه قضائیه با این پرونده پرداخت و تاکید کرد با همکاری قوه قضائیه گروهی در وزارت اطلاعات و سازمان قضایی نیروهای مسلح برای آنکه موضوع قتل‌ها را به عوامل نفوذی و خارج از کشور نسبت دهند، عده‌ای را به عنوان متهم دستگیر کردند و شکنجه دادند. کروبی گفت: آن شکنجه‌هایی که بعضی از اطلاعاتی‌ها به گروهی از آنها دادند وحشتناک است و به من هم هرچه کردند که بیا پنج دقیقه آن را ببین، نرفتم ببینم. افرادی هستند که دیده‌اند، وحشتناک است. از اهانت به قرآن و دین و از اینکه اصرار می‌کردند یک عده مسلمان اعتراف کنند که ما بهایی هستیم. شکنجه آنها دارد پخش می‌شود. ما تقاضا داریم به مردم جواب دهند آنانی که اینها را شکنجه کردند اصلا این فیلم ساختگی است و حقیقت ندارد؟ اگر حقیقت دارد اینها بهایی‌اند؟ جاسوس اسرائیل هستند؟ اگر اینها که آزاد شدند و دارند توی خیابان‌ها راست راست راه می‌روند.

سخنان پایانی کروبی که از نزدیک‌ترین چهره‌ها به خمینی به شمار می‌رود و تا زمانی که خمینی زنده بود از وی حمایت می‌کرد بسیار معنی‌دار است. او با اشاره به دوران ریاست ناطق نوری و هاشمی رفسنجانی بر مجلس و مقایسه واکنش محافظه کاران با این دو و خودش تاکید کرد از سختی‌هایی که تحمل کرده آب دیده شده و از شایعه‌هایی که قرار است علیه وی در جامعه طرح کنند هراسی ندارد. کروبی اظهارتش را با بیان هویت شخصی، یعنی نام، فامیل، نام پدر، همسر، تعداد فرزندان، سال خروج از کشور، صحت و سقم سفر وی به اسپانیا در سال ۵۹ و ملاقات با فرستادگان ریگان و نمایندگان امنیتی اسرائیل، شغل همسرش و محل شغل وی، سال ازدواج و آخوندی که خطبه عقد این دو را خوانده است به پایان برد. آیا این سخنان معنایی جز این دارد که حتی رئیس مجلس، نظرکرده دو جناح حکومت هم از دست عقبه سعید امامی احساس امنیت نمی‌کند و امروز از تریبون مجلس استفاده می‌کند تا به مردم بگوید زنی که از چهل سال پیش با وی زندگی می‌کند همسر شرعی اوست. ▣

اعلامیه هیات سیاسی اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

مسئولیت خشونت علیه اجتماع مسالمت‌آمیز معلمان با دولت خاتمی و نیروهای انتظامی است

برپایه گزارش‌های دریافتی تجمع مسالمت‌آمیز امروز معلمان در برابر دفتر ریاست جمهوری مورد تهاجم نیروهای انتظامی قرار گرفت و تعدادی از آنان مضروب و بازداشت شدند. گردهمایی امروز معلمان در تداوم حرکات اعتراضی آنان در دو هفته اخیر و بعد از تجمع ده‌هزار نفره در مقابل مجلس شورا، برای پیگیری مطالبات صنفی‌شان صورت گرفت. معلمان که به وعده‌های مسئولان حکومتی اعتماد ندارند، مصمم هستند که به اعتصاب، تحصن و گردهمایی ادامه دهند.

استانداری تهران در اجرای تصمیم هیات دولت تجمع معلمان را به بهانه نداشتن مجوز غیرقانونی اعلام کرده و به نیروهای انتظامی دستور داده بود که مانع از تجمع اعتراضی معلمان کشور شوند.

معلمان در چهار گردهمایی که تاکنون برگزار کرده‌اند توانایی سازمان‌گری حرکات اعتراضی، کنترل و هدایت آن را نشان داده و بر خواسته‌های صنفی خود تاکید کرده‌اند. گردهمایی‌های قبلی معلمان به همین دلایل و به علت عدم دخالت نیروهای انتظامی بدون خشونت برگزار شدند و معلمان با طرح شعار و انجام مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های خود خواسته‌هایشان را به گوش مردم و مسئولان حکومت رساندند. این کیفیت تجربه مثبتی برای گروه‌های اجتماعی و دولت بوده و می‌تواند گامی در جهت قوام جامعه مدنی باشد.

تصمیم دولت و حمله به گردهمایی معلمان نشان داد که توان تحمل حرکات اعتراضی صنفی و مسالمت‌آمیز مردم در دولت خاتمی اندک است و زمانی که احساس کرد تداوم حرکات معلمان می‌تواند سایر گروههای اجتماعی را نیز به خیابان‌ها آورده و به جنبش اعتراضی وسیع فراروید و مطالبات عام دموکراتیک را پیش کشد، منافع نظام را بر مردمسالاری و جامعه مدنی ترجیح داد. نبود مجوز برای برگزاری گردهمایی نمی‌تواند دستاویزی برای حمله به معلمان باشد. اگر دولت خاتمی از تداوم حرکات اعتراضی معلمان و توسعه آن واهمه نداشت می‌توانست با گفتگو با گردانندگان گردهمایی امروز موضوع مجوز را حل کند. معلمان می‌دانند که در صورت مراجعه به وزارت کشور، همچنان که به کارگران برای گردهمایی در برابر مجلس شورا اجازه داده نشد، به آنان نیز اجازه داده نخواهد شد.

هیات سیاسی‌اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) با حمایت مجدد از حرکات معلمان و مطالبات برحق آنان، مسئولیت خشونت علیه گردهمایی امروز معلمان را بعهده دولت خاتمی و نیروهای انتظامی می‌داند. تداوم حرکات اعتراضی مسالمت‌آمیز و گسترده معلمان ضامنی برای حصول به آن مطالبات و پاسخی مناسب به خشونت ناروایی است که دولت علیه این حرکات اعمال می‌دارد.

هیات سیاسی‌اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
۶ بهمن ۱۳۸۰ ۲۶ ژانویه ۲۰۰۲

www.iran-archive.com

اطلاعیه مشترک ۵ سازمان سیاسی

در باره اظهارات اخیر رئیس جمهور آمریکا

اظهارات بوش تهدید علیه امنیت جهانی است

منافع ملی و ضرورت تامین صلح در منطقه ایجاب می‌کند

که ایران بر سیاست تشنج‌زدائی در سطح منطقه و جهان پای فشارد

جرج بوش رئیس جمهور آمریکا در سخنرانی سالانه‌اش در کنگره آمریکا اعلام داشت که جنگ با تروریسم تازه آغاز شده است و اعلام کرد که امیدواریم کشورها صدای ما را بشنوند و خود برای مبارزه با تروریسم اقدام کنند وگرنه ما خود اینکار را پیش می‌بریم. وی کشورهای ایران، عراق و کره شمالی را به عنوان کشورهای حامی تروریسم و آماج مبارزه تازه آغازشده آمریکا اعلام کرد.

این سخنان در کنگره آمریکا که بعنوان برنامه سال آینده رئیس جمهور تلقی می‌شود بیم و نگرانی همه محافل صلح‌دوست را نسبت به عملی‌شدن این تهدیدات برانگیخت. بوش عملا اعلام کرد که نه تنها از کانال سازمان ملل اقدام نخواهد کرد بلکه به خواستها و منافع کشورهای هم‌پیمان خود در ناتو نیز بی‌اعتناست.

موضع روشن اکثر دولت‌های اروپائی در قبال این تهدیدات انعکاس این بی‌اعتنائی است. سیاست اعلام‌شده توسط بوش و بکارگیری زبان تهدیدگر و جنگ‌طلبانه نه فقط تهدیدی علیه سه کشور نامبرده بلکه علیه امنیت جهانی است.

موضع‌گیری غیرمسئولانه بوش ذره‌ای از مسئولیت حکومتگران ایران نمی‌کاهد. سیاست خارجی جمهوری اسلامی که توسط ولی فقیه هدایت می‌شود، دشمنی با راه‌حل‌های صلح آمیز برای خاورمیانه، دشمنی کور با آمریکا، سخنرانی‌های غیرمسئولانه خامنه‌ای، رفسنجانی و .... موجب آن گردیده که ایران بتواند بعنوان یکی از آماجهای مبارزه با تروریسم مطرح گردد.

منافع ملی و ضرورت تامین صلح در منطقه ایجاب می‌کند که ایران بر سیاست تشنج‌زدائی در سطح منطقه و جهان پای فشارد. از روند صلح در خاورمیانه دفاع کند، از خصومت کور با آمریکا بپرهیزد. مناسبات با کشورهای منطقه را گسترش دهد. در روند بازسازی در افغانستان فعالانه شرکت جوید و از سیاست‌های ماجراجویانه در قبال دیگر کشورها اجتناب ورزد. اتخاذ چنین سیاست‌هایی قادر است سیاست جنگ‌طلبانه آمریکا را خنثی سازد.

سازمانهای جبهه ملی ایران (اروپا)
سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
جمهوریخواهان ملی ایران
حزب دمکراتیک مردم ایران
سازمان برونمرزی حزب ملت ایران

برای آزادی تقی رحمانی

و دیگر زندانیان سیاسی و عقیدتی کشور

به مطالبه و استمداد حق‌طلبانه «خانم رحمانی» مادر «تقی رحمانی» زندانی سیاسی حکومت اسلامی پاسخ درخور بدهیم و برای آزادی بدون قید و شرط کلیه زندانیان سیاسی و عقیدتی بکوشیم!

دانش باقرپور

در جهان معاصر و در ساختارهای سیاسی، حقوقی هر نظام اجتماعی، برخورداری زندانی سیاسی از مبانی و موازین حقوق انسانی، امری بدیهی است. از همین رو نظام اسلامی و قوه قضائیه منتسب بدان، مکلف است به رعایت موازین حقوقی شهروندان به‌ویژه بازداشت‌شدگان و زندانیان سیاسی کشور گردن بگذارد و اساس مطالبات برحق آنان در برخورداری از وکیل و تشکیل دادگاه‌های علنی با حضور هیات منصفه و خبرنگاران مستقل داخلی و خارجی را مورد توجه جدی قرار دهد. و همچنان رسیدگی به جرائم سیاسی شهروندان بر عهده دادگاه‌های عمومی بگذارند. تا از این طریق بازداشت‌شدگان فرصت یابند با کمک وکلای انتخابی در فضای طبیعی و به دور از فشار، به رفع اتهامات وارده بپردازند و استیفای حقوق تضییع‌شده خویش را پی بگیرند. زندانیان سیاسی و عقیدتی تنها از این طریق می‌توانند زمینه دفاع و آزادی بدون قید و شرط خود را از چنگ نظام استبدادی به‌دست آورند.

بنابراین دستگاه قضائی، نهاد دادگستری و شعبات زیرمجموعه‌ی آن، مجاز نیستند فعالین سیاسی و فرهیختگان کشور ما را با اتهامات واهی و بدون برخورداری آنان از ابتدایی‌ترین امکانات حقوقی که برخلاف موازین حقوقی بین‌المللی است، در پشت درهای بسته به‌پای میز محاکمه بکشانند و تا قبل از برگزاری دادگاه از انتقال مستندات پرونده و دفاعیات آن‌ها به افکار عمومی ممانعت به عمل آورند و در این ارتباط هرگونه تلاش و دادخواهی وکلای زندانیان را نیز برای دسترسی به مدارک و پرونده‌های اتهامی بدون پاسخ بگذارند و فراتر از آن آن‌قدر حوزه تعرض را گسترش دهند که با تحدید و تهدید وکلا و محاکمه و بازداشت آنان حداقل‌های التزام و ضوابط حقوقی را زیرپا بگذارند.

از همین رو چندی است که قضات غیرمستقل و شعبات هدایت‌شده‌ی دادگستری، در دشمنی با دگراندیشان و زندانیان سیاسی و عقیدتی حوزه تعرض گستاخانه و ضدانسانی خود را گسترش داده‌اند و علنا وکلای مدافع زندانیان را نیز به جرم دفاع و ترویج دفاعیات موکلین، به‌پای میز محاکمه کشانده‌اند. افرادی که تحت‌نام قانون در این شعبات به‌امور «دادرسی» کشور مشغولند، بی‌پروا به مصونیت‌های قضائی وکلای دادگستری تعرض می‌کنند و این وکلا را با اتهامات واهی و به صرف عمل به وظایف شغلی خویش در پشت درهای بسته مورد محاکمه قرار می‌دهند.

امری که طبق مصوبات قانونی همین نظام، در حیطه اختیار دادسرای انتظامی کانون وکلا قرار دارد.

بنابر این، دست‌یازی به این عمل از سوی قضات دادگاه‌ها، تحت هیچ عنوان و شرایطی توجیه‌پذیر نیست و تنها نشان از گسیختگی، هرج و مرج و دشمنی با حقوق شهروندان دارد. مطابق

مستندات یادشده، اکثر حقوق‌دانان به روش و نحوه دادرسی‌ها و مناسبات جاری در محاکم قضائی کشور ایرادات اساسی وارد می‌سازند و این نوع اقدامات را در چارچوب قوانین موجود، مخالف با عرف بین‌المللی قلمداد می‌کنند. این رویداد تلخ، امکان دفاع و صیانت از حقوق زندانیان، مخالفان و منتقدان را به شدت نقض ساخته و با هدف از قبل تعیین‌شده، در خدمت استبداد حاکم درآورده است.

از همین رو دست‌یازی به این گونه اقدامات، نشانگر دور جدیدی از تشدید فضای اختناق و سرکوب در کشور تلقی می‌شود، که قطعا بدون جلب‌نظر و موافقت مقامات بلندپایه نظام، به‌ویژه شخص «خامنه‌ای» امکان تحقق و اجرای آن برای ارگان‌های مادون و وابسته میسر نیست.

این تصمیمات از آن رو اتخاذ می‌گردد که ملت ایران در فاز اجتماعی شفاف‌تری وارد صحنه‌ی مبارزاتی و مطالباتی خود گشته است و قصد دارد در پی خواست‌هایش بر استقلال خویش از جناح‌های حکومتی تاکید بیشتری نماید.

همانگونه که مطلع هستیم، بخش گسترده‌ای از فعالین سیاسی و دانشجویی و ترکیب چشم‌گیری، از روزنامه‌نگاران که علیه استبداد حاکم به مبارزه برخاسته‌اند و در این دوران توسط دستگاه قضائی و وزارت اطلاعات به اسارت درآمده‌اند و از آن‌جایی که هیچ‌گونه وابستگی به جناح‌بندی‌های درون حکومتی نداشته‌اند، محکومیت‌های کیفری سنگین و ناعادلانه‌ای را دریافت داشته‌اند. در این میان، نهادهای سرکوب به‌ویژه دستگاه قضائی قبل از تشکیل دادگاه به تخریب شخصیت بازدداشت‌شدگان پرداخته و حیثیت و اعتبار آنان را پیش از اثبات اتهامات وارده و صدور محکومیت مربوطه به‌بازی گرفته‌اند، صدور اطلاعیه‌های دادگستری و درج آن در جراید وابسته و انتصاب اتهام و جرائم قطعی بازداشت‌شدگان نمونه‌ای از این دست اقدامات است که به‌کرات از سوی این نهاد سرکوب به مرحله اجرا در آمد و توسط رسانه‌های وابسته به افکار عمومی منتقل شده است.

این عمل از آن جهت تحقق می‌یابد که بخش بزرگی از زندانیان سیاسی و عقیدتی به تحمیلات و اتهامات وارده از سوی دستگاه قضائی و آیین‌نامه‌های سازمان زندان‌ها، اعتراضات جدی و اساسی دارند و یا حاضر به پذیرش و تن‌سپردن به این گونه ضوابط و مقررات ضدانسانی نیستند، از همین رو زندانیان مداوما علیه قوانین و احکام ارتجاعی و ناعادلانه نظام در پیکارند.

دقیقا به همین علت است که بازجویان و قضات محاکم اسلامی، زندانیان سیاسی و عقیدتی را زیر فشار دایم قرار می‌دهند تا موفق شوند نامه‌ای مبنی بر ندامت از اعمال گذشته آنان دریافت دارند. انصراف و مقاومت پیرامون این عمل به تشدید مجازات زندانی می‌انجامد و سلول انفرادی و تخت شلاق و شکنجه را برای زندانی آماده می‌سازد.

دستگاه قضایی ولایت فقیه، به ابتدایی‌ترین حقوق زندانیان که به اسارت در می‌آیند باور و توجه ندارد، این نظام بهترین فرزندان این مرز و بوم را در زندان‌های مخوف برای ترک اعتقادات خود زیر فشار مداوم قرار می‌دهد.

در این رابطه آقای «تقی رحمانی» یک نمونه از زندانیان سیاسی کشور می‌باشد که تنها در دو مرحله از بازداشت، چهارده سال از عمر مفید خود را در زندان‌های حکومت اسلامی سپری ساخته است و اکنون نیز به اتهامات واهی بیش از یازده ماه است که همانند دیگر یاران و هم‌پرونده‌های خود، در سلول‌های انفرادی و بسته در اسارت رژیم فقها به‌سر می‌برد.

خشم و کینه حکومت اسلامی در قبال دگراندیشان و فعالان سیاسی مستقل یدی طولانی دارد، و دقیقا به همین علت است که دستگاه قضائی در کیفرخواست، با وارد آوردن اتهام «مرتد و برانداز» به آقای رحمانی، در صدد مرعوب ساختن فعالان سیاسی مستقل و ناامیدکردن آنان از اهداف مبارزه دمکراتیک و انسانی مورد نظرشان برآمده است. اجحاف و تحمیل این ظلم به زندانیان دگراندیش و عقیدتی، تنها از سوی محافظه‌کاران اعمال نمی‌شود، بلکه بسیاری دیگر از لایه‌های کوته‌فکر، سنتی و مماشات‌گر دولتی نیز از به‌کارگیری تمامی اهرم‌های فشار علیه زندانیان مستقل و غیروابسته مشارکت دارند و با «غیرخودی» تلقی‌کردن آن‌ها در اعمال ظلم و ستم به‌زندانی سیاسی با دستگاه قضائی و نهادهای امنیتی همراهند. در این میان آقای خاتمی و بخش قابل توجهی از چهره‌ها و دولتمردان حامی وی که شاهد و ناظر این بیداد هستند، مهر سکوت بر لب زده‌اند. آقای خاتمی حتی از بیان و عمل به تذکرات قانونی نیز طفره می‌رود و به راحتی از آن چشم می‌پوشد. تردید نباید داشت که وی و هم‌باورانش که در مسئولیت‌های کلیدی دولت تکیه زده‌اند، در آینده‌ی نه چندان دور بابت این تعلل و سهل‌انگاری در نقش فاحش حقوق‌بشر، جوابگو خواهند بود و هیچ توجیه و گریزی برای شانه‌خالی‌کردن از این مسئولیت وجود نخواهد داشت.

استمداد از نهادها، شخصیت‌ها و فعالین حقوق بشر

از آن‌جایی که زندانیان سیاسی و عقیدتی کشور ما با اعمال ستم مضاعف حاکمیت دینی مواجه‌اند و در عین حال در بی‌پناهی کامل به‌سر می‌برند، نگارنده این سطور ضمن اعلام همدردی و همبستگی با سرکار خانم رحمانی و کلیه خانواده‌های زندانیان سیاسی، اتهامات وارده و احکام صادره علیه وکلا و موکلین آن‌ها را بر اساس رای سیاسی ارزیابی می‌کند و توجه مجامع بین‌المللی، کمیساریای عالی و کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد و سازمان دیده‌بان حقوق بشر و سازمان‌های عفو بین‌الملل، روشنفکران، روزنامه‌نگاران و کلیه فعالین حقوق بشر و نهادهای دموکراتیک داخل و خارج کشور را در حمایت از شرف و حیثیت زندانیان سیاسی و آزادی بدون قید و شرط آنان فرا می‌خواند. تجدیدنظر اساسی در احکام و شیوه‌های مرسوم دستگاه قضائی و ارگان‌های امنیتی و برخورداری کلیه زندانیان سیاسی کشور از حقوق مدنی خویش، از دیگر نیازها و ضروریات جامعه ما به‌شمار می‌رود، که می‌باید از طریق مبارزات مسالمت‌جویانه متحقق گردند. از همین رو اپوزیسیون چپ و دموکرات کشور وظیفه دارد که با تمام توان حاکمیت جمهوری اسلامی را برای پذیرش منشور جهانی حقوق بشر، از جمله کنوانسیون مصوب ۱۹۸۴ که پیرامون رعایت حقوق متهمان، حکومت‌ها را از به‌کارگیری خشونت و شکنجه منع ساخته است، تحت فشار شدید و مداوم خود قرار دارد و تا تحقق کامل آن از پای ننشیند. ▣

اخبار کوتاه

یک آمار و یک نتیجه

طبق یک آمار منتشر شده بوسیله مرکز آمار ایران سهم هزینه خوراکی خانواده‌های شهری در طول سال‌های ۷۸ - ۶۱ به میزان ۴۳٪ کاهش یافته است. مطابق آمار مذکور هزینه سهم گوشت در سبد خوراکی خانوارها که در سال ۶۱ معادل ۳۰٪ هزینه خوراکی خانوارها بوده است، در سال ۷۸ به ۲۴٪ کاهش یافته است.

سهم میوه و سبزیجات نیز در طول سال‌های مذکور از ۲۳٪ به ۱۳٪ تقلیل یافته است. متوسط مصرف گوشت در طول این دوره ۵۵٪، سبزیجات و شیر ۶۴٪، فرآورده‌های لبنی و تخم‌مرغ ۵۱٪ تقلیل یافته‌اند. از سوی دیگر بخاطر گرانی، بیکاری و وخامت اوضاع اقتصادی در طول سال‌های نامبرده دگرگونی‌های منفی در ترکیب سبد غذایی خانوارها بوجود آمده است.

بعنوان مثال سهم آرد، رشته، نان و غلات در دوره فوق‌الذکر از ۱۳٪ به ۲۲٪ افزایش یافته است. به گفته کارشناسان و صاحب‌نظران روند مذکور از سال ۷۸ به این سو نیز همچنان ادامه یافته است. برنامه‌های اقتصادی دولت‌های رفسنجانی و خاتمی سقوط سطح معیشتی و زندگی حقوق‌بگیران و زحمتکشان به نصف کاهش یافته است.

برنامه بی‌برنامه

بنا به گفته محمدرضا مهدوی معاون آموزش، ترویج و تحقیقات وزارت تعاون در طول سال‌های برنامه توسعه اقتصادی به جای ۷۶۵۰۰۰ شغل پیش‌بینی شده در برنامه، سالیانه تنها ۳۰۰۰۰۰ شغل ایجاد خواهد شد. به گفته وی ایجاد هر شغل نیاز به ۱۰۰ میلیون ریال سرمایه دارد.

به عقیده ایشان بزرگترین مشکل کشور در این رابطه نبود تعریف درست از بازار کار و نیاز به ترمیم تعریف بازار کار است! به گفته این مقام دولتی نزدیک به ۷۶٪ ورودی به دانشگاه‌های کشور دختر هستند. قابل ذکر است که علاوه بر ایشان سایر مقامات دولتی نیز در این اواخر از حل مشکل بیکاری و یا کاهش آن در طول برنامه سوم توسعه اظهار ناامیدی کرده‌اند. خوش‌بین‌ترین مقامات دولتی تنها وعده حفظ سطح اشتغال به میزان کنونی را تا پایان برنامه سوم داده‌اند. یکی از کارشناسان اقتصادی پیش‌بینی کرده است که با توجه به وضع موجود تعداد بیکاران در پایان برنامه سوم بالغ بر ۵ میلیون نفر خواهد بود که درصد قابل توجهی از آنان فارغ‌التحصیلان دانشگاهی خواهند بود. یکی دیگر از مقامات دولتی شرط ایجاد فرصت‌های شغلی پیش‌بینی شده در برنامه اقتصادی دولت را رشد ۱۰٪ اقتصادی در هر سال می‌داند. این در حالی است که بنا به ادعای دولت آهنگ رشد اقتصادی ایران در حال حاضر به میزان ۶٪ است. با توجه به اظهارات صریح مقامات دولتی در باره عدم تحقق میزان اشتغال پیش‌بینی شده در برنامه و اظهار عجز و ناتوانی آنان در این رابطه باید گفت برنامه بی‌برنامه!

بحران در کارخانجات نساجی گیلان

به گفته دبیر اجرایی خانه کارگر پنج واحد نساجی این استان بحران‌زده هستند و او علت بحران در کارخانه‌های ایران پویلین، نساجی پوشش، فرش گیلان، ایران برگ و ریسندگی خاور را سوءمدیریت، عدم فروش محصولات، واردات بی‌رویه کالا، فرسودگی ماشین‌آلات و عدم نقدینگی است. به گفته وی همه این کارخانه‌ها قبل او انقلاب تاسیس و شروع به فعالیت کردند و از جمله کارخانه‌هایی بودند که بیشترین سهم صادرات را داشته‌اند ولی امروزه به علل فوق شاهد تعطیلی کارخانجات هستیم. وی گفت اگر به مشکلات این کارخانه‌ها رسیدگی نشود و مواد اولیه به موقع وارد شرکت‌ها نشود شاهد خیل عظیم بیکاری و تنش کارگری در استان خواهیم بود.

www.iran-archive.com

اعلامیه شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

بمناسبت سی‌ویکمین سالروز جنبش سیاهکل

راز ماندگاری و پایداری جنبش فدائیان خلق در خصلت مردمی آن است!

سی و یکمین سالروز ۱۹ بهمن ۱۳۴۹، روز برآمد جنبشی که در تاریخ معاصر میهن ما با نام فدائیان خلق ثبت است، بر تمامی زنان و مردانی که در دوره‌های مختلف حیات آن بار آن را بر دوش کشیده‌اند و بر همه آنها که بخاطر زنده ماندن آرمان‌های والای این جنبش همچنان در تلاش و تکاپو هستند، خجسته و مبارک باد.

این جنبش که با فریاد خروشان پیشتازان جانباز ما سر برافراشت، در مدتی بس کوتاه ولو با فداشدن بسیاری از ما، با موج حمایتی گسترده روبرو شد و در جان جامعه جا گرفت. این جنبش، عصیان علیه دیکتاتوری و بیداد اجتماعی، و فراخوان برای خیزش همگانی بر ضد خودکامگان و غارتگران بود. فدائیان خلق، میهن ما را آزاد و آباد و مردم ما را در رفاه و عدالت خواستند. جنبش فدائی خلق، پاسخی بود به جامعه‌ای که از تمرکز قدرت و ثروت در دست اقلیتی به سرکردگی شاه رنج می‌برد و نشانه‌ای بود از اراده رو به تکوین مردم برای تغییر وضع موجود. جنبش فدائیان خلق، نیاز جامعه ملتهب آن روز ایران بود و بر بستر التهابات همین جامعه و مردم رشد کرد و صیقل یافت.

شاه و ساواک آن، در جریان هفت سال سرکوب خونین فدائیان خلق، نزدیک به چهار صد نفر از رهبران، کادرها و اعضای جنبش ما را به قتل رساندند، چندین هزار نفر از ماها را زندانی کردند و بارها اعلام نمودند که فدائیان خلق نیست و نابود شدند. اما بساط دیکتاتوری شاه همراه با خود وی برچیده شد و جنبش ما با همه زخم‌هایی که بر جان داشت، تن خونچکان خود را در بهار آزادی در دریای مردم شستشو داد و نیرومندتر از پیش به پا خاست.

در جمهوری اسلامی هم، صدها نفر از فدائیان خلق در شکنجه گاه‌ها و میدان‌های اعدام جان سپردند و هزاران فدائی یا در گوشه زندان‌ها جا گرفتند و یا از میهن خود به زور رانده شدند. در این حکومت هم، بارها از بسته‌شدن طومار فدائیان خلق سخن گفتند و جنبشی را که با تاریخ معاصر ما در هم تنیده و با تحولات سیاسی جامعه ما عجین شده است، پایان یافته تلقی کردند. این جنبش اما، زنده ماند و زنده است و هر سخن و عمل آن با حساسیتی ویژه مورد توجه نیروهای سیاسی کشور قرار می‌گیرد.

راز ماندگاری و پایداری جنبش فدائیان خلق، در خصلت مردمی آن است! این جنبش، تنها بر سر یک موضوع در همانجا ایستاده است که سی و یک سال پیش پا در میدان مبارزه اجتماعی و سیاسی گذاشت: در آرمان‌های مردمی و آرزومندی آن برای ایرانی آزاد، آباد، مرفه و مهد عدالت! در شیوه و شکل مبارزاتی اما، و در درک و برداشت از مقولات سیاسی و اجتماعی نیز، ما مدام تغییر کرده‌ایم و بر شط تحول رانده‌ایم. تحول‌طلبی و نوجویی، نه تنها خصیصه همیشگی ما که همواره منبع افتخار ما بوده است. و این خصیصه اکتسابی، به دست نمی‌آمد هر آینه ما با مردم نمی‌بودیم، و دوام نخواهد داشت هرگاه که از مردم فاصله بگیریم. مردمی که، برای رسیدن به آرمان‌های دیرینه آزادی و عدالت اجتماعی، مدام موج می‌آفرینند و پیوسته ابتکار به خرج می‌دهند و ره به فردا می‌گشایند.

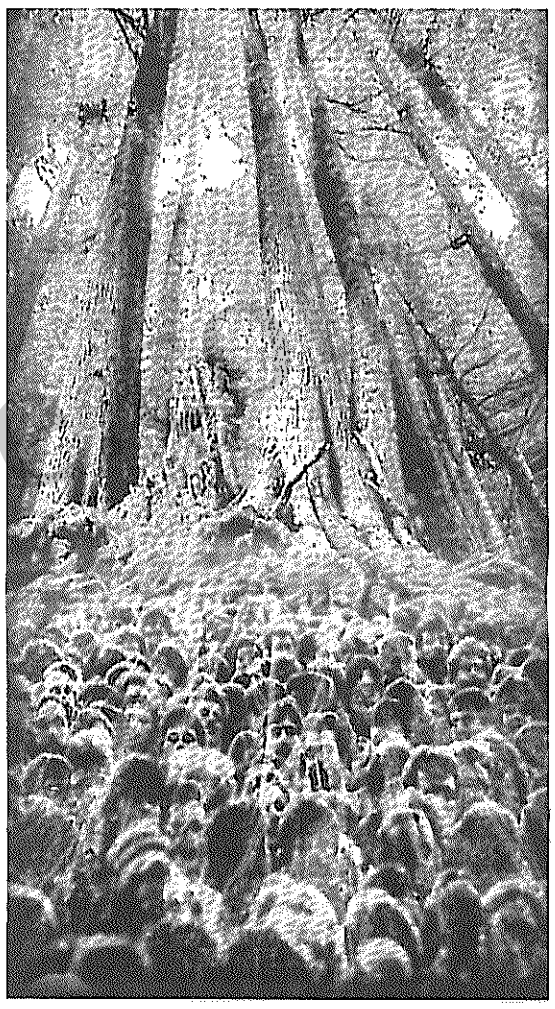

ما که از میراث‌داران جنبش فدائیان خلق هستیم، ادامه راه دیرپای خود را در آن می‌دانیم که در لحظه تاریخی کنونی که ایران ما آبستن تحولات بزرگ سیاسی است، در مبارزه مردم علیه خودکامگان حاکم که اراده ولی فقیه را برتر از خواست و انتخاب مردم می‌دانند و می‌خواهند، و حاکمیت استبدادی خود را وسیله غارت میلیون‌ها ایرانی توسط آقاها و آقازاده‌ها قرار داده‌اند، همراه مردم باشیم و همه تجربه گذشته را که از دل شکست‌ها و کامیابی‌ها به دست آمده است، در خدمت مبارزه مردم قرار دهیم. ما همراه هر آنکس هستیم که درد مردم دارد و می‌خواهد تا در تلاش مردم ایران برای آزادی، مردمسالاری و عدالت، به هر میزان اندک هم که باشد، سهیم شود.

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) به سان هر سالروز ۱۹ بهمن، در برابر همه جانباختگان فدائی که در طول حیات جنبش ما جان و جوانی خود را نثار کردند تا آرمان‌های والای جنبش مردمی فدائیان خلق زنده بماند، سر تعظیم فرود می‌آورد و چونان همیشه، با امید به فردای مبارزه سرنوشت‌ساز جاری در کشورمان می‌نگرد. ما به همه فدائیان خلق در هر شاخه‌ای از این درخت تناور که هستند، و نیز در هر جای میهن و جهان که دلشان برای پایداری این جنبش می‌تپد و در آرزوی استقرار و نهادینه شدن آزادی، مردمسالاری، پیشرفت و عدالت اجتماعی در کشورمان هستند، درود گرم می‌فرستیم.

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
بهمن ماه ۱۳۸۰

ستاره‌ی سرخ سی ساله!

خسروباقرپور

باکوله‌باری پر ز ترانه
و با دلی با مهر یگانه،
به دیدار تو آمدم.

«بوسه‌ات مزه‌ی باران می‌داد
در گلوگاه تو مرغ سحری،
قصه‌ی غصه‌ی آدم می‌گفت
اسب عصیان نگاهت بی‌تاب
در چمنزار دلم می‌تازید
باد هرزه چو ز صحرای غضب می‌آمد
دست تو چتر شقایق می‌شد
گل شبدر به تو عاشق می‌شد!
کاکل نارس گندمزاران
شوق دیدار تو اش می‌لرزاند
تندری پرکینه، تا خروشی می‌کرد،
اضطراب مادر،
ته چشمان هراسیده‌ی تو پیدا بود!
مهر چشمان تو چه زیبا بود!
سایه‌ی ابر چو بر سینه‌ی رویا افتاد،
آخرین شاخه‌ی نیلوفر را،
از نگاهم چیدی
و به تنداب خروشانه‌ی رودش دادی
در شبی پاییزی،
ماه را،
از بلندای سر شانه‌ی من
برچیدی
و نثار سفر چلچله‌هایش کردی.»

عمری در خیال من زیسته‌ای
در من آواز خوانده‌ای حسرت،
گیسو در خون خیال تو شسته‌ست
و ستاره،
غرورش را در زخم‌های تو جسته‌ست
سی سال گذشته است و
من اینک،
با گنج یافته‌هایم،
رها شده‌ام از رنج بافته‌هایم!

جشن سالگرد بنیان‌گذاری سازمان در برلین

جشن بزرگداشت سی‌ویکمین سالگرد بنیانگذاری سازمان در برلین روز شنبه ۴ اسفند ۸۰ (۲۳ فوریه ۲۰۰۲) در Alte TU - Mens برگزار می‌گردد.

فدائیان خلق ایران (اکثریت) ـ برلین

ضرورت نگارش تاریخ جنبش فدایی

کیهان
صاحب امتیاز: دکتر مصطفی مصباح‌زاده
پنجشنبه ۱۴ بهمن ۱۳۵۰
سال هجدهم شماره ۴۱۱۷
دادگاه نظامی در مورد ۲۳ نفر متهمان به اقدام علیه امنیت کشور صادر شد
دادگاه نظامی ۶ نفر را به اعدام محکوم کرد
عباس مصاحبی (اعدام)
اسدالله مفاخی (اعدام)
مجید احمدزاده (اعدام)
مسعود احمدزاده (اعدام)
محکومین به اعدام
حمید توکلی (اعدام)
سعید آریان (اعدام)
۱ بهمن
سالروز ۱۵ بهمن
سرما و یخبندان شدت یافت

۱۹ بهمن امسال، ما سی‌سالگی جنبش فدایی را پشت سر می‌گذاریم و وارد سی و یکمین سال حیات آن می‌شویم. سی‌سال برای یک جنبش و سازمان سیاسی در کشوری که عمر احزاب سیاسی در آن گاه به یک دهه نمی‌رسد، زمانی طولانی است. سی‌سال حیات جنبش فدایی با اوج رکود جنبش آزادی‌خواهانه کشور، با افت و خیز مبارزات مردم ما، با انقلاب و اصلاحات و با مبادرات سیاسی کشور ما پیوند خورده است.

جنبش فدایی در اواخر دهه از دل محافل و گروه‌های سیاسی بیرون آمد، از سال ۴۹ تا سال ۵۷ به مبارزه چریکی روی آورد. در طی این مدت چندین بار رهبران و کادرهای خود را از دست داد، با جان‌بازی و فداکاری اعضای آن به مبارزات خود تداوم بخشید و نیروی وسیعی از جوانان و روشنفکران را حول جنبش چپ بسیج کرد. جنبش فدایی در بطن انقلاب بهمن و سال‌های بعد از آن به یک جریان سیاسی فراگیرو سراسری فراروئید، از مبارزه چریکی فاصله گرفت و به مبارزه سیاسی روی آورد، ازز سالهای ۵۸ تا ۶۱ چهار انشعاب را پشت سر گذاشت. سازمان با به عنوان جریان اصلی جنبش فدایی از سال ۶۲ به بعد و بویژه در سال ۶۵ مورد تهاجم گسترده سرکوب‌گران جمهوری اسلامی قرار گرفت، عده زیادی از کادرها و اعضای سازمان دستگیر شدند. تعداد قابل توجهی از آن‌ها در کشتار سال ۶۸ به جوخه اعدام سپرده شدند.

بخشی از نیروی سازمان با آغاز سرکوب جمهوری اسلامی از کشور خارج شدند و راه مهاجرت را در پیش گرفتند. مهاجرت به کشورهای غربی و شرقی.

همین اندک اشاره نشان از رویدادها و حوادث متعددی دارد که جریان فدایی پشت‌سر گذاشته است. گذشت سی‌سال از حیات یک جنبش و سازمان سیاسی برای نگارش تاریخ آن، نگاه به گذشته و بررسی و نقد دیدگاه‌ها، سیاست‌ها، روش‌ها، رفتارها و روانشناسی نیروهای تشکیل‌دهنده آن، مضامین و موضوعات کافی را در دسترس هر پژوهشگر و تاریخ‌نویس و فعالین سیاسی می‌گذارد.

یک جنبش و یک سازمان سیاسی که سی‌سال در حیات سیاسی و اجتماعی جامعه ما از دور و نزدیک حضور داشته، از رویدادهای آن تاثیر پذیرفته و بر آن‌ها کمابیش تاثیراتی گذاشته است، متعلق به عناصر تشکیل‌دهنده آن نیست. این جنبش و سازمان جزو تاریخ کشور، تاریخ جنبش‌ها و احزاب سیاسی و جزو تفکیک‌ناپذیر روند تحولات سیاسی کشور است. این جنبش و سازمان متعلق به جامعه و مردم است و اختصاص به این یا آن ندارد. نمی‌توان چنین جریانی را ملک شخصی و یا یک قوم و قبیله به حساب آورد. تجارب مثبت و منفی آن می‌تواند پشتوانه مبارزات آزادی‌خواهانه کشور باشد.

در این میان آنچه بیش از همه ضروری می‌نماید، نگارش تاریخ جنبش فدایی و سازمان ما است. بخشی از تاریخ سازمان ما با جریان‌هایی که از ما جدا شدند، مشترک است. بویژه دوره مبارزه چریکی از سال ۴۹ تا انقلاب بهمن.

ضرورت این مسئله زمانی محسوس‌تر شد که کتاب «شورشیان آرمانخواه» نوشته مازیار بهروز که عمدتا از سال ۴۹ تا ۶۲ در برمی‌گرفت و کتاب «خانه دایی یوسف» اتابک فتح‌زاده امسال انتشار یافت. استقبال از این دو کتاب، علاقمندی به پیگیری تاریخ جنبش فدایی و سازمان ما را در بین کتاب‌خوان‌ها نشان می‌دهد.

کتاب اولی گرچه کار پژوهشگرانه‌ای است ولی به علل مختلف از جمله فقدان منابع لازم و کافی در مورد تاریخ جنبش فدایی و عدم مراجعه نویسنده به کسانی که در این جنبش نقش داشته‌اند، موجب افزایش و کمبودهای جدی نشده است.

نویسنده «خانه دایی یوسف» که در دوره مهاجرت در اتحاد شوروی سابق در حاشیه سازمان قرار داشت؛ با اطلاعات دست چندم از مسائل سازمان به نگارش خاطرات خود دست یازیده است و برخی مسائل مرتبط با سازمان را در آن گنجانیده است.

عدم اطلاع نویسنده و یا اطلاع کم و ناقص وی از یک سو و از سوی دیگر غرض‌ورزی سیاسی موجب شده است که خاطرات وی نتواند واقعیت‌های سازمان ما را در مهاجرت بازتاب دهد.

مصاحبه‌هایی که پیرامون دو کتاب مزبور به نقل از جمله آرش در نشریه کار درج گردید. نقاط ضعف این در کتاب را آشکار ساخت و ضرورت نگارش تاریخ جنبش فدایی و سازمان ما را نشان داد.

امید است که در دهه چهارم حیات سازمان دست‌اندرکاران جنبش فدایی به این ضرورت پاسخ گویند و با تحریر رویدادها و روندهایی که در بطن آن قرار داشتند به روشن شدن گوشه‌هایی از تاریخ جنبش فدایی و سازمان یاری رسانند.

گرچه اعتقادی به نگارش رسمی تاریخی سازمان نداریم – آنچه که در گذشته در بین احزاب کمونیت متداول بود – ولی ارگان‌های سازمانی می‌توانند مشوق نگارش تاریخ سازمان و یا دوره‌هایی از آن توسط کسانی باشند که به این کار علاقه دارند.

www.iran-archive.com

وضعیت شعر امروز ایران

از نگاه منوچهر آتشی

شعر امروز ایران، به اعتقاد بسیاری به بلای کمبود مخاطب دچار شده است. به علت پایین بودن سرانه‌ی مطالعه در ایران، فروش کتاب نیز وضعیت اسف‌انگیزی دارد، که در این میان کتاب‌های شعر چاپ شده نیز غیر از آثار تنی چند از شاعران محبوب و مشهور، با استقبال چندانی روبرو نمی‌شوند. در این رابطه منوچهر آتشی شاعر بزرگ معاصر این‌گونه اظهارنظر کرده است: شما وقتی به کم شدن رویکرد خوانندگان به شعر می‌رسید، باید قاعدتا به دوره‌ی خاصی هم اشاره داشته باشید که در آن رویکرد مردم به شعر بالا و گسترده بوده باشد. معمولا در مصاحبه‌های مطبوعاتی و ادبی، دهه‌های سی و چهل شمسی را ملاک قرار می‌دهند که واقعا در آن سال‌ها که نسل هفتاد ساله‌ها شعر می‌نوشت، اقبال مردم به شعر خیلی گسترده بود. پرسندگان امروز می‌خواهند بدانند چرا در این سال‌ها چندان استقبالی از شعر نمی‌شود؟ این پرسش را می‌توان طور دیگری هم پیش کشید، مثلا این طور: «چرا در آن سال‌ها مردم بیشتر به شعر روی می‌آوردند؟» حالا می‌توان گفت که چند علت و انگیزه در آن سال‌ها بود که حالا کمتر شده است. یکی این که شعر نو تازه رواج یافته بود و در همان حال مردم ما هم بعد از پایان دیکتاتوری رضاشاهی تازه به اندکی فضای باز سیاسی و اجتماعی دست پیدا کرده بودند و مشتاق شنیدن و خواندن خبرهای تازه‌ای از جنس زمان بودند. شعر نو هم مثل همه‌ی مقوله‌های فرهنگی در ارتباط تنگاتنگ با مسائل اجتماعی‌ی زمانه بود و به پرسش‌ها و خواست‌های مردم سریع‌تر و محکم‌تر و پرشورتر پاسخ می‌داد. اصولا پرسش‌ها هم غیر از حال بود، یعنی زمان زمانه‌ی پرسش بود، خصوصا پرسش‌های سیاسی. بعد که کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ دوباره ایجاد خفقان کرد، پرسش‌ها از بین نرفتند بلکه بیشتر و سنگین‌تر شدند. و اشعار نسل درگیر ما به این پرسش‌ها پاسخ گفتند. شما نیک می‌دانید که در دهه‌ی سی و چهل و اوایل دهه‌ی پنجاه، معروفترین شاعران شعر معاصر ظهور کردند، شاعرانی چون نیما، شاملو، اخوان‌ثالث، سپهری، فروغ فرخ‌زاد و دیگران. علت دیگر رواج شعر در آن سال‌ها کمبود یا نبود ساز و کارهای دیگر برای پاسخگویی بود. رادیو فقط دولتی بود، تلویزیون چندان رواج نداشت، و وقتی هم داشت به مسائل عمیق هنری بی‌توجه بود، ویدئو و رایانه هم که اصلا نبود. این‌ها مکانیزم‌هایی هستند که امروزه جنبه‌ی جایگزینی پیدا کرده‌اند. جوانان امروزین پاسخ خود را از کامپیوتر و بازی‌های کامپیوتری می‌گیرند و طبیعی هم هست که پرسش هایشان هم در حد همان پاسخ است. ضمنا در این دوره آن پرسش‌های عمده‌ی سیاسی هم برای مردم یا وجود ندارد، یا اگر دارد پاسخی را از روزنامه‌ها و رسالات و مقالات متعدد اجتماعی می‌گیرند. علت مهم‌تر عدم استقبال مردم به شعر امروز، در خود شعر و زبان شعر هم هست. گفتم که شعر در دهه‌های گذشته هم خود جنبه‌ی آشکار سیاسی داشت و هم به نیازهای سیاسی‌ی مردم پاسخ می‌گفت، اما از اواسط دهه‌ی پنجاه شعر به گرایش‌های دیگری روی آورد که شعر و زبان شعر خیلی خصوصی بود. می شود گفت که سیاست در شعر تعطیل گردید و شعر به طرف نوعی خلوص زبانی روی آورد و از ذوق معمول مردم به سمت دیگر رفت. مردم ما هنر را فقط در سیاست می‌دیدند و می‌بینند. گروهی هم هستند که همان ذوق متوسط رمانتیک‌پسند را دارند، در حالی که شعر امروزین ما بیشتر به جنبه‌ی زیبایی‌شناختی‌ی هنری و تنوع زبان گرایش دارد. و این‌ها چیزهایی نیست که طالبان فراوانی داشته باشد. از این ها گذشته، در جهان رواج و تیراژ شعر کم است. بد نیست این را هم بگویم که تیراژ ۳۰۰۰ نسخه کتاب شعر در یک چاپ برای خارجی‌ها باورکردنی نیست. بنابر این در برابر تراکم شعری امروز همین تیراژ هم ایده‌آل است. اما این که شعر دچار ضعف و تفنن شده، هم خود واقعیتی است. بسیاری از استعدادهای جوان این روزها به تفکرات پست مدرنیستی روی می‌آورند و غریب‌گویی و غریب‌نویسی را دامن می‌زنند، که برای خوانندگان مثلا شعر مشیری و سپهری و یا شاملو و فروغ نامانوس است. با این همه من معتقدم که باید به زبان‌ها میدان داد تا جوان‌ها راه‌های تازه را تجربه کنند. مطمئنم آنان که قدرت قریحه دارند، از میان همین ناهمواری‌ها، زبان هموار شعر خود را پیدا خواهند کرد.

شش قطعه از جان آسمان

اسماعیل خویی

هوشیاری

این سان که می‌جود
جوانه‌ی شاداب را به دل‌آسودگی
شاید خدا نیز باور نداشته باشد
کز راستای ماشه و مگسک
یک لحظه بیش نمانده‌ست
آهوی هوشیار اما دست شکارچی را
خوانده‌است!

زیرنگاه فاجعه

تند به طینت خود
بر طاق من
لعاب جانش را
و از حریقی جادو سرشت
می‌بافد سفره‌ای
که نطع کشتار است نیز
و گور و تابوت.
مگس کش این‌جا
بر طاقچه
برای او هم هست اما
چه فکر می‌کند این عنکبوت؟!

این چهچهه از کجاست؟

شکل صدای بلبلم از یاد رفته بود
آه این مرغک از کجاست؟
که تاریخ و فرهنگ و آیین مرگ را
به چهچه بی‌محتوا می‌کند؟

مادرما

از ماه بپین که گیتی آراست زمین!
مرواریدی درشت و زیباست زمین
تنها رگه‌ی زشت که در گوهر اوست
اینست، همین، که مادر ماست زمین!

پایانه

پیرانه سرم یکی‌ست جانانه‌ی خوش
آهو وشکی به چشم مستانه‌ی خوش
در کینه گذشت عمر و میریم از عشق
افسانه‌ی تلخ بین و پایانه‌ی خوش!

تکامل

از راهروان باد بی‌خانه‌تریم
وز خانه‌ی سیل تیز ویرانه‌تریم
پرسی چه فزود عشق پیرانه‌سرت؟
دیوانه که بوده‌ایم، دیوانه‌تریم!

غربت

خسرو باقرپور

از گور خود بر می‌خیزم
ساعت شش صبح
مثل هر روز،
لبخندم را که بوی نا می‌دهد
از کنار آیینه بر می‌دارم
و می‌چسبانمش بر لبهایم
قهوه‌ی اندوهم را تلخ از فنجان تنهایی می‌نوشم
عصای کهنه‌ی امیدم را اما
بر می‌دارم
و بیرون می‌آیم.
پا می‌نهم روی گرده‌ی سرد خیابان دراز
و می‌روم،
ساعتی دیگر باز این منم در پارک انتهای خیابان
با درختانی کاغذی
و عابرانی فلزی
و حوضی کبود
که تکه نان درون جیبم را
خرد خرد در آن می‌ریزم
و می‌دانم نیز، که از ماهی تهی است
روی نیمکتی چندی می‌نشینم
کمی راه می‌روم
و باز سردم می‌شود
مثل هر روز.
قصد می کنم بازگردم.
باز می‌گردم.
چهارده ایستگاه را با اتوبوس غربت می‌آیم
می‌رسم .
می‌رسم ؟
آه! خسته‌ام ، خسته‌ام من
پایان روز من آغاز رؤیای مردگان است .

بوردیو

علیه تفکر یگانه: بدیل لیبرالیسم یا توحش!

به‌مناسبت درگذشت جامعه شناس فرانسوی

سارا شریعتی

به نقل از سایت ایران خبر

کار علمی نه با احساسات خوب که با شور انجام میشود. برای کار کردن میبایست خشمگین بود و برای کنترل این خشم می‌بایست کار کرد.

پیر بوردیو

پیر بوردیو درگذشت. مرگ این جامعه‌شناس فیلسوف، جامعه‌شناسی را به گفته یکی از مخالفین فکری او، آلن تورن، از «مرجعی اجتناب‌ناپذیر (مثبت یا منفی)» محروم ساخت. حضور این جوان هفتاد و یک ساله که غالبا دوستش نمی‌داشتند و ناچار تعظیم‌اش می کردند، این پسر «یک کارمند ساده شهرستانی» که مربی نداشت، «میراث و سرمایه فرهنگی» و «تشخص اجتماعی» نداشت و با این حال در بیست و هشت سالگی، یکی از جوانترین اساتید دانشگاه و در پنجاه سالگی استاد کالج دوفرانس گشت، در مهد اشرافیت آکادمیک و در متن «وارثین»، همچون خلاف آمد عادت نظام سلطه بود.

جامعه یک نظام سلطه است و «جامعه‌شناسی رشته‌ای که به فهم این سیستم و در نتیجه، تغییر آن یاری میرساند». جهان بوردیو بر این اساس شکل می‌گیرد و با این تامل آغاز میشود: چگونه انسان متعین و محصول، که اندیشه و بیانش، فهم و ادراکش، نمادها، علایق و احتیاجاتش، کنش و قضاوت‌هایش، متعین و مشروط به خاستگاه اجتماعی او هستند، میتواند از این تعین، به عنوان پیش‌شرط آزادی از قیود درونی شده و استقلال در برابر محیط اجتماعی استفاده کند؟

از نظر بوردیو، برای رهائی از این سلطه و تاریخ اجتماعی‌ای که انسان برغم خود درونی می‌کند و جهت‌گیری‌ها، کنش اجتماعی، علائق و انتخاب‌هایش بر آن اساس شکل می‌گیرد و «تشخص» می‌یابد، نخست می‌بایست آنرا شناخت و به نقش اساسی خاستگاه اجتماعی در تعیین کنش انسانی اعتراف کرد (نظریه **HABTTUS**). آنگاه حوزه‌های مختلف فضای اجتماعی، ساختار، مولفه‌ها و منطق درونی هر حوزه را تفکیک کرد (نظریه **CHAMPS** حوزه‌ها: مذهبی، سیاسی، هنری). مکانیزم ساختاری و رقابتی سلطه و استراتژی‌های بازتولید آنرا تحلیل کرد (نظریه سیستم آموزشی، کنش‌های خشونت سمبولیک در مدارس، به عنوان نهادهایی که ساخت اجتماعی را باز تولید می‌کنند و مطالعه شرایط اجتماعی مستترشدن این خشونت در موقعیت اسکولاستیک). نخبگان جامعه: «اشرافیت حکومتی»(تشریح مکانیزم مشروعیت قدرت تکنوکراتیک).

«وارثین»، صاحبان سرمایه اقتصادی (پول)، سرمایه فرهنگی (مدرک)، سرمایه اجتماعی (روابط) و سرمایه سمبولیک (اعتبار و مشروعیت)... را شناخت و سپس با علم به این تعینات و قیود، به اشکالی اندیشید که بتوان از آنها رها شد، همانگونه که برای ساختن ماشین‌های پرنده، ناگزیر از شناخت قانون جاذبه زمین هستیم تا بتوانیم بر آن غلبه کنیم. تنها با پیش‌شرط قرار دادن این شناخت است که میتوان از ثنویت کاذب میان تعین اجتماعی و آزادی فردی بدر آمد، «اندیشه انتقادی» را شکل داد و «شکل‌های نوین اندیشه و عمل را ابداع کرد».

با چنین تامل و تصمیمی است که جامعه شناسی که تاثیر تفکرش گاه با انقلاب مارکس در اقتصاد و فروید در روانشناسی، مقایسه میشود، استاد «موسسه تتبعات و تحصیلات عالی»، مسئول «مرکز جامعه شناسی، تربیت و فرهنگ»، مدیرمسئول نشریه «نامه تحقیقات علوم اجتماعی»، مسئول کرسی جامعه‌شناسی در کالج دو فرانس، دکتر افتخاری دانشگاه برلن، دکتر افتخاری در فرانکفورت، عضو افتخاری آکادمی هنرها و علوم، برنده جایزه طلائی «موسسه ملی تحقیقات علمی»، و مدال هاکسلی (عالیترین علامت تشخص در انسانشناسی) از «انستیتوی سلطنتی بریتانیای کبیر و ایرلند» ...، از آغاز دهه هشتاد، یعنی درست در زمانی که در اوج شهرت و نهایت اعتبار و مقامی است که یک متفکر می‌تواند آرزو کند، از عرش کرسی کالج دو فرانس به خیابان می آید و از دانش خویش همچون یک «سلاح نظری»، از جامعه‌شناسی همچون یک «ورزش رزمی»، از کرسی درسش همچون سنگری و از بلندگوی کلاسش همچون تریبونی برای محاکمه «انترناسیونالیسم حاکمین» و «داروینیسم جدید اجتماعی» که بر سلطه «بهترین‌ها و ممتازترین‌ها» مبتنی است، استفاده می‌کند و موقعیت خویش را در خدمت دفاع از مغضوبین روی زمین. آنها که نه از «وارثین»اند، نه «سرمایه فرهنگی» دارند و نه «تشخص اجتماعی»، یعنی بیکاران، محرومین، بی‌خانمان‌ها، مهاجرین فاقد اوراق شناسایی، زنان، و...، بکار می‌گیرد و یکی از مهمترین آثارش، «فقر جهان»، را به بازتاب «دهشت جهانی شدن و لیبرالیسم نو» در زندگی روزانه، رنجها و مشکلات مردم اختصاص می‌دهد. چراکه معتقد است: «برای مبارزه با خشونت آشکار (دزدی، جنایت، تجاوز، سوقصد،...) نخست می‌بایست با خشونت ناپیدا مبارزه کرد. با خشونت خفته در ساختارهای اقتصادی و اجتماعی که روزانه در خانواده، کارخانه، کارگاه، کمیساریای پلیس، زندان‌ها و حتی بیمارستانها و مدارس، اعمال میشود».

در این حضور و همراهی با جنبش خودمختار اجتماعی است که پیر بوردیو، «انسان آکادمیک» ، به نظریه های خود همچون: «روشنفکر منتقد» «روشنفکر مداخله‌گر»، «روشنفکر جمعی»، «همبستگی واقعی میان همه کسانی که برای تغییر جامعه تلاش می‌کنند، اعم از محققان و مبارزان» گوشت و پوست و چهره‌ای انسانی می‌بخشد: «من از امکان و ضرورت روشنفکر منتقد دفاع میکنم، چرا که دمکراسی حقیقی جز بدون یک ضدقدرت واقعی نمی‌تواند وجود داشته باشد». و در متن همین «جنبش‌های جدید اجتماعی» است که به جستجوی یک پروژه مستقل سیاسی می‌پردازد. پروژه‌ای که بتواند در برابر آنچه که «تفکر واحد» همچون «بدیل تازه‌ای میان لیبرالیسم و یا توحش» پیش‌روی انسان امروز قرارداده است، قد علم کند.

«هر روزه و همه جا می‌شنویم (و این نشانگر نیروی گفتار مسلط است) که در برابر بینش نئولیبرالی، بینشی که خود را بدیهی و بی‌بدیل معرفی کرده است، هیچ بدیلی وجود ندارد. اگر این نظریه امروز تا بدین حد رواج یافته است، با تکیه بر پشتوانه القائات سمبولیکی است که روزنامه‌نگاران و حتی شهروندان ساده منفعلانه، و بخشی از روشنفکران نیز فعالانه، در آن سهیم و شریک‌اند. در برابر تحمیل مدام و خدعه‌آمیز این گفتار، که با تکرار و القای تدریجی خود در نهایت به یک اعتقاد بدل میشود، به نظر من، محققین می‌بایست نقش خود را ایفا کنند. گفتاری که قدیمی‌ترین پیش‌فرض‌های تفکر محافظه‌کارانه را که همواره و در همه جا وجود داشته است، در لباس مبدل عقلانیت اقتصادی پنهان ساخته است. گالیله می‌گفت که جهان طبیعی با زبان ریاضی نوشته شده است. امروز می‌خواهند به ما بباورانند که جهان اقتصادی و اجتماعی نیز به همین ترتیب است. با مسلح شدن به این ریاضیات و قدرت رسانه‌هاست که لیبرالیسم نو از سی سال پیش، تحت عنوان «پایان ایدئولوژیها» و اخیرا نیز «پایان تاریخ» اعلام موجودیت کرده است».

هم از اینجاست ضرورت شناخت برای ما و رهگشائی تفکر بوردیو برای امروز: در شرایط سلطه گفتمان جهانی شدن، سلطه خشونت نئولیبرالی، دیکتاتوری تفکر یگانه و ابزارهای آن یا رسانه‌های جمعی که با «سیاست‌زدائی» توده‌ها ایدئولوژی‌زدائی از روشنفکر و تبدیل «روشنفکر متعهد» به «روشنفکر عاری از تعهد»، تنها ره رهائی از تمامی اشکال «توحش» را در پذیرش و تمکین به تک‌الگوئی حاکم بر جهان می‌یابند و محتومش می‌خوانند، تفکر بوردیو شکستن این قالب‌ها و دعوت به آغاز راهیست که با «خودمختاری جنبش اجتماعی» گشوده میشود.

www.iran-archive.com

قومیت‌ها و دموکراسی در ایران

یوسف عزیزی بنی‌طرف

بخش آخر

اشاره: نوشته زیر متن سخنرانی آقای یوسف عزیزی بنی‌طرف ازاعضای کانون نویسندگان‌ایران، در مقر جبهه مشارکت در اهواز است و پیش از این در فصلنامه ترکی ـ فارسی "وارلیق" که در تهران منتشر می‌شود، به چاپ رسیده است

از نظر اجتماعی هم نبود مردم‌سالاری و نادیده گرفتن حقوق قومیت‌ها و عقب نگه داشتن آنها آثار زیان‌بار اجتماعی بر جای نهاده است. میزان بالای سرقت و دزدی و جنایت و اعتیاد در استان خوزستان نمونه از این امر است.

فرضا بلوچ یا عرب ذاتا دزد یا قاچاقچی نیست. این رویکرد ناشی از یک سری نابرابری‌های اقتصادی وفرهنگی است که این اوضاع ناهنجار را پدید می‌آورد و باید چاره‌ای برای این مشکلات حاد پیدا کرد. در اینجا حتی داد مسئولان استان هم از این پدیده‌ها بلند است.

بنابراین باید نظام متمرکز سیاسی، اقتصادی و اداری کشور دچار دگرگونی شود و به سوی یک نظام نامتمرکز پیش برویم. یکی از ابزارها همان شوراهاست؛ البته شوراهایی که اختیارات کافی داشته باشند. نظیر شورای شهر و روستا و محله تا برسد به شورای شهرستان و استان که متاسفانه انتخابات اینها هنوز اجرا نشده است.

در اینجا بی‌مناسبت نمی‌دانم به وضع زنان عرب و بافت عشایری عرب‌های خوزستان هم اشاره‌ای بکنم.

تراژدی زن عرب جدای از تراژدی کل مردم عرب خوزستان نیست. البته سنت‌ها سنت‌های متراکم تاریخی و فرهنگ در این عرصه کارساز و موثرند. من فکر می‌کنم با گشایش فضای سیاسی و گسترش مردم‌سالاری و مشارکت طلبیدن زنان عرب در کنار خواهران غیرعرب شاید بتوان این قشر رنجدیده و ستمدیده را که از ستم مضاعف ملی و جنسی رنج می‌برد به عرصه‌های فعالیت سیاسی و اجتماعی و فرهنگی کشاند. متاسفانه در این زمینه خود روشنفکران عرب نیز کم‌کار می‌کنند.

بافت عشایری مردم عرب خوزستان هنوز در روستاها و در حاشیه شهرها همچنان باقی است. شیخ روابط عشایری بر خود شهرها هم سایه انداخته است. ولی با گسترش آگاهی‌های سیاسی و ایجاد نهادهای مدنی (حتی خاص خود قومیت عرب) می‌توان به تضعیف این بافت آرکاییک و قدیمی کمک کرد. نیز می‌توان بافت نهادهای جان‌سخت عشایری را به نوعی دموکراتیزه کرد. چرا می‌گویم جان‌سختی میکنند زیرا از دوران جاهلیت تاکنون وجود داشته‌اند وگرچه در حال حاضر زیربنای روابط عشایری وجود ندارد بازهم جان‌سختی می‌کنند. چون مناسبات عشایری مربوط به دوران پیش از روابط زمینداری و خاص دوران کمون‌های اولیه زندگی انسان‌هاست. اما به رغم گذشت همه مراحل تاریخی معروف که آخرینشان روابط سرمایه‌داری است که در خوزستان زودتر از همه جای ایران گسترش یافت اما این روبنای عشایری همچنان در میان عربهای خوزستان وجود دارد.

تا آن‌جا که به خاطر دارم حدود ۱۰ ـ ۱۵ سال پیش شماری از روشنفکران یکی از این عشایر که اغلب دانشگاهی بودند کوشیدند طایفه و عشیره خود را با شورا بگردانند و نقش شیخ سنتی بی‌سواد یاکم‌سواد راکم کنند یا کلا از بین ببرند.

البته بافت عشایری فقط خاص عرب‌های خوزستان نیست و در جوامع بلوچ و کرد و لر کشورمان نیز این روابط را می‌بینیم. در میان ترک‌های آذربایجان چنین چیزی وجود ندارد یا بسیار ضعیف است چون فرماسیون اجتماعی ترک‌ها از نظر اقتصادی و اجتماعی از سایر قومیت‌ها پیشرفته‌تر است. روابط عشایری در میان جوامع عرب خارج از خوزستان هم وجود دارد؛ از جمله در کویت و امارات متحد عربی و عراق و حتی در فلسطین نیز شاهد چنین روابطی هستیم. اما در این کشورها چون مردم نهادهای فرهنگی و مطبوعاتی خاص خود را دارند، روزنامه و رادیو تلویزیون به زبان مادری‌شان دارند، نهادهای صنفی فرهنگی و اجتماعی دارند با این ابزارها از شدت آثار زیان‌بار روابط عشایری می‌کاهند. اما عرب‌های خوزستان به‌علت عقب نگه داشته شدن و بسبب برخی از روابط ناسالم تاریخی گذشته نه به حد و سطح همزبانان عرب خود در آن سوی آب‌ها رسیدند و نه به حد و سطح هموطنان فارس که به هر حال از پیشرفت فرهنگی و سیاسی و اجتماعی بیشتری برخوردارند و این را ما به عیان در خوزستان و در ایران به‌طور اعم می‌بینیم.

در واقع عرب‌های خوزستان گرفتار یک تنگنای تاریخی هستند.

در دوره حاکمیت خاندان پهلوی که ایدئولوژی شووینیستی فارس‌گرا راهنمای حکومت وی بود می‌کوشید ایران تک‌زبان تک‌فرهنگ تک‌صدا را به وجود بیاورد. محمدرضا شاه نیز به نوعی ادامه‌دهنده همان خط‌مشی بود. بعد از انقلاب بهمن ۵۷ این ایدئولوژی دست‌کم در سطح رسمی – به کنار نهاده شد.

منظورم این است که حاکمیت جدید دیگر از آن ایدئولوژی پیروی نکرد. جهان‌بینی اسلامی نیز بعلت گفتمان انترناسیونالیستی که طی یکی دو سال قبل از انقلاب مطرح کرد توانست همه قومیت‌ها را علیه رژیم شاه بسیج کند. دلیل این که همه قومیت‌های ایران اعم از ترک و کرد و عرب و ترکمن بلوچ در کنار سایر هموطنان فارس خود علیه حاکمیت پهلوی و رژیم ستمگر شاهنشاهی به پا خاستند گفتمان انترناسیونالیستی انقلاب اسلامی بود. یعنی رهبران انقلاب همیشه می‌گفتند که هیچ قومیتی را بر قومیت دیگر برتر نمی‌دانیم و با این شعار قومیت‌ها را متحد کردند و به صحنه نبرد علیه شاه کشاندند. گرچه گفتمان انقلاب اسلامی پس از انقلاب؛ به‌تدریج در عمل و در برخورد با خواسته‌های قومیت‌ها به نوعی ناسیونالیسم شیعی – فارسی تمایل پیداکرد.

محمد رضا شاه علاوه بر ترویج ناسیونالیسم افراطی فارس‌گرا در سراسر ایران به خوزستان توجه خاص نشان می‌داد و پان‌ایرانیسم را در این استان تقویت می‌کرد. در نتیجه شما می‌بینید که شاخه عمده و موثر پان‌ایرانیسم در خوزستان بود و رهبرشان محسن پزشکپور– برای چند دوره نماینده خرمشهر در مجلس شورای ملی بود. این حزب که در واقع حامل ایدئولوژی پان‌فارسیسم بود لطمات فراوانی به تنوع فرهنگی و قومی و زبانی در ایران وارد کرد. و همه می‌دانیم که تنوع فرهنگی یکی از شاخص‌های ملت ایران بوده است. ایران از پنج هزار سال پیش یک کشور چندملیتی و چندقومی بوده است و هیچ‌گاه یک قوم به تنهایی در این سرزمین نمی‌زیسته است. قبل از هخامنشیان ۱۵ قوم به مدت دو هزار سال با مسالمت بهترین اثار تمدن را در سرزمین ایران پدید آوردند. پس از یورش قوم مهاجم از سرزمین‌های سردسیر روسیه و فرمانروایی هخامنشیان نیز شاهد وجود ایلامی‌ها، سومری‌ها، آشوری‌ها و عرب‌ها در این سرزمین هستیم. و حتی لوحه‌ها و سنگ‌نبشته‌هایی به این زبان‌ها در کرمانشاه و سایر مناطق ایران هست. یعنی تنوع قومی همیشه وجود داشته است. اما آن عارضه تاریخی یعنی رژیم پهلوی کوشید با زور و استبداد و سرکوب این تنوع را از میان ببرد که البته با وجود آسیب‌هایی که وارد کرد نتوانست برنامه‌های خود را عملی سازد.

به هر حال اکنون جامعه ایران از یک موزاییک سیاسی خاصی برخوردار است که طیف اصلاح‌طلبان و ملی‌گرایان و دموکرات‌ها و محافظه کاران را دربر می‌گیرد. عرب‌های خوزستان هم آن قدر آگاهی پیدا کرده‌اند که دوستان و دشمنان خود را در این گروه‌ها بشناسند. چون عربهای خوزستان و روشنفکران و نخبگان آنها از دو منبع مهم و از دو گفتمان عمده سیاسی و ادبی و فرهنگی تغذیه می‌کنند: یکی از ایران و رسانه‌ها و نوشته‌ها و کتاب‌هایی و رسانه‌هایی که به زبان فارسی است و دیگری از گفتمان عربی در خارج و این باعث می‌شود که اشراف بیشتری بر امور سیاسی و اجتماعی جامعه داشته باشند.

این نیز بی‌گمان – از حسن‌های تنوع قومی در ایران است. روشنفکران عرب از اصلاح‌طلبان که آن‌ها را نزدیک‌ترین نیروی سیاسی به‌خود می‌دانند انتظار دارند مواضع و دیدگاه‌هایشان را نسبت به شووینیست‌ها و ناسیونالیست‌های تندرو مشخص کنند. باید در مطبوعاتشان این ایدئولوژی را به نقد بکشند و این وظیفه را فقط به فعالان قومیت‌ها نسپارند. چیزی که من به آن رسیده‌ام آن است که اکنون دوران ناسیونالیسم به مفهوم گذشته‌اش سپری شده. ما در دوران جهان‌گرایی (العولمه) یا گلوبالیزیشن زندگی می‌کنیم. دنیا تبدیل به یک روستای کوچک شده است. شما در خانه خود و به‌طور همزمان حوادث فلسطین حوادث امریکای لاتین و رخدادهای افریقا را می‌بینید و از طریق اینترنت با دنیای وسیع‌تری در ارتباط هستید. بنابراین دیگر آن حد و مرز کشیدن بر مبنای تصورات ملی‌گرایانه نقش خود را از دست داده و در آینده بیشتر از دست خواهد داد. پنجاه سال پیش شاید نقش ملی‌گرایی در جهت رویارویی با استعمار بیشتر بود ولی اکنون ملی‌گرایی افراطی باعث تحریک قوم‌گرایی می‌شود. من فکر می‌کنم یک اصلاحات دموکراتیک و اساسی و مردم‌سالار می‌تواند این مملکت را به ساحل امان برساند. اما اگر آقای خاتمی و اصلاح‌طلبان در دوره دوم ریاست جمهوری از حل مشکلات اقتصادی مشکلات اجتماعی و مشکلات قومیت‌ها برنیایند از حرکت مردم عقب خواهند ماند و طرفداران بسیاری را از دست خواهند داد.

در این حالت جنبش اصلاحات عمیق‌تر خواهد شد و حتی ممکن است به جنبش دموکراتیک بدل شود.

در پایان لازم است تاکید بکنم که دوستان باید اعتماد قومیت‌ها را جلب کنند. اینها عین مارگزیده‌ها هستند؛ طی پنجاه‌وپنج سال حکومت پهلوی انواع ستم‌ها انواع نادیده گرفتن حقوق آنها و انواع تحقیرها و تبعیض‌ها نسبت به خلق‌های ایران روا شده است. بعد از انقلاب این روند قدری کاهش پیداکرده اما کاملا از میان نرفته است و باید سعی کرد به طور نسبی تعادلی در جامعه ایجاد شود. من فکر می‌کنم عرب‌های خوزستان امتحان خود را در تاریخ ایران پس داده‌اند. به‌طور مثال در این زمینه می‌توان به سه واقعه تاریخی اشاره کرد: یک مورد هنگامی است که اشرف افغان وارد اصفهان پایتخت ایران آن زمان شد و پس از برانداختن خاندان صفوی به هم مذهبان خود در عثمانی قول داد که خوزستان را به آنها ببخشد اما حاکمان عرب و شیعه خوزستان – یا عربستان آن هنگام یعنی مشعشعیان در برابر جدا شدن خوزستان از مام میهن ایستادند و زیربار نرفتند.

واقعه دوم، در دوره قاجار و در عهد ناصرالدین شاه رخ داد. در آن هنگام ابتدا عثمانی و سپس انگلیس کوشیدند خرمشهر را از ایران جدا کنند اما حاج جابر کعبی بدر شیخ خزعل– در آغاز در برابر نیروهای عثمانی و سپس انگلیسی ایستاد و وابستگی خود را به میهنش ایران نشان داد. این را شما می توانید در کتاب "جنگ ایران و انگلیس در محمره" اثر سید احمد کسروی بیابید.

در انقلاب بهمن که اغلب شما شاید یادتان باشد و دیدید که چگونه عرب‌ها مشارکت گسترده داشتند و چه شهدایی تقدیم کردند. در جنگ و دفاع از میهن در مقابل صدام حسین و ارتشش ایستادند و فریب شعارهای ناسیونالیستی‌اش را نخوردند. آنان از خانه و کاشانه و زادگاه میهن خودشان دفاع کردند که آمار شهیدان در این زمینه آشکار است و طبق اسناد بنیاد شهید خوزستان از ۱۶هزار شهید استان خوزستان ۱۲هزار نفر آنان عرب خوزستانی بودند. در دوم خرداد ۷۶ نیز به عنوان دومین یا سومین استان بیشترین رای را به سمبل اصلاح‌گری یعنی آقای خاتمی دادند.

پرسش‌های حاضران

س ۱: شما در صحبتهایتان گفتید که اصول دموکراسی به ما اجازه می‌دهد که مردم اسم شهر یا روستا یا هر چیز دیگر را طبق علایق خودشان نامگذاری کنند.

من در یک سخنرانی دیگری که شرکت کرده بودم سرهنگی در این زمینه صحبت می‌کرد. من در آن جا گفتم ما عرب‌های اهواز به سوسنگرد می‌گوییم "خفاجیه" و به شادگان می‌گوییم "فلاحیه" و به خرمشهر می‌گوییم "محمره". این چیزی است که در فرمایشات جناب‌عالی هم هست. چیزی که طبق منطق باید اینها را پذیرفت. ایشان یعنی جناب سرهنگ می‌گفتند کسی که چنین نام‌هایی را به‌کار ببرد عقاید غلطی را اجرا می‌کند. من عرب هستم و این اجازه را دارم که به سوسنگرد بگویم خفاجیه؛ آیا من عقیده غلطی را ترویج کرده‌ام؟ آیا من اخلال ایجاد کرده‌ام؟ در حالی که من اگر بیایم و چنین چیزی را بگویم از من به‌عنوان یک مخل یاد می‌شود. دوست دارم که قدری بیشتر به این مساله بپردازید. (کف زدن حضار)

پاسخ: بعضی از دوستان می‌گویند که سوال را نشنیده‌اند. آن‌گونه که از سوال ایشان برمی‌آید سرکار خانم اعتقاد دارند اکثریت هر جایی یا مکانی که مردمانی در آن زندگی می‌کنند حق دارند اسم آن روستا یا شهر را خودشان انتخاب کنند و ظاهرا سرهنگی در یک سخنرانی با این نظر ایشان مخالفت کرده‌اند.

مشکل قومیت‌های ایران فقط نام‌های شهرها و روستاها نیست بلکه عمده‌ترین مشکل برخورد امنیتی با مسایل فرهنگی جامعه است. این متاسفانه تاقبل از دوم خرداد به شدت اعمال می‌شد. یعنی در اثر برخورد امنیتی با مسایل فرهنگی است که آقای سعید امامی و دارودسته‌اش بهترین نویسندگان این مملکت را به طناب می‌کشند. این برخورد امنیتی با مقوله فرهنگ است. باید با فرهنگ ومسایل آن برخورد فرهنگی کرد. فرهنگ از جنس مقوله‌های امنیتی نیست. در یک جامعه مردم‌سالار با قضایای فرهنگی باید به شکل فرهنگی برخورد کرد. اما مساله نام‌های شهرها و روستاها بخصوص در خوزستان متاسفانه همیشه جنجال‌آفرین و حساسیت‌برانگیز بوده است. در جایی که همین مسایل خیلی ساده در سایر مناطق ایران حل شده است. فرضا نام رضاییه به ارومیه و نام بندرپهلوی به بندرانزلی و نام بندرشاه به بندرترکمن تبدیل شد و بسیاری از موارد دیگر. اما در اینجا متاسفانه تداخلی در مسایل پیش آمده و احیانا خلط مبحث هم شده است.

مثالی در این زمینه بگویم آقای رفسنجانی در خطبه نماز جمعه‌شان در مهر ۷۹ صحبتی کردند که گویا عراق اسم آبادان را "عبادان" و خرمشهر را "محمره" گذاشته است. من نامه‌ای به ایشان نوشتم و برای دفترشان فرستادم که در برخی از مطبوعات هم چاپ شد. من در آن نامه گفتم از شما که چند کتاب را از عربی به فارسی ترجمه کرده‌اید و تاریخ را می‌شناسید بعید است چنین برخوردی بکنید زیرا این شهرها قبل از آن که اصولا کشوری به نام دولت عراق در دنیا به وجود بیاید خود فارس‌ها اینها را به این نام می‌شناختند، منظورم نام‌های عربی و تاریخی آنهاست. من استناد کردم به دایره‌المعارف تشیع و دایره‌المعارف اسلامی و دایره‌المعارف فارسی دکتر مصاحب و کتاب‌های تاریخی فارسی (نه عربی و انگلیسی) و دقیقا فقط کتاب‌های فارسی. شما هر یک از این کتاب‌ها یا اسناد وزارت امور خارجه را ببینید همه نشان می‌دهند که تا پیش از تاریخ یادشده نام‌ها همان نام‌های عربی و بومی است. البته ما هم مایل نیستیم این قضایا را بیش از حد آن عمده کنیم اما وقتی یک مسئول مملکتی این‌گونه مسایل را مطرح می‌کند چاره‌ای جز جواب و توضیح نیست. ضمنا بحث، بحث فرهنگی و بحث دموکراسی و بحث قومیت‌هاست. اینها البته همیشه و طی این بیست واندی سال جزو خواسته‌های ساکنان این شهرها یعنی اکثریت مردم عرب بوده است. این را من فکر می‌کنم باید از طریق قانونی وارد شد؛ ضمن این که باید درباره این مسایل بحث کرد و نظرات موافق و مخالف را شنید. به‌نظر من مجلس شورا باید این قضیه را حل کند. من البته شکل کلی قضیه را گفتم که مبنای دموکراسی نظر اکثریت است. حال اگر این قضیه در اینجا اجرا می‌شود یا نمی‌شود یک موضوع دیگر است.

در کانادا از مردم کبک رای‌گیری می‌کنند که آیا می‌خواهید جزو کانادا باشید یا می‌خواهید جدا شوید. در پورتوریکو از مردم پورتوریکو می‌پرسند که آیا مایلید جزو ایالات متحده امریکا باشید یا می‌خواهید جدا بشوید. مردم رای می‌دهند؛ احزاب فعالیت می‌کنند: یک حزب هست طرفدار ادغام پورتوریکو به امریکا و حزب دیگر طرفدار خودمختاری و حزب سوم هواخواه جدایی پورترویکو از آمریکاست. رای‌گیری می‌کنند حزب دومی برنده می‌شود. پورتوریکو با گرفتن خودمختاری جزو ایالات متحده آمریکا می‌ماند. در ایالت کبک کانادا در این زمینه انتخابات انجام می‌گیرد و جدایی‌خواهان و طرفداران خودمختاری و وابستگی به کانادا با هم رقابت می‌کنند و جدایی‌خواهان شکست می‌خورند. این همان روند دموکراتیک مساله قومیت‌هاست. نه این که بیایند بخشنامه کنند که شمای عرب نمی‌توانی اسم بچه‌ات را طارق یا نبیل یا میسا یا دیگر نام‌های عربی بگذاری. این نوعی نادیده گرفتن حقوق اولیه یک انسان است. من مایلم نام بچه‌ام را طبق سلیقه شخصی و قومی خودم بگذارم به آن مرکزنشین و تهران‌نشین چه ربطی دارد که من چه نامی می‌گذارم. یا باید اسم ناب فارسی بگذاری یا نباید اسم عربی بگذاری. آخر مادر بزرگ من که قادر نیست نام‌های فارسی را تلفظ بکند چه تقصیری دارد؟ اینها مسایلی است که باید درباره آنها بحث شود باید مردم قانع شوند و با زور و خشونت نمی‌توان چیزی را به آنها تحمیل کرد. باید موافق و مخالف باهم گفتگو کنند. این کار می‌تواند به‌صورت میزگرد یا به اشکال دیگر، در روزنامه‌ها، رادیو و تلویزیون و اینترنت و سایر رسانه‌ها انجام شود.

به‌نظر من ملت ایران یکی از مسالمت‌جوترین ملت‌های دنیاست. یعنی شما اگر دقت کنید می‌بینید که انقلاب ایران در بهمن ۵۷ به نوعی مسالمت‌آمیز بوده و نسبت به انقلاب‌های مشابه تلفات کمتری داشته است. در این عرصه می‌توان انقلاب ایران را با انقلاب‌های الجزایر، ویتنام، فرانسه و روسیه مقایسه کرد و به این نتیجه رسید. لذا می‌توان گفت جامعه ایران یک جامعه مسالمت‌جو است. در نتیجه باید از این خصوصیت استفاده کرد و یکدیگر را اقناع بکنیم، نه این که به یکدیگر زور بگوییم.

س ۲: اهم تلاش‌ها و فعالیت‌های جبهه مشارکت و جناب آقای خاتمی برای برقراری عدالت و پرداختن به حقوق قومیت‌ها در ۴ سال گذشته چگونه است؟

ج ۲: البته من نه عضو جبهه مشارکت هستم و نه وابستگی حزبی به این جبهه دارم. ولی به‌عنوان یک فرد مستقل می‌توانم نظر بدهم. درنتیجه نظر من کاملا تاییدآمیز نیست و با انتقاد همراه است. این انتقاد بر مبنای زنده باد مخالف من شکل می‌گیرد. به‌نظر من آقای خاتمی و اصلاح‌طلبان و جبهه مشارکت به عنوان نیروی عمده اصلاح‌طلبان، جو تمامیت‌خواهانه‌ای را شکست که قبل از ۲ خرداد در جامعه ما حاکم بود و با مسایل فرهنگی برخورد امنیتی و حذفی میکرد. آنان این کار را به کمک توده‌های مردم و به کمک آرا مردم انجام دادند وگرنه تا مقطع ۲ خرداد شاید حدود ۵۰ هزار نفر بیشتر او را نمی‌شناختند. این قدرت توده‌های مردم است که آقای خاتمی را بالا کشید و بخشی از این توده‌ها قومیت‌ها هستند که بیش از ۵۰ درصد از جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند. به‌نظر من طی چهار سال اول حکومت آقای خاتمی بیشترین گشایشی که به وجود آمد جنبه فرهنگی داشت. مطبوعات قومیت‌ها به خصوص در آذربایجان و حتی در اهواز خودمان رونق گرفت. این مطبوعات مسایلی را مطرح می‌کنند که تاکنون مطرح نشده است و شاید در هیچ دوره زمانی جز در دوره جنبش ملی یا طی یک یا دو سال بعد از انقلاب مطرح نشده است. البته این مسایل اکنون با تانی و تامل و تعهد بیشتری مطرح می‌شود.

درباره عرب‌های خوزستان باید بگویم که سه سال پس از آمدن آقای خاتمی یکی دو نشریه عربی – فارسی اجازه انتشار گرفته‌اند که این هم باز غنیمتی است.

قومیت‌ها و عرب‌های خوزستان امکان یافتند که شب‌های شعر علنی و وسیع بگذارند و جشنواره‌های مختلف برگزار کنند. گفتگوهای

ادامه در صفحه ۱۰

تراژدی زن عرب جدای از تراژدی کل مردم عرب خوزستان نیست. البته سنت‌ها سنت‌های متراکم تاریخی و فرهنگ در این عرصه کارساز و موثرند. من فکر می‌کنم با گشایش فضای سیاسی و گسترش مردم‌سالاری و مشارکت طلبیدن زنان عرب در کنار خواهران غیرعرب شاید بتوان این قشر رنجدیده و ستمدیده را که از ستم مضاعف ملی و جنسی رنج می‌برد به عرصه‌های فعالیت سیاسی و اجتماعی و فرهنگی کشاند.

در ایران خوشبختانه در طول تاریخ کمتر برخوردهای خونین و خشونت‌آمیز قومی وجود داشته و این مساله نادری است. منظورم این است که ایران منهای حکومت‌ها – یکی از معدود کشورهایی است که از این خصیصه مدنی و فرهنگی قوی برخوردار بوده است. تسامح، تساهل، بردباری، تحمل همدیگر و تحمل قومی از خصلت‌های ایرانی‌ها در طول تاریخ بوده است.

www.iran-archive.com

همه ما پاسخگو هستیم!

در نقد روش برخی از تحلیل‌گران اپوزیسیون

فریدون احمدی

تصور نکنید در ایران و در میان ایرانیان فقط حکومتیان و مسئولین ریز و درشت آن هستند که خود را از پاسخگویی و پذیرش مسئولیت نسبت به کردار و گفتار خود مبرا می‌دانند و خود را ملزم به حساب‌پس‌دادن به افکار عمومی و نهادهای ذیربط نمی‌بینند. گویا این قاعده عمومی است و بسیاری از تحلیل‌گران و فعالین سیاسی غیر حکومتی و اپوزیسیون را نیز شامل می‌شود. این بخش از مفسران که دستشان از اقدام و عمل سیاسی دور است و تنها ابزار قلم را در دست دارند به ندرت خود را پاسخگوی تراوشات قلم خود می‌شمارند. شما از بخشی از تحلیل‌گران و فعالین سیاسی، مواضع و مطالب و احکامی می‌شنوید و می‌خوانید که مدتی قبل مواضعی مخالف و یا ناهمخوان با آن را ابراز کرده‌اند و اکنون بدون آنکه به روی مبارکشان بیاورند لازم نمی‌دانند حداقل کلمه‌ای و جمله‌ای و معنایی را دال بر اینکه قبلا اشتباه کرده‌اند و آن موضع بر خطا بوده است، بر زبان آورند. برخی از آنها حداکثر «امتیازی» که ممکن است بدهند این است که کاسه، کوزه‌ها را بر سر شرایط بشکنند که: آن شرایط آن موضع را ایجاب می‌کرد و این شرایط این را ... و یا گناه را گردن خواننده و کج فهمی او بیاندازند: آنگونه نوشته شد، اما متاسفانه این گونه برداشت شد که ...

برای من انسان‌ها و بویژه فرهیختگانی که واژه‌ها و عبارات: نمی‌دانم، در این زمینه اطلاع کافی ندارم، نخوانده‌ام و ... را بکار می‌برند، همواره اعتمادآفرین‌تر بوده‌اند تا آنهایی که برای هر موضوع، طرحی و یا پاسخی در جیب و آستین دارند. خطا کردم، این ارزیابی من (ما) اشتباه بود که ... نیز از همان عبارات و اظهارات شریفی هستند که کاربردشان بیشتر اعتمادآفرین و احترام‌برانگیز است تا گریز از آن‌ها.

در زمینه تغییر بی سروصدای برخی مواضع و یا جنبه‌هایی از آن، بدون تاکید ویژه بر اسامی آن تحلیلگران، دو مقوله و موضوع سیاسی را تنها به عنوان نمونه و برای مثال برگزیده‌ام:

انتخابات ریاست جمهوری، رای به خاتمی

پیش از انتخابات ریاست جمهوری که در خرداد ماه گذشته برگزار شد، از سوی برخی تحلیل‌گران و مفسران، شاهد کارزار گسترده‌ای بودیم علیه کسانی که بر این باور بودند که پیشبرد اصلاحات بدون تلاش در راه تغییر ساختار سیاسی و قانون اساسی ناممکن است و خاتمی فاقد اراده و برنامه برای پاسخگویی به این نیاز جامعه است، علیه آنهایی که معتقد بودند، پروژه سیاسی آقای خاتمی یعنی مردم‌سالاری دینی یعنی هم حفظ نظام دینی و هم تعیین کننده بودن رای و اراده مردم با شکست مواجه شده است و خاتمی میان دو وجه تضادمند نظام، جمهوریت و ولایت همواره در موارد تعیین کننده جانب ولایت و حفظ نظام را گرفته است، علیه کسانی که ارزیابی دیگری از شرایط سیاسی جامعه داشتند و نمی‌خواستند در انتخابات شرکت کنند و به خاتمی رای‌دهند، کارزار سنگینی به راه انداخته شد. حتی حق شهروندی آنها در رای‌ندادن و موجودیت اجتماعی ملیونی‌شان انکار شد. مردم ایران به دو دسته طرفداران خاتمی و مدافعین محافظه کاران تقسیم شدند که دفاع از اصلاحات و مقابله با محافظه کاران یعنی رای به خاتمی و ...

اکنون تنها پس از گذشت ۸ ماه ازانتخابات ریاست جمهوری، به عنوان نمونه مواضع یکی از شرکت کنندگان در آن کارزار را ذکر می‌کنم. این تحلیل‌گر گرامی در مقاله‌ای تحت عنوان «چرا اصلاح‌طلبان در بن‌بست قرار گرفته‌اند؟» می‌نویسد: «به باور من عوامل زیر موجب بن‌بست اصلاح‌طلبان در حاکمیت شده:

۱- وفاداری به اندیشه دولت دینی،

۲- توهم نسبت به امکان تحول در جناح راست و همراهی شخص علی خامنه‌ای با توسعه سیاسی و آزادی‌ها،

۳- بی‌اعتمادی به درجه شعور و آمادگی مردم در مبارزه علیه انحصارطلبان حاکم و لاجرم بی‌اعتقادی و یا بی‌توجهی به امر سازماندهی و بسیج رای‌دهندگان - ملت - در نبرد قدرت. (۱)

از این دوست محترم باید پرسید ۸ ماه پیش اصلاح‌طلبان حکومتی و در راسشان شخص آقای خاتمی کدام یک از مشخصه‌های بالا را نداشتند؟ کدام یک از این ویژگی‌ها جدید است که آن زمان وجود نداشت. آیا این بن‌بست از قبل کاملا آشکار نبود؟

چه تغییری در زمینه‌های فوق در مواضع اصلاح‌طلبان پدید آمده است که اکنون چنین حکم می‌کنید و آن زمان با آن حرارت همگان را به پشتیبانی از نیرویی فرا می‌خواندید که تنها پس از ۸ ماه بن‌بست و شکست برنامه و روشش را معترفید؟

ایشان و برخی مفسران سیاسی دیگر از جمله تحلیلگری که امتناع کنندگان از شرکت در انتخابات و رای‌دادن به خاتمی را «پیروان رمانتیسیسم انقلابی، ناشکیبایی انقلابی و بهانه جویان» نامید، (۲) می‌توانند کماکان خود را در دعوت آن زمانی خود به شرکت در انتخابات و رای به خاتمی محق بدانند اما بهیچ وجه در تقسیم مردم ایران به دو اردو و جبهه: طرفداران اصلاحات (رای دهندگان به خاتمی) و مدافعین محافظه کاران محق نبودند. آنها حداقل در این زمینه یک توضیح و عذرخواهی بدهکارند.

در این زمینه تحلیلگر سیاسی دیگری از جمله دلایل موقعیت کنونی اصلاح‌طلبان و اصلاحات را رو آوردن خاتمی به سیاست اعتدال (اصلاحات معتدل) و فاصله گیری او از اصلاحات رادیکال قلمداد می‌کند، (۳) بدون اینکه اثبات کند و دلیلی ارائه دهد که چه زمانی خاتمی مبین اصلاح‌طلبی رادیکال و یا خواهان اصلاحات رادیکال بوده است.

در اینجا «گناه» متوجه تغییر شرایط می‌شود. این شرایط است که تغییر کرده است والا مفسران ما عاری و بری از خطا هستند. آن شرایط آن بیان و تفسیر را می‌طلبید، این شرایط این بیان و تفسیر را.

جلب نظر خامنه‌ای و «محافظه کاران مصلحت‌طلب» برای همراهی با اصلاحات

فقط اصلاح‌طلبان حکومتی نبودند که امید داشتند خامنه‌ای و محافظه کاران حکومت با اصلاحات و توسعه سیاسی همراه شوند. افراد و جریان‌هایی در بیرون حکومت و خارج از کشور نیز بر این توهم بودند و آن را دامن زدند و تلاش کردند به اصطلاح خامنه‌ای دور زده شود. اما اکنون هیچ‌کس را نمی‌یابید که حتی اشاره‌وار هم بپذیرد که حداقل به درجاتی بر این موضع خطا قرار داشته است.

اشکال بروز آن سیاست متفاوت بود:

یکی از روزنامه‌نگاران و تحلیل‌گران اپوزیسیون، تا مدتی اینگونه تصویر می‌کرد که بعید نباشد روزی که سیدعلی خامنه‌ای عارفانه خرقه تزویر و ریا را بدور افکند و تار و رباب را دوباره در دست گیرد. (۴)

نشریه‌ای در خارج از کشور حکمت ملانصرالدین را پی‌گرفت که اگر دریا ماست شود ...(۵)

اما این سیاست خطا اشکال بروز چدی‌تر نیز داشت!

۱- بر اساس برخی نمودها و وجود افتراق، جناح محافظه کار و تمامیت خواه به دو بخش خشونت طلب و مصلحت‌گرا تقسیم شد. براین بستر و زمینه واقعی که خامنه‌ای به مثابه رهبر نظام، طبعاً نمی‌تواند صرفاً و آشکارا نمود جناحی داشته و فقط رهبر محافظه کاران باشد و قاعدتاً بیش از دیگران مصلحت‌گرایانه در حفظ کل نظام بکوشد، ولی فقیه مصلحت‌گرا شناخته شد و در عمل افشا و مقابله با ولی و ولایت فقیه به سایه و حاشیه رفت و کم‌رنگ شد.

باید از آن‌ها که شعار جبهه واحد ضد خشونت را در ایران و پس از کنفرانس برلین برای خارج از کشور نیز طرح کردند پرسید شما که آن زمان قصد منفرد و منزوی‌کردن خشونت‌طلبان را داشتید، آن زمان جایگاه ولی فقیه و مصلحت‌گرایان را در آن جبهه کجا می‌گذاشتید؟

۲- شکل دیگر سیاست «دور زدن خامنه‌ای» و تلاش برای همراه کردن او با اصلاحات، بر مبنای متد اتمیزه کردن سیاست بروز یافت. با این استدلال که هدف و راه را باید به اهداف کوچکتر تقسیم کرد. به اهدافی کوچک و قابل حصول بدون آنکه پاسخ داده شود حد آن کجاست و تاکجا می‌توان هدف را خرد کرد!

بر اساس این متد نباید ساختار سیاسی، نظام قضایی، ولایت فقیه، ولی فقیه، ارگان‌های سرکوب و ... هدف حمله قرار گیرد. بهتر است به جای قوه قضائیه به مثابه نهاد و ابزار ولایت فقیه برای سرکوب، شخص شاهرودی و اصلا فقط قاضی مرتضوی افشا شود و تحت فشار قرار گیرد.

اما نگفته نگذارم این متد «دستاوردهایی» هم داشت: محسن رضایی را از فرماندهی سپاه پاسداران و محمد یزدی را از ریاست قوه قضائیه کنار گذاشت. حالا گیرم سردار شمشیر بدست صفوی و مظهر سرکوب روزنامه‌ها شاهرودی به جای آنها آمدند!

متد اتمیزه کردن اهداف سیاسی، هنوز طرفداران زیادی دارد و در اشکال پیچیده‌تری خود را به نمایش می‌گذارد.

زیرنویس‌ها:

۱- علی کشتگر، نشریه اینترنتی ایران امروز.

۲- بیژن برهمندی، نشریه راه آزادی شماره ۸۱.

۳- بهروز خلیق، نشریه کار شماره ۲۷۳.

۴- علی‌رضا نوری‌زاده.

۵- نشریه راه توده

راه‌یافت رفراندوم برای تغییر قانون اساسی

نگاهی به اسناد سیاسی پیشنهادی به کنگره هفتم، مندرج در کار شماره ۲۷۳

مهدی ابراهیم‌زاده

چرا سند سیاسی جدید

۱ - دو سال پس از کنگره ششم سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، یادآوری شرایط سیاسی آن روز، یعنی تسخیر قوه مقننه توسط نیروهای ۲ خردادی، و در پی آن برگزاری «کنفرانس برلین» و نمایش قدرت برخی اصلاح‌طلبان حکومتی یا ملی - مذهبی‌ها و حتی برخی از لائیک‌ها در شرکت مشترکشان در این کنفرانس، امیدها، انتظامات و ارزیابی‌های خوش‌بینانه از آن شرایط و مقایسه آن با آنچه امروز در جامعه می‌گذرد؛ تعطیلی پی در پی روزنامه‌ها، دستگیری و محاکمه رهبران و فعالین ملی - مذهبی، محاکمه روانی‌کردن شرکت‌کنندگان در کنفرانس برلین، توقف مصوبه‌های قوه مقننه ۲ خردادی در سد شورای نگهبان و حتی زندانی‌کردن نماینده مجلس شورای اسلامی، سرکوب دانشجویی، اوج‌گیری جنبش‌های مطالباتی اقشار مختلف بویژه کارگران و اخیرا معلمان؛ بسیاری فاکت‌های دیگر که در حوصله این نوشته نیست، سزاور تامل است. اگر بنا بر شرایط پروژه بحث نحوه برخورد با قانون، قانونیت و التزام و یا عدم التزام به آن از موضوعات مرکز کنگره ششم بود، امروز حتی از سوی خوشبینانه‌ترین ارزیابی‌های دیروزی، رهنمود «مقاومت توده‌ای راه غلبه بر ثمره استبداد از رای مردم» داده می‌شود وموضوع مرکزی، چگونگی سازماندهی مقاومت‌ها و نافرمانی‌های مدنی و جستجوی راه‌های مبارزه برای حذف ولایت فقیه و تغییر ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه است.

۲ - شاید یادآوری این که سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) به عنوان نیرویی چپ، عدالت‌خواه، که برای یک حکومت دمکراتیک مبارزه می‌کند و از موضع اپوزیسیون به رویدادهای جاری جامعه نگاه و اتخاذ موضع می‌کند، به دلیل وضوح آن برای بسیاری غیرضروری باشد. اما وقتی با نگاه به تاثیر عملکرد سیاسی سازمان بر نیروهای سیاسی دریابیم که تصویر سازمان در نظر بسیاری از ناظران سیاسی در درون و بیرون از ایران، نه آن‌گونه که در بالا آمد، بلکه عمدتا «اکثریت» را سازمانی «اصلاح‌طلب و مشارکتی» دانسته، یعنی نیرویی که مشخصه اصلی آن، آمادگی و تمایل‌اش به همکاری با اصلاح‌طلبان حکومتی و مشارکت‌اش در پیشبرد امر اصلاحات است.

این تصویر خلاف جایگاه چپ و اپوزسیونل ما در جامعه است و به زیان جبهه نیروی «سوم». ما در مقاطعی خود را متحد و موتلف بدون حق و بدون رای نیرویی دانستیم که ما را عملا یا «خائن به قانون اساسی» و یا «یک مشت ضدانقلاب خارج‌نشین» خطاب کرد!

بنابراین و با توجه به نکات ۱ و ۲ ارائه سند سیاسی جدیدی به کنگره هفتم سازمان که حاوی ارزیابی از اوضاع کنونی بوده و راه‌یافت سیاسی ما را از موضع چپ و اپوزیسیون نسبت اوضاع جاری ارائه دهد، ضروری می‌داند.

چگونگی تدوین و تصویب اسناد سیاسی

پلورالیزم سازمانی ما محصول یک تلاش و مبارزه و اراده جمعی است، که یکی از ثمرات آن برگزاری شش کنگره تاکنون بوده است. این گونه است که می‌توان همزیستی گرایش‌ها و ارزیابی‌های سیاسی گوناگون و گاه متضاد را در زیر یک سقف حزبی تصور نمود. اما وقتی به مسئله از درون بنگریم آنگاه خواهیم دید که احراز چنین موقعیتی محصول، چه میزان مبارزات درون سازمانی و کدام «قوانین بازی» در هر مرحله ناظر و حاکم بر این مبارزات بوده است. در زمینه اسناد سیاسی یک گام این بود، که شورای مرکزی که شامل گرایشات نظری گوناگون است، خود سند سیاسی ندهد، بلکه گرایشات درون آن، خواه جمعی یا فردی سند برنامه سیاسی بدهند. دلیل آن هم این بود که شورای مرکزی نباید از امتیاز و اتوریته خود برای برتری یک اندیشه استفاده کند. گام دیگر این خواهد بود که آنچه تاکنون در کنگره‌ها رسم بوده: یعنی تعیین سند مبنا و سپس تشکیل کمیسیونی در داخل کنگره که بر اساس سند مبنا، سند نهایی را تهیه کند، را تغییر دهد. یعنی یک سنت‌شکنی دمکراتیک. اسناد سیاسی مصوب کنگره همواره در فضای، احساس مسئولیت، شور و هیجان پایانی کنگره تا ۱۰۰٪ آرا را هم نصیب خود کرده است. اما همین اسناد در اولین چرخش یا کنش سیاسی در جامعه یا از آن تفسیرهای گوناگون و گاها متضاد می‌شود و یا اساسا بی‌صاحب می‌شود. یعنی هیچکس در ارکان رهبری مدافع سند مصوب خودش نیست.

پیشنهاد برای برون‌رفت از این وضعیت این است که اسناد ارائه شده به کنگره هر کدام میزان رای‌شان مشخص شود، یعنی هر نماینده کنگره فقط به یک سند سیاسی رای دهد. حداقل فایده این کار این است که آن توافقات، ائتلافات، از خودگذشتگی‌ها و احساس مسئولیت‌های سازمانی که معمولا در آخرین ساعات کنگره برای تعیین شورای مرکزی، صورت می‌گیرد، یک مبنای عددی - قانونی هم علاوه بر عوامل فوق داشته باشد.

اسناد پیشنهادی به کنگره هفتم

در بخش پیش سعی شد به اختصار نکات برجسته در موافقت و مخالفت با اسناد چاپ‌شده در کار ۲۷۳ طرح شود و از این‌رو از پرداختن به همه جزئیات اسناد پرهیز شده است.

۱ - اصلاحات، سیاست‌ها، راه‌کارها: نام سند پیشنهادی از سوی رفیق بهروز خلیق است. این سند با انشاء و ادبیات سیاسی آشنایی به ارائه تحلیل نسبتا جامعی از اوضاع سیاسی و موقعیت کنونی می‌پردازد. سپس «سیاست‌های ما» و «راه کارهای» مورد نظر خود را برای پیشبرد آن اهدافی که در نظر این سند است، ارائه می‌کند. رفیق به درستی می‌نویسد، «اصلاحات به سد ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه برخورد کرده است. ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه مانع اصلی تداوم و پیشرفت اصلاحات است. این امر در شرایط کنونی دیگر ارزیابی و پیش‌بینی نیست که ما در کنگره ششم بر آن تاکید داشتیم. بلکه واقعیت مرکزی صحنه سیاسی کنونی کشور است.» و سپس به نقد اصلاح‌طلبان حکومتی می‌پردازد و می‌گوید: «آن‌ها پاسخ روشن به چگونگی دمکراتیزه کردن ساختار سیاسی و مناسبات این حکومت نداده‌اند» و آنجا که صحبت از مقاومت مردمی در مقابل تمامیت‌گرایان است، با صراحت می‌نویسد «در مختصات کشور ما عدم تمکین به قوانین ضد دمکراتی عین قانونیت است» اما متاسفانه این سند با بیان درست خود در معرفی مانع و سد و نگاه روشن به مبارزات و مقاومت‌های مردمی، دقیقا در همان جایی که باید شروع شود، پایان می‌یابد. رفیق بهروز با ارائه این همه تحلیل، سیاست، راهکار، از ارائه راه‌یافتی که ما را از مانع «ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه» عبور دهد، بازمی‌ماند و یا عمدا ارائه نمی‌دهد. طرح این که «ضرورت عاجل داده که بیشترین و وسیع‌ترین نیرو در مقابل تهاجمات تمامیت‌گرایان سازمان داده شود و راه‌های فراخوان مردم و اعمال قدرت آن‌ها جستجو گردد، رفراندم از جمله این راه‌هاست لازم اما کافی نیست. سند فاقد شعار محوری است.

وقتی اذعان داشته باشیم به این که «تمامیت‌گرایان به رهبری ولی فقیه راه‌های قانونی پیشرفت اصلاحات را بسته‌اند» و «مردم به تجربه دریافته‌اند که نمی‌توان هم اصلاحات را تداوم و تعمیق بخشید و هم ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه را حفظ کرد» آن‌گاه باید به این نتیجه نانوشته برسیم که پس - پیروزباد مبارزه مردم برای حذف ولایت فقیه - اما این تنها خواست مردم نیست، بلکه خواست همه اصلاح‌طلبان و نیروهای لائیک در جامعه است. مشکل یافتن بیان و ظرفی است که این پتانسیل عظیم ضد ولایت فقیه در جامعه، به شکل مسالمت‌آمیز، در رسیدن به یک ساختار سیاسی دمکراتیک اثر گذار شود.

در حال حاضر شعار محوری درستی که بتواند این طیف وسیع و گسترده را مخاطب قرارداده و در خدمت سازماندهی آن‌ها قرار گیرد، «رفراندوم برای تغییر قانون اساسی» می‌باشد.

این شعار برای نیروهایی که مخالف ولایت فقیه هستند، این مفهوم را در خود دارد که برای حذف ولایت فقیه باید قانون اساسی تغییر کند و چنانچه قانون اساسی تغییر یابد، ولایت فقیه، خودبخود حذف می‌شود. طرح رفراندوم به عنوان یک خواست مردمی گویای خصلت مسالمت‌آمیز و تدریجی تحقق این شعار است.

در پایان این نقد باید اضافه کنم، رفیق بهروز به درستی بر «جبهه اصلاحات» و «تقویت قطب اصلاح‌طلبان رادیکال پیگیر» در آن تاکید می‌کند و سازماندهی و «تقویت اصلاح‌طلبان غیرحکومتی (نیروی سوم) را وظیفه دانسته و ضروری می‌داند که «قانون اساسی بر پایه موازین دمکراتیک و حقوق بشر بازنویسی شود» و «ساختار دمکراتیک جایگزین ساختار سیاسی ولایت فقیه گردد». اما همه این احکام خوب و درست در حد، طرح و تحلیل باقی مانده و خود و ما را از کابوس «ولایت فقیه و ساختار سیاسی مبنی بر آن» که در جابه جا در سند اشاره و تکرار شده رها نمی‌کند. مانع را یافته‌ایم اما پشت آن متوقف شده‌ایم.

۲ - اهداف سیاسی، پیشنهادها، سیاست‌ها. عنوان سند سیاسی پیشنهادی رفیق فریدون احمدی است. این سند با تاکید بر اهداف سیاسی به ارزیابی از جنبش آزادی‌خواهانه و تحول‌طلبانه پرداخته و سپس راستاها و راه‌کارهای سیاسی خود را ارائه می‌دهد. در بخش تحلیلی به این ارزیابی برمی‌خوریم که «جمهوری اسلامی از نظر فرهنگی، در تحمیل الگوی رفتاری مطلوب خود، در فلسفه سیاسی و از نظر ساختار سیاسی با شکست مواجه شده است» که این قدری خوش‌بینانه است. ایکاش این چنین بود.

در بخش راستاها و راه‌کارهای سیاسی زیر تیتر «رفراندوم برای تغییر قانون اساسی» می‌خوانیم «رفراندوم به مثابه شکل مسالمت‌آمیز اعمال اراده ملی هر زمان در فضای سیاسی کشور طنین نیرومندتری می‌گیرد» و اضافه می‌کند «سازمان ما در پاسخ به نیاز مبرم جامعه به تغییر قانون اساسی، می‌کوشد نیروی سیاسی - اجتماعی هر چه بیشتری حول شعار رفراندوم برای تغییر قانون اساسی گرد آید» و نتیجه می‌گیرد که «در دور آتی سازمان ما سیمای خود را با طرح هر چه گسترده‌تر این خواست محوری ترسیم خواهد کرد.»

این بدین معنی است که رفیق فریدون به درستی «رفراندوم برای تغییر قانون اساسی» را به عنوان شعار محوری سند پیشنهادی خود برگزیده و این نقطه مرکزی مشترک این سند با سند پیشنهادی «حذف ولایت فقیه و رفراندوم برای تغییر قانون اساسی» می‌باشد.

در بخش مربوط به «پیشنهادها و سیاست‌های مابرای پیشبرد اصلاحات» و زیر تیتر «اصلاحات آری ولایت فقیه نه» هر چند پیشنهادهای برشمرده شده زیر این تیتر عمدتا از مصوبات سند کنگره ششم می‌باشد، اما رفیق فریدون با وجودی که در ارزیابی از شرایط کنونی به درستی بر تفاوت شرایط دیروز و امروز تاکید دارد و باید علت استفاده از تیتر «اصلاحات آری، ولایت فقیه نه» که متعلق به امروز نیست را توضیح دهد.

با وجود برخی اختلافات تحلیلی و ارزیابی همان‌گونه که در فوق اشاره شد، هر دو سند، با نگاهی نزدیک به هم راه یافت سیاسی یکسانی را ارائه می‌دهند.

۳ - برآمدی دیگر. روالی دیگر عنوان نوشته‌ای است به قلم رفیق رضا جوشنی، این نوشته همان‌گونه که در عنوان آن آمده است، روالی دیگر در امر ارائه سند سیاسی به کنگره در پیش گرفته است. از دو زاویه با این نوشته باید برخورد نمود. نخست این که رفیق جوشنی به یک‌باره تصمیم به «برآمدی دیگر» می‌گیرد و تمایل دارد که از این پس «سازمان طبق این نوشته به عنوان یک سازمان ملی مردم و دمکراتیک برآمد سیاسی» کند و خود یکی از مولفه‌های برآمد سیاس مورد نظر را این طور تعریف می‌کند. «تلاش در راه فراروياندن

ادامه در صفحه ۱۱

www.iran-archive.com

نقدی بر شعار "رفراندوم برای تغییر قانون اساسی"

بهروز خلیق

در سندی که با عنوان «طرح اولیه پیرامون اهداف سیاسی، پیشنهادها و سیاست‌های سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)» در نشریه کار درج گردید، رفراندوم برای تغییر قانون اساسی وایجاد زمینه‌های آلترناتیو دمکراتیک بمثابه سیاست روزطرح شده است.

کاربرد واژه " تغییر قانون اساسی" و طرح آلترناتیو دمکراتیک مشخص میکند که هدف اصلی سند تغییرات در قانون اساسی نیست، بلکه تغییر کلیت قانون اساسی و جایگزینی قانون اساسی جدید بجای قانون اساسی جمهوری اسلامی است.

تغییر قانون اساسی و ارائه آلترناتیو بجای حکومت فعلی، همان سیاست برکناری جمهوری اسلامی است. که به این صورت بیان شده است. در این سند، این موضوع نه بمثابه اهداف برنامه ای، بلکه بعنوان سیاست روز و تحقق آن در شکل رفراندوم مطرح شده است که جای بحث جدی را دارد

شعار پرتناقض

شعار رفراندوم برای تغییر قانون اساسی با هدف جایگزینی آلترناتیو دمکراتیک بجای جمهوری اسلامی، شعار پر تناقض و مغایر با واقعیت های موجود است.

رفراندوم عملی است قانونی که توسط حکومت و ارگانهای وابسته بآن برگزار میشود. در قانون اساسی برخی کشورها و بویژه کشورهای دمکراتیک رفراندوم با دامنه های متفاوت پیش‌بینی شده است. در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز رفراندوم در مورد مسائل مهم اقتصادی و اجتماعی و سیاسی گنجانده شده است که فرمان اجرای آن توسط ولی‌فقیه صادر میشود.

با توجه به مواجه شدن اصلاحات با سد ولایت فقیه و نهادهای غیر انتخابی، مدتی است که رفراندوم بمثابه یکی از راههای گشایش اصلاحات در سطح جامعه و در بین اصلاح طلبان حکومتی مطرح شده است. ولی این رفراندوم به موضوعات معین برمیگردد نه کلیت قانون اساسی و مسئله تعیین تکلیف با «نظام».

ما تا کنون از شعار رفراندوم دفاع کرده‌ایم. برگزاری رفراندوم در کشور ما گامی است بجلو. رفراندوم مراجعه مستقیم به مردم،قانون‌گذاری مستقیم توسط آنها و حل برخی معضلات جامعه نه در "بالا" و در ساخت قدرت، بلکه در جامعه و توسط مردم است. در حقیقت در موارد معینی مردم نه از کانال نمایندگان خود بلکه مستقیما دست به قانون‌گذاری میزنند.

مراجعه به مردم و شرکت مستقیم آنها در تدوین و تصویب قوانین و یا سیاست‌گذاری‌ها امری است دمکراتیک. ولی آنچه در این سند آمده است به رفراندوم گذاشتن قانون اساسی است.

ابتدا در ارتباط با این موضوع باید پرسید که آیا این شعار اصولا قابل تحقق است؟ میتوان سه سناریو را برای تحقق این شعار تصور کرد: از یکسو نیروهای اپوزیسیون و جنبش اعتراضی از آنچنان قدرتی برخوردار شود که رفراندوم را بر حکومت تحمیل کند و از سوی دیگر تعقل‌گرایی در حکومت‌گران آنچنان رشد یافته باشد که آنها در توافق با نیروهای مخالف بپذیرند که قانون اساسی و تغییر "نظام" به رفراندوم گذاشته شود.

– بی‌ثباتی در اوضاع سیاسی کشور و یا شکل‌گیری وضعیت ویژه نقش عوامل بین‌المللی را آنچنان بالا ببرد که با دخالت نهادهای بین‌المللی تغییر قانون اساسی به رفراندوم گذاشته شود.

– اعتراضات توده‌ای آنچنان بالا گیرد که حکومت نتواند به حاکمیت خود ادامه دهد و یا مقاومت آن در مقابل امواج اعتراضی توده‌ای درهم شکسته شود. در چنین حالتی امر فروپاشی زودتر از برگزاری رفراندوم برای تغییر قانون اساسی اتفاق خواهد افتاد و بالنتیجه شعار مزبور موضوعیتی نخواهد داشت.

روی سناریو دوم نمیتوان حساب جدی باز کرد. بی‌ثباتی در اوضاع سیاسی کشور و دخالت عوامل بین‌المللی با توجه به وضعیت منطقه میتواند به تجزیه کشور و جنگ داخلی منجر گردد.

اما در مورد سناریو اول. باید گفت که قانون اساسی مشخصه یک نظام سیاسی است. تغییر قانون اساسی (نه تغییرات در قانون اساسی) بمعنی تغییر نظام است. بمعنی آن است که قانون جدیدی تدوین و جایگزین قانون اساسی فعلی شود، حکومت‌گران برکنار و آلترناتیو دیگری جای آنها را بگیرد.

طراحان این شعار باید پاسخ دهند که کدام حکومت مستبد در تاریخ پیدا شده است که موجودیت خود را از کانال قانونی به رفراندوم گذاشته است؟ در کجا چنین اتفاقی افتاده است؟ چه تحولی در مستبدین صورت گرفته است که حاضر میشوند قدرت و سلطه خود را به رای مردم بگذارند؟ اگر مستبدین به چنین فرهنگ و اندیشه‌ای دست یافته باشند، آیا می‌توان آنها را مستبد نامید؟ کدام طبقه و قشر حاکم از منافع خود دست می‌کشد و به مردم مراجعه می‌کند که در مورد موجودیت آن رای بدهند؟

این مسئله در مورد حکومت دینی با شدت بیشتری صادق است. از حکومت دینی که منشا مشروعیت خود را آسمانی میداند و آرا مردم را صرفا زیور حکومت بحساب میاورد، چگونه میتوان انتظار داشت که با برگزاری رفراندوم برای تغییر قانون اساسی، سند مرگ خود را امضا کند. در جمهوری اسلامی مسئله از وضوح بیشتری برخوردار است. جناح تمامیت‌گرا در ساخت قدرت «دست بالا» را دارد و خود را وارث و حافظ نظام میداند. این جناح سرکوب‌گر برای حفظ قدرت خود حاضر است به هر جنایتی دست بزند. چگونه قابل تصور است که محافظه کاران به رفراندوم برای تغییر قانون اساسی تن دهند؟

شعار بسیج‌گر؟

اگر طراحان این شعار برآنند که در شرایط کنونی رفراندوم برای تغییر قانون اساسی جنبه بسیج‌گری دارد، لازم است توضیح دهند که بر پایه کدام فاکت باین نتیجه رسیده‌اند. اکثریت مردم در انتخابات به جناح حاکم "نه" گفتند و چهار سال روند اصلاحات را تجربه کردند و متوجه موانع پیشرفت آن شدند. این توهم در بین مردم و نخبگان جامعه وجود ندارد که گویا محافظه کاران به برگزاری رفراندوم برای تغییر قانون اساسی تن خواهند داد و داوطلبانه از قدرت کنار خواهند رفت.

مردم و نخبگان جامعه زیر شعاری جمع نمیشوند که امکان تحقق آن وجود ندارد. شعاری بسیج‌کننده است که حاوی عنصر واقعی باشد. نمی‌توان با شعاری که از ابتدا غیرعملی بودن آن محرز است، مردم را بسیج کرد. مسئولانه نخواهد بود که ما از مردم دعوت کنیم پشت شعاری جمع شوند که غیرمقدور و غیرعملی است.

اگر جنبش اعتراض در ایران نیرو بگیرد با توجه به مقاومت حکومتگران، تکلیف قدرت سیاسی نه در پای صندوق‌های رای برای تغییر قانون اساسی، بلکه در خیابان‌ها مشخص خواهد شد.

نیروهای سیاسی پیش‌برنده شعار

بنظر می‌رسد که در طرح شعار رفراندوم برای تغییر قانون اساسی چشم‌داشتی به اصلاح‌طلبان حکومتی بویژه گرایش رادیکال آن وجود دارد. در این ارتباط لازم است گفته شود:

– اصلاح‌طلبان حکومتی در توازن قوای موجود قادر به دفاع از دستاوردهای جنبش اصلاحات نیستند. چگونه آنها میتوانند مبتکر و مجری به رفراندوم گذاشتن تغییر قانون اساسی باشند.

– اصلاح‌طلبان حکومتی میخواهند با پیشبرد اصلاحات نظام را حفظ کنند نه اینکه نظام دیگری را مستقر سازند. و لذا بالا بردن ظرفیت و توان اصلاح‌طلبان به حدی که آنها تغییر قانون اساسی را به رفراندوم بگذارند، امری است خطا و توهم‌زا.

اصلاح‌طلبان حکومتی نمی‌خواهند و نمی‌توانند رفراندوم قانون اساسی را مطرح و پیش ببرند. گرایشی بین آنها وجود دارد که خواهان تغییرات در قانون اساسی بسود نهادهای انتخابی است. اما هیچ گرایشی در طیف اصلاح‌طلبان حکومتی و نیروهای پیرامون آنها وجود ندارد که از تغییر قانون اساسی و تغییر نظام دفاع کند. و اگر اتفاقا نیرویی پیدا شود که به تغییر قانون اساسی و تغییر نظام اعتقاد یافته باشد، دیگر نمیتوان آنرا در چارچوب مقوله اصلاح‌طلبان حکومتی گنجاند. چنین نیرو یا از حکومت کنار میکشد و یا سریعا توسط محافظه کاران از حکومت رانده میشود.

رفراندوم و اصلاح‌طلبان حکومتی

شعار رفراندوم برای تغییر قانون اساسی فاقد نقطه مشترک با اصلاح‌طلبان رادیکال حکومت و اصلاح‌طلبان پیرامون حکومت است. و لذا از آنها فاصله میگیرد و قادر به ایجاد پیوند با آنها نیست.

این شعار فاصله بین نیروهای اصلاح‌طلب و آزادی‌خواه و اصلاح‌طلبان حکومتی (از جمله گرایش رادیکال) را بیشتر و تقابل را تشدید میکند. اصلاح‌طلبان حکومتی نه تنها پشت این شعار جمع نمیشوند بلکه آن را بمثابه برکناری حکومت و حذف خودشان تلقی میکنند.

طرح این شعار مغایر با همسویی و نزدیکی‌ها است و تقابل بین اصلاح طلبان حکومتی و غیر حکومتی را دامن میزند.

خصلت مسالمت‌آمیز شعار

دلیل دیگر که در طرح شعار مزبور گفته میشود، جنبه مسالمت‌آمیز بودن آن است. لازم است تاکید شود اعتقاد و خواست ما برای تحول مسالمت‌آمیز بیش از یک دهه است که توسط سازمان مطرح و دفاع شده است. ولی نمیتوان از شکل مسالمت‌آمیز تحول، مضمون شعار را توجیه کرد.

در انقلابات هم این امکان وجود دارد که تحول انقلابی شکل مسالمت‌آمیز بخود بگیرد و جابجائی قدرت بدون مبارزه قهرآمیز عملی شود. ما تجربه انقلاب بهمن را داریم که بیک جنگ و مبارزه قهرآمیز فرانروئید (گرچه حفظ قدرت با قهر و سرکوب پیش رفت).

در دو دهه اخیر برخلاف دهه‌های ۶۰ و ۷۰ بر میزان تحولات اجتماعی و جابجائی قدرت در اشکال مسالمت‌آمیز بطور محسوسی افزوده شده‌است و تعدادی از حکومت‌های استبدادی بدون جنگ و قهر فرو ریخته‌اند.

لذا شکل مسالمت‌آمیز تحول نمی‌توان دلیل قابل پذیرشی برای انتخاب شعار رفراندوم برای تغییر قانون اساسی باشد.

رفراندوم و توازن قوا

گفتیم که تغییر قانون اساسی و جایگزینی نظام سیاسی دمکراتیک و لائیک بجای جمهوری اسلامی هدف برنامه‌ای ما است و سمت مبارزه ما در این راستا است.

در این سند تغییر قانون اساسی نه بمثابه هدف برنامه‌ای بلکه بعنوان شعار روز مطرح شده است.طراحان این شعار باید پاسخ دهند کدام نیرو و جنبش سیاسی و اجتماعی پیشبرنده این شعار در شرایط کنونی است؟

مشخص است که جنبش اصلاحات نه در مرحله تعرضی بلکه در موقعیت تدافعی قرار دارد و در حال حاضر از آنچنان قوایی برخوردار نیست که بتواند تعرض تمامیت‌گرایان را خنثی و گام‌های بلندی در تداوم و تعمیق اصلاحات بردارد. بنابراین جنبش اصلاحات در وضعیتی قرار ندارد که تغییر قانون اساسی را در دستور روز خود قرار دهد. لذا طرح شعار مزبور در چارچوب جنبش اصلاحات قابل توجیه نیست.

گرچه با به رکود گرائیدن اصلاحات و ناتوانی اصلاح‌طلبان حکومتی، احتمال شکل‌گیری آلترناتیوهای دیگر وجود دارد، ولی نمی‌توان در دورنمای نزدیک که ما در صدد تدوین خط‌مشی سیاسی برای آن هستیم، نشانی از شکل‌گیری آلترناتیو دمکراتیک در ایران مشاهده نمود.

نیروهای ملی – مذهبی و نهضت آزادی که تا حدی متشکل بودند و می‌توانستند به آلترناتیو حکومت فراروید، توسط جناح حاکم سرکوب شدند و به یقین میتوان گفت که در دورنمای نزدیک، امکان حضور موثر آنها در صحنه سیاسی کشور وجود ندارد. نیروهای سیاسی خارج از کشور نیز بعلل مختلف از جمله پراکندگی و عدم حضور در داخل کشور قادر نیستند که در تحولات سیاسی کشور نقش بارز و برجسته ایفا کنند.

این گفته بمعنی آن نیست که جامعه ما با بحرانهای متعددی مواجه نیست و یا اینکه نارضایتی شدیدی نسبت به حکومت وجود ندارد. ولی بحران و نارضایتی بستری است برای فعالیت‌ها، حرکات سیاسی و یا شکل‌گیری جنبش‌های سیاسی و اجتماعی. بحران نه جنبش است و نه آلترناتیو.

بحرانها میتواند جامعه را به انفجار بکشاند و تحولات سریعی را شکل دهد. چنانکه در برخی از کشورهای استبدادزده چنین وضعی پیش آمد. اما یک سازمان سیاسی نمیتواند برپایه اتفاقات و حوادث خط مشی سیاسی تدوین کند. در عین حالیکه مسئله انفجار اجتماعی باید بمثابه یکی از احتمالات در نظر گرفت و برای برخورد با آن آمادگی داشت.

در تدوین خط مشی سیاسی اهداف برنامه‌ای و سیاسی، شکاف‌ها و بحرانهای سیاسی و اجتماعی، ضرورت‌های تحول جامعه و توازن قوای موجود در سطح جامعه مطرح است. خط مشی سیاسی بدون برقراری تماس با آرایش قوا در جامعه، نمی‌تواند بر واقعیت ها متکی شود و در تغییر واقعیت ها و توازن قوا موثر افتد.

اکنون که جنبش اصلاحات در موضع تدافعی قرار دارد و توازن قوای موجود بسود آن نیست و جنبش فراگیر دیگری هم شکل نگرفته است، چگونه می‌توان بیک باره حداکثر شعار و خواست را بمثابه امری که در دستور قرار دارد، مطرح نمود. کدام منطق سیاسی ایجاب میکند که در موقعیت ضعیف جنبش اصلاحات و فقدان سایر جنبش‌های فراگیر سیاسی و اجتماعی، به کلیت نظام حمله نمود، باکدام نیرو و کدام بسیج؟ همه اذعان داریم که اصلاح‌طلبان حکومتی به بسیج پایه اجتماعی اصلاحات دست نزده‌اند. بنابرین فعلا روی آنها نمیتوان حساب باز کرد. ملی – مذهبی ها و اعضای نهضت آزادی در زندان بسر میبرند و یا تحت محاکمه هستند. از خارج هم نمیتوان مردم را بسیج کرد و سازمان داد. پس کدام نیروی سیاسی در شرایط کنونی مردم را بسیج و به قوی‌ترین سنگر یورش خواهد برد.

اعتراضات توده‌ای بخودی خود و بدون سازماندهی و رهبری بسادگی نمی‌توانند به یک جریان فراگیر و سراسری با اهداف سیاسی فراروید. بعلاوه حکومت حرکت‌های صنفی را قبل از اینکه فراگیر شود، سرکوب می‌کند.

ظرفیت شعار

گفته میشود شعار رفراندوم برای تغییر قانون اساسی لزوما بمعنی تغییر نظام و جایگزینی آلترناتیو دمکراتیک بجای جمهوری اسلامی نیست. بدین معنی که این شعار دارای ظرفیت "حداقل" و "حداکثر" است که ظرفیت حداکثر آن برکناری جمهوری اسلامی است.

اگر منظور طراحان این شعار مضمون بالا باشد، باید بصراحت و بدون تعارف گفت که در تعیین شعار با ناپختگی عمل کرده‌اند. چراکه این شعار و طرح آلترناتیو آنچه را در ذهن متبادر میسازد، برکناری جمهوری اسلامی است.

برای تامین منظور فوق، تغییرات در قانون اساسی و یا بازنویسی آن انطباق بیشتری دارد تا تغییر قانون اساسی. آندو حاوی ظرفیت حداقل و حداکثر است و تحقق هر یک از آنها منوط به توازن قوا است. ظرفیت حداقل آن بازنویسی قانون اساسی برپایه موازین حقوق بشر و جایگزینی ساختار سیاسی دمکراتیک بجای ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه است. و ظرفیت حداکثر آن می‌تواند تغییر قانون اساسی را دربر گیرد.

در کدام منطق سیاسی شعار مبتنی بر حداکثر ظرفیت یک تحول را انتخاب می‌کنند و مدعی میشوند که این شعار تغییرات در سطح پائین را هم در برمیگیرد؟ منطق سیاسی ایجاب میکند شعاری را انتخاب کنیم که ظرفیت حداقل و حداکثر را دارا باشد تا بتوان بیشترین نیروی سیاسی و اجتماعی را حول شعار بسیج کرد. این امکان وجود دارد که اگر مبارزه با موفقیت پیش برود حداکثر ظرفیت شعار تحقق یابد. شعار "مرگ بر شاه" و "دیکتاتوری فردی شاه" دارای ظرفیت حداقل و حداکثر بود. حداقل ظرفیت آن، این بود که شاه سلطنت کند نه حکومت. و حداکثر ظرفیت آن برکناری نظام سلطنتی بود. در انقلاب بهمن بیشترین نیروی سیاسی و اجتماعی حول شعار "مرگ بر شاه" گرد آمد و یکجا دیکتاتوری فردی شاه و نظام سلطنتی را به تاریخ سپرد.

تفاوت بارز و برجسته این دو شیوه برخورد در تدوین خط مشی سیاسی و طراحی شعارها، در این نکته نهفته است که اولی میخواهد شعار حداکثر یک مرحله تحول را طرح نماید و دومی میخواهد از حداقل آغاز و بحداکثر برسد. اولی نیروی کمتر را بسیج میکند و دومی نیروی بیشتر. اولی گروههای اجتماعی محدودتری را در برمیگیرد و دومی گروههای وسیع‌تر. اولی باایدالها واهداف و بی توجه به توازن قوا حرکت میکند و دومی با گام‌های واقعی و با در نظر گرفتن توازن قوای موجود و اهداف برنامه‌ای. امکانات و توانائی‌های اولی برای غلبه بر دشمن و یا مخالف کمتر است و دومی بیشتر.

رفراندوم و سیمای سازمان

در دفاع از این شعار گفته میشود که ما می‌خواهیم که سیمای سازمان با شعار تغییر قانون اساسی شناخته شود. در این زمینه باید خاطر نشان کرد که سیمای یک سازمان صرفا با شعار سیاسی ترسیم نمی‌شود. دیدگاهها، آماج‌ها، برنامه، تاریخ و مجموعه سیاست‌های آن ترسیم‌کننده سیمای یک سازمان سیاسی است. فکری که می‌خواهد با شعار سیمای سازمان را ترسیم کند، در عمل با گرایشی انطباق مییابد که مخالف ارائه دیدگاهها و آماج‌های سازمان است و میخواهد سازمان را در امر سیاست خلاصه کند.

از جانب دیگر باید گفت اگر در اساس پارامتر سیمای سازمان مبنای تدوین شعار و خط‌مشی سیاسی باشد در چنین حالتی شعار و خط‌مشی از واقعیت‌های موجود در صحنه سیاسی کشور فاصله گرفته و لذا در تغییر واقعیت‌ها نیز تاثیری نخواهد گذاشت.

به تجربه دیده‌ایم سازمانهائی که در حاشیه مبارزه سیاسی جاری حرکت می‌کنند و یا بی‌توجه به توازن قوا به سیاست‌گذاری دست میزنند، ممکن است که "خوش نام" بمانند، ولی در حد یک جریان غیرموثر و کوچک باقی می‌مانند.

آن نیرویی که دربطن مبارزه سیاسی بتواند آماج‌ها و برنامه‌های خود را با استراتژی کاربر و موثر درآمیزد، قاطعیت و انعطاف بموقع از خود نشان دهد، لحظات سیاسی را دریابد، مواضع درست و بجا اتخاذ کند، مردم را بسوی خود جلب خواهد کرد.

××××

طرح شعار "رفراندوم برای تغییر قانون اساسی" شعاری است توهم‌زا و مغایر با الزامات کنونی تداوم و تعمیق اصلاحات. ایجاد هرگونه توهم که گویا در جمهوری اسلامی نیرویی وجود دارد که تحت فشار مردم تغییر قانون اساسی را به رفراندوم خواهد گذاشت، نه سیاست رادیکال بلکه سیاست "راست" است.

بنظر میرسد که پیرامون شعار رفراندوم برای تغییر قانون اساسی تعمق کافی نشده است اگر گرایشی باین نتیجه رسیده باشد که باید سیاست برکناری جمهوری اسلامی را پیش برد، همانند برخی جریانهای سیاسی میتواند بدون ایجاد توهم و اغتشاش‌آفرینی مشی برکناری جمهوری اسلامی را اتخاذ کند که مشخصه‌های آن معلوم است. ولی اگر هنوز معتقد به شکست جنبش اصلاحات نیست و آن را پایان یافته نمیداند، قاعدتا باید سیاست خود را در شرایط کنونی بر پایه تداوم و تعمیق اصلاحات، تغییرات در قانون اساسی در جهت جایگزینی نهادهای انتخابی بجای نهادهای انتصابی، حذف ولایت فقیه و تقویت قطب گرایش رادیکال پیش ببرد.

در این سند از یکسو شعار رفراندوم برای تغییر قانون اساسی و آلترناتیو دمکراتیک مطرح است و از سوی دیگر پیشرفت اصلاحات. نویسنده این سند باید مشخص کند که در کجا قرار گرفته‌است و کدام خط مشی سیاسی را پیش میبرد؟ نمی‌توان همزمان دو خط مشی را پیش برد و بقول معروف میان دو صندلی نشست.

ادامه از صفحه ۸

حقوقشان –که در قانون اساسی مصرح شده عقب بمانند. در نتیجه باید باب گفتگو را در مطبوعات اصلاح‌طلب بیشتر کرد. باید مردم غیرعرب استان را با مشکلات عرب‌های خوزستان آشنا کرد که عمده‌ترین آنها مشکلات اقتصادی و مناطق فقیرنشین عربی و مشکلات اجتماعی است. اینها باید گویا و شفاف و صریح در مطبوعات اصلاح‌طلب استان مطرح شود. از صدا و سیما هیچ انتظاری نیست که مثلا میزگردهایی بگذارد تا جدل و گفتگو و بحث و انتقادی انجام گیرد. لااقل روشنفکرهای قومیت‌های استان بنشینند و باهم صحبت کنند یا اصلا با همدیگر مخالفت کنند. چه اشکال دارد؟ بنشینند گفتگو بکنند و راه‌کار و راه چاره بیندیشند برای این همه مشکلات انبوه قومی و غیرقومی که در استان خوزستان هست.

آنان از طرح هیچ مساله‌ای نباید هراس داشته باشند و هیچ چیزی را مقدس و تابو ندانند. منظور من البته مسایل عرفی است و مسایل دینی را نمی‌گویم که عرصه دیگری است. به‌نظر من باید درباره همه مسایل فکری و عرفی و اجتماعی گفتگو کرد. این مسئولیت سنگین برعهده روشنفکران هر دو قومیت است که در رسانه‌های مختلف مکتوب و غیرمکتوب بنشینند و گفتگو و صحبت کنند.

www.iran-archive.com

خط مشی پیشنهادی به کنگرهٔ هفتم سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)

علی اکبر

کشور ما ایران بیش از دو دهه است که زیر سلطهٔ رژیم جمهوری‌اسلامی قرار دارد. جمهوری‌اسلامی در ادارهٔ امور کشور بر بکاربردن زور و ناعدالتی تکیه داشته و دارد. وجود سیستم دیکتاتور و ناعادلانه درکشور باعث عقب‌افتادگی گستردهٔ کشور ایران از لحاظ پیشرفت اقتصادی و سیاسی و اجتماعی منطقه شده است. اکثریت مردم ایران از ادامهٔ وضع موجود در رنجند و هزینهٔ زیادی به قیمت فقر خود و خانواده‌شان می‌پردازند. سیستم اجتماعی و سیاسی جامعه بدون تسویه‌حساب بااین مانع بزرگ که بر تمامی ارکان جامعه چنگ انداخته، نمیتواند به پیشرفت برسد. جمهوری‌اسلامی برای حفظ حاکمیت خود تابحال از شیوه‌های ضدانسانی استفاده کرده است. یکی از شیوه‌های رایج زور و دیگری فریب مردم است. جنبش رو به رشد مردم در پی دست یافتن به عدالت و آزادی و پیشرفت تهدید عمده برای این رژیم است. ازاین رو رژیم میخواهد که بر مبارزات مردم چنگ انداخته و آرامبهار کند و سکان آنرا در دست داشته باشد. توجه به خواستهای سطحی و تقابل با خواستهای کلان مردم یعنی عدالت و آزادی تحت عنوان اصلاحات از خصیصه‌های حاکمیت در به بیراهه بردن مبارزات مردم است. سازمان ما ضمن افشای این مردم‌فریبها، جمهوری‌اسلامی را در کلیت متضاد با هر نوع اصلاحات عمیق و واقعی میداند. برای رسیدن به عدالت و آزادی باید سیستم حکومتی موجود تغییر کند و جایش را به یک حاکمیت دمکراتیک و مردمی بدهد. برای رسیدن به این امر مهم باید حاکمیت سیاسی موجود از طریق شیوه‌های منطقی برکنار شود و جایش رابه یک حاکمیت مردمسالار و دمکراتیک بدهد. برکناری جمهوری اسلامی از نظر ما باید از راههای مسالمت‌آمیز و کم خطر صورت گیرد. هدف واقعی ما و خط‌ومشی سیاسی ما خدمت به منافع مردم است نه زیان رساندن به آنها و منافعشان.

خط مشی سیاسی سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت):

الف) سازمان مابرای دست‌یابی به عدالت و آزادی برای کشور ایران مبارزه میکند. و هدف نهایی ما برقراری عدالت و آزادی در ایران است. برای دست‌یابی به این دو مولفه باید حاکمیت موجود که بر پایهٔ زور و ناعدالتی استوار است، برکنار گردد و جایش را به یک حاکمیت دمکراتیک ومردمی بدهد. سازمان ما در جهت این برکناری به مبارزه سیاسی مسالمت‌آمیز با تکیه بر مردم ایران بیشترین توجه را دارد.

ب) ما در جهت رسیدن به عدالت و آزادی همهٔ نیروهایی که صادقانه و آگاهانه مبارزه میکنند را سوای کمیت آنها یار و همراه مبارزاتی خود میدانیم. تلاش پیگیر ما نزدیکی و همکاری گستردهٔ این نیروهاست. برخورد ما به این نیروها بر سازندگی استوار است نه شکنندگی و حذف آنهابه نفع خود. ما از هرگونه هژمونی‌طلبی و برتری‌طلبی خودداری میکنیم. نیروهایی که با شانتاژ و زور در جهت حذف دیگر نیروها و افراد در تقابل با نظرات و مشی دمکراتیک ما قرار دارند و ما در مقابله با این شیوه‌ها مبارزه میکنیم.

پ) مردم ایران در مبارزاتشان به شیوه‌های مختلف رژیم را به عقب‌نشینی وادار میکنند. ما در جهت هرچه بیشتر فتح سنگرها به نفع مردم، درکنار مردم و آنها را یاری میکنیم. رژیم در لحظات تنگنا به ظاهر به خواستهای مردم گردن مینهد، اما در واقع در جهت اتلاف زمان به نفع خود عمل میکند، مااین ظاهرسازیها را افشا کرده و توجه مردم را به خواستهای واقعی آنها و اصلاحات واقعی و عمیق جلب میکنیم.

ت) روشهای ماکاملا سیاسی و مسالمت‌آمیز خواهد بود، اما ما مردم را مجاز میدانیم در مواقع برخورد قهرآمیز رژیم با طرح خواستهای واقعی آنها به شیوه‌های مسالمت‌آمیز، در برابر قهر رژیم از خود دفاع کنند. در صورت عدم به‌کار بردن خشونت از طرف رژیم ما هر عمل خشونت‌آمیز را به ضرر ارکان جامعه میدانیم. سازمان ما خصوصا خشونت کور رادر هر صورت آن ناپسند میداند.

امکانات عملی کردن این مشی:

سازمان ما در دو منطقهٔ جغرافیایی مختلف قراردارد ۱ - خارج کشور ۲ - داخل کشور. سازمان ما در داخل کشور در زیر سلطه استبداد حاکم امکان عمل مستقیم را ندارد. سازمان برعکس در خارج از امکانات زیادی برخوردار است. در درجهٔ اول بایدسازمان بکوشدباتکیه بر امکانات سالم ارتباط خود را با داخل به شیوهٔ منطقی و کم‌خطر برقرار کند. کم‌خطر منظور دوری از اعمال ماجراجویانه است.

۱- خارج کشور:

الف) سازمان باید در خارج کشور همکاری با نیروهای عدالت‌خواه و آزادی‌طلب را گسترده‌تر کند. عمدهٔ این سازمانها از مشی سرنگونی را دارند. سازمان باید خود را با این مشی هماهنگ کند و کدورت‌های گذشته را از میان بردارد و در جهت دمکراتیک‌کردن این روابط بکوشد.

ب) توجه به امکانات بین‌المللی و توجه‌دادن به فراخواندن تشکل‌ها و سازمان‌های مترقی بین‌المللی و احزاب دوست برای پشتیبانی از مبارزات مردم ایران و تحت فشار قرار دادن رژیم جمهوری‌اسلامی در گردن‌نهادن به خواست‌های مردم ایران و رفع مانع از ایجاد یک حاکمیت دمکراتیک در ایران.

پ) کمک و پشتیبانی از بخش داخل سازمان به شیوه‌های منطقی و کم خطر، از جمله کمک مالی و رهنمودهای سیاسی لازم درجهت دقیق کردن مواضع و ایده‌های سیاسی آنها (رهنمود با دستور و حکم فرق دارد).

ت) تقویت نشریات سازمان ازجمله کار و اینترنت و تلاش برای دست‌یابی به امکانات رادیویی مناسب با توجه به بیسوادبودن بخش زیادی از مردم ایران و عدم دسترسی بخش دیگری به اینترنت و روزنامه (رادیو امکانی است که میتواند نظرات دمکراتیک سازمان را به هر کوی و برزن و خانه‌ای بدون خطر ببرد، در حال حاضر نیروهایی هستند که از امکانات رادیویی که با وجود عدم کمیت و کیفیت بالا برخوردار هستند).

ث) جلب و جذب افراد و نیروهای سالم مردمی در خارج کشور به سوی سازمان و اهداف آن و تلاش در جهت تقویت تشکل‌های واقعا دمکراتیک خارج کشور.

۲- داخل کشور:

الف) سازمان باید در داخل استقلال عمل کامل داشته و بتواند خود را با شرایط حاکم در جهت حفظ نیروهای سازمان و امکان اجرای موازین سیاسی و ایده‌ای سازمان بکوشد. کار آگاه‌گرانهٔ منطقی در بین مردم و بردن رهنمودهای سازمان به طور شفاهی لزوم حضور سازمان در بین مردم است.

ب) سازمان در داخل کشور باید بکوشد ضمن بردن سیاست سازمان به طور شفاهی به میان مردم، مردم را در ایجاد تشکلهای صنفی، سیاسی همیاری کند.

پ) استفادهٔ منطقی از امکانات و تشکل‌های مردمی غیرسیاسی درجهت عملی کردن سیاستهای سازمان.

ت) تلاش برای شناساندن سازمان به مردم، خصوصا کار در میان زنان و جوانان برای جلب به سیاستهای سازمان.

ث) تلاش در جهت ارتباط منطقی با بخش خارج سازمان وامکان تاثیرگذاری بر سیاستهای سازمان در مورد داخل کشور.

ارائه‌دهندهٔ طرح علی‌اکبر

تذکر: دو پیشنهاد زیر سوای طرح خط‌ومشی است و جداگانه باید در دو نوبت در نظر گرفته شوند. اینها هیچ ربطی به خط‌ومشی ندارند و مربوط به سازمان در خارج ازکشور هستند.

پیشنهاد در مورد کامل کردن رهبری سازمان:

بنا به دوری واحدهای سازمان در کشورها و قاره‌های مختلف، جهت کامل کردن دمکراتیسم در سازمان، شرکت و امکان برخورداری تمامی رفقا از حق انتخاب‌کردن و انتخاب‌شدن، رهبری سازمان باید در جهت کامل شدن تغییر کند. رهبری جدید سازمان به صورت چندلایه (هیئت سیاسی ، شورای مرکزی) خواهدبود.

۱ - تعداد کمیت رهبری سازمان به دو برابر تعداد فعلی افزایش داده شود

۲ - در ترکیب رهبری سازمان تعداد رفقای زن افزایش داده شود، ایجاد شرایطی که رفقای زن بتوانند راحتتر در رهبری قرارگیرند

۳ - شرط شرکت در نشستهای سراسری و حضوری رهبری سازمان دال بر مسافت محل کار و فعالیت رفقا باشد. علاوه بر روند جاری که حفظ میگردد برای رفقای دورتر از محل جلسات سازمان شرکت باید داوطلبانه و حداقل سالانه باشد.

۳ - برای تمامی رفقای رهبری دور از مرکز فعالیت امکان شرکت غیرحضوری با حق رای در تمامی جلسات فراهم گردد. امکانات تکنیکی را سازمان تعیین میکند.

پیشنهاد در مورد تشکیل کمیسیون نظارت و اجتماعی سازمان:

کمسیون نظارت و اجتماعی خارج از شورای مرکزی است و وظایف زیر را به عهده خواهد داشت:

۱ - نظارت بر عملکرد دستگاههای رهبری و اجرایی سازمان در اجرای مصوبات کنگره‌ها

۲ نظارت بر عملکرد مالی سازمان

۳ - رسیدگی به شکایات حقوقی و اساسنامه‌ای اعضای سازمان

۴ - در اختیار داشتن کمکهای مالی به خانواده‌های جانباختگان و زندانیان سیاسی سازمان و در دسترس قرار دادن این کمکها به آنها.

۵ - کارهای امور پناهندگی از قبیل تاییدیه و...

۶ - بررسی امور امنیتی سازمان

پلاتفرمی عملی برای بهبود وضعیت زنان در ایران

ویکتوریا آزاد

سخنی کوتاه با خوانندگان گرامی این مطلب : در کار شمارد ۲۷۲ مطلبی تحت عنوان نگاهی به وضعیت زنان،موانع برابری و راه‌کارها توسط رفیق مسئول کمیسیون زنان تهیه شده بود که قابل ارج‌گذاری و تعمق بسیار است. تحلیلی که نویسنده این طرح از موقعیت زنان و مقتضیات جامعه زن ایرانی از ابتدای انقلاب تا پس از مقطع سال ۷۶ داده است بخشاًتضاد آشکار با واقعیت‌های موجود در جامعه ایران دارد. در بخش سیاستها ووظایف ما بیشتر کلی گویی شده و از اصل مطلب که همانا راهکارهای عملی برای برون رفت از این موانع بر سر راه رهایی زنان میباشد غافل شده است. این طرح بیشتر شبیه به طرح برنامه وخطوط نظری یک سازمان سیاسی است تا یک پلاتفرم عملی برای ارائه به فعالین جنبش واقعا موجود زنان درایران.

نگاهی اجمالی به موقعیت زنان درایران و راهکارهای عملی برای رفع موانع در خصوص حقوق زنان

بهمن ۵۷ انقلابی در ایران با رهبری خمینی صورت گرفت که توده‌های میلیونی مردم را به دنبال خود هدایت کرد و زنان نیز با حضور فعال خود سهم بسزایی در پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی یافتند. یکی از ثمرهای مستقیم این جنبش برای زنان اخذ حجاب اسلامی بود. پوشش اسلامی و تحقیر زنان در تمام سطوح اجتماعی به عنوان مشخصه‌های اصلی سیاست حکومت اسلامی در مقابل زنان مطرح شد و متأسفانه با مقاومت بسیار اندکی از طرف زنان پذیرفته شد. حرکت‌های اعتراضی زنان در مقابل پذیرش پوشش اسلامی بسیار ناچیز بود. جمع کوچکی از زنان روشنفکر و کارمند به چند حرکت اعتراضی دست زدند که طبیعتاً با مقاومت دولت اسلامی مواجه شد.

حجاب به بخشی از زنان ایرانی تحمیل شد ولی بخش زیادی نیز از قبل با حجاب بودند. حجاب اسلامی اساساً با سطح رشد زنان جامعه ایرانی چندان ناهمگونی و تقابلی نداشت. زنان ایرانی با اتکا به فرهنگ تمکین و محجوب بودن به عنوان یک امتیاز زنانه خواداناخواه می‌توانستند این را نیز بپذیرند. در شرایط کنونی حجاب و آزادی پوشش مسئله فوری و ضروری زن ایرانی نیست. هر چند که نافرمانی از اصل رعایت حجاب توسط گروهی از زنان در ایران و هر گونه نافرمانی مدنی دیگر از طرف زنان میبایست مورد حمایت و ارزش گذاری تمامی نیروهای طرفدار حقوق پایمال شده زنان ایرانی واقع شود. ولی در ارزیابی از اوضاع نمیبایست دچار توهم شد و واقعیات موجود جامعه را ندید.

دینی‌بودن ، مطیع و حامی شوهر بودن زن ایرانی بر اثر انقلاب اسلامی نبود که پدیدار شد بلکه این فرهنگ ریشه در جامعه ایران دارد و مربوط به سالهای بسیار دور می‌شود. می‌توان گفت جمهوری اسلامی به این پدیده نقش جدیدی داد، به عبارتی این پدیده را دولتی کرد، آنرا سازماندهی نموده و به نفع اجرای ایده‌های اسلامی خود مورد بهره‌برداری قرار داد. جمهوری اسلامی ۲۲ سال پیش تناقض فرهنگی چندانی با جامعه ایران نداشت وگرنه نمی‌توانست سالیان سال به بقای خود ادامه دهد. مردم ایران بارها نشان داده‌اند که اگر بخواهند بر علیه زور بپا میخیزند خارج از اراده من و شما.

زن ایرانی نه تنها در دو دهه اخیر به عنوان موجودی دست دوم به شمار آمده بلکه قرنهاست که او در زیر فرمان مرد و سیطره سنتهای سخت جامعه که در جهت حفظ نظام مردسالاری است دست و پنجه نرم می‌کند. در این میان نقش بنیادگرایان اسلامی در سرکوب هر چه بیشتر حقوق زنان را می‌بایست در مرکز توجه قرار داد.

الگوی معرفی شده از طرف آنان برای زنان جامعه ایران حضرت زهرا است که در ۹ سالگی عروس شد. این الگوبرداری‌های سنتی وضعیت زنان را بمراتب سختتر و ظالمانه‌تر کرد. ولی در مورد نگرش دینی به مسئله زن در ایران باید گفت که تفسیرها از اسلام بسیار متفاوت است. برای مثال تفسیری که آقای خاتمی از زن در جامعه اسلامی ایران می‌دهد اختلاف فاحشی با درک بنیادگرایان اسلامی از مقام زن در جامعه دارد. اشاره می‌کنم به سخنان رئیس جمهور در جمع زنان پیشکسوت در امر آموزش رئیس جمهور اظهار داشت: الگوی زنان جامعه ما، حضرت زهرا است ولی ما نمی‌دانیم و فکر نکرده‌ایم که اگر آن بزرگوار در روزگار ما حضور داشت با توجه به تغییرات و تحولات رشد ارتباطات و روابط اقتصادی و وضعیت کنونی زنان در اجتماع چگونه زندگی می‌کرد. او ادامه می‌دهد: با بیان اینکه اسلام نگاه صرف به ابعاد جسمانی و مادی زنان دارد، زنان را مورد اهانت قرار می‌دهند. وقتی که در جامعه از عفت صحبت می‌شود همه جامعه باید در اهتمام به عفت که مسئله انسانی است کوشش و تلاش کنند. همین فاکتها نشانگر این است که درک از اسلام جداً چند گونه است. بنابراین با نشانه گرفتن صرف اسلام نمیتوان با مسائل زنان ایران برخورد کرد زیراکه آنوقت همان زنان ما را پس خواهند زد. ولی مسلماً طرح تغییرات اساسی در قانون اساسی به نفع زنان یکی از وظایف خطیر جنبش زنان ایران است. چراکه این قوانین مانع اصلی نابرابری و مشکلات زنان در ایران است. برای مثال مبحث زن در قانون اساسی کامل می‌بایست عوض شود. تفسیری که از حقوق زن و جایگاه آن در جامعه داده می‌شود بسیار ناقص و غیر عادلانه است.

به نظر من تنها ضامن تأمین حقوق زنان در ایران تأمین دمکراسی و تعمیق مبارزه مستقل زنان در ایران است. وقتی هنوز حق اعتراض به رسمیت شناخته نشده، وقتی هنوز زنان حق اعتراض برای خود قائل نیستند و ناموخته‌اند که زن مطیع ایده‌آل نیست، وقتی فرهنگ تمکین پیکره جامعه زن ایرانی را پوشانده است، وقتی زنان برای طرح مشکلاتشان می‌بایست با ترس و لرز اقدام کنند، وقتی ۱۰ سال طول می‌کشد تا یک گروه کوهنورد زن اجازه رسمی برای به ثبت رساندن انجمن زنان کوهنورد را دریافت کنند، وقتی زن حق طلاق با شرایط مساوی را ندارد و قانون از او حمایت نمی‌کند؛ وقتی که او کاری ندارد که بتواند امرار معاش کند، چگونه می‌توان برای رفع موانع با شعار جدایی دین از دولت به میدان آمد؟ آیا این خیالی واهی و به دور از واقعیت‌های موجود جامعه ایران نیست؟ واقعیت این است که ایران با ساختار دیرینه استبدادی خود نه تنها عامل فشار برای حضور فعال مردم در عرصه‌های گوناگون اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بوده بلکه همواره ظرفیت بسیار بسیار ناچیزی برای پذیرش زنان در عرصه‌های مختلف و به ویژه در عرصه‌های قدرت سیاسی داشته است.

بنابراین هر چه تلاش برای دمکراتیک کردن ساختار سیاسی جامعه بیشتر باشد همانقدر شانس زنان نیز برای طرح معضلات و مشارکت فعال‌تر در مناسب اجتماعی افزایش مییابد.

لازم به تاکید است که تنها ضامن پیشبرد امر دمکراسی در ایران اصلاح قانون اساسی و ایجاد نهادهای قانونی مدافع حقوق زنان میباشد. در راستای اهداف اصلاح‌طلبان در ایران که همانا تغییر و عادلانه شدن قوانین در دفاع از حریت و هویت زن ایرانی است ما نیز میبایست حامی و مروج این سیاست باشیم. من بر این باورم که ما قطعا برای جنبش زنان در ایران نمی‌توانیم نسخه‌ای جدا از آنچه که فی‌الواقع در جامعه ایران میگذرد طرح کنیم. خط و برنامه میبایست عینی و براساس شرایط مشخص جامعه اتخاذ شود.

برنامه‌ای راکه ملاحظه می‌فرمائید محصول مغز و فکر خارج کشورنشینان نیست بلکه آمیزه‌ای ازانطباق درک من از شرایط واقعی زنان در ایران با تحلیل‌ها و آموزه‌هایی است که در خود ایران تولید می‌شود.

رئوس طرح معضلات و راه‌حل‌های عملی برای رفع موانع و تضییقات در خصوص حقوق زن ایرانی

هدف

هویت و حریت زنان در ایران مورد ارزش و احترام واقع شود و برای بهبود زندگی آنان راه‌کارهائی عملی منطبق با شرایط عینی جامعه ایران ارائه شود.

۱. حق کار برای زنان برسمیت شناخته شود و در قانون اساسی این بند اضافه گردد. زنانی که مایلند کار کنند میبایست مورد حمایت اداره کار واقع شوند. در این راستا میبایست کلیه روابط پدر سالانه و قوانینی که برای شاغل شدن زن از جانب خانواده زن ویا همسرش تصمیم میگیرد لغو گردد. بعبارت واضحتر این زنان هستند که میخواهند تصمیم بگیرند که شاغل باشند و یا خانه‌دار.

۲. تصویب لایحه‌ای در مجلس جهت طرح سهمیه‌بندی برای ورود زنان به ارگانهای دولتی اقتصادی فرهنگی و خدماتی و غیره برای مثال حداقل ۳۰ درصد از استخدامی‌های ارگان‌های دولتی و قضائی و اجرائی کشور را میبایست زنان تشکیل دهند.

۳. حق مساوی برای زنان بهنگام طلاق در مقایسه با مردان میبایست تضمین شود.

* به هنگام طلاق تمامی ثروت و دارایی خانواده میبایست بین زن و مرد مساوی تقسیم شود. تنها ضامن اجرای این بند طرح شفاف این خواسته در قوانین حقوقی کشوری است و گر نه همچنان سیل زنان بیرون انداخته شده از خانه به سوی بعضاً خانه پدری و بعضاً جای دیگر بدون هیچگونه سرپناهی ادامه خواهد داشت. قراردادهایی که بهنگام ازدواج بنا به توافق خانواده‌هابسته میشود در بسیاری از موارد پاسخگو نیست و قابل تغییر است. از اینرو لازم و ضروریست که قوانین قابل ارجاع وضع شود.

* پس از طلاق زن و یا مردی که از نظر اشتغال و وضع مالی در وضعیت بهتری بسر میبرد موظف به پرداخت هزینه‌ی زندگی به طرف دیگر می‌باشد. بعبارتی طرفی که وضع مالی مناسبتری دارد باید به لحاظ مالی هزینه زندگی طرف دیگر را تامین کند.

* برای بررسی تقاضای طلاق میبایست تقاضای طرفین اساس قضاوت باشد ونه صرف قضاوت قاضی. شرط عدم توافق طرفین میبایست مبنا قرار گیرد.

* زنانی که مورد ضرب وشتم همسرانشان واقع میشوند باید بی درنگ مورد حمایت قانون واقع شوند و در صورت تقاضای طلاق به تقاضای آنان سریعتر رسیدگی شود.

۴. تصویب قانونی عادلانه جهت اخذ حق حضانت کودکان برای مادران بعد از طلاق در صورت تمایل مادر. حق سرپرستی کودک مسئولیت مشترک مادر و پدر است. کودک به هر دو طرف نیاز روحی و روانی دارد باید شرایطی فراهم شود که هر دو والدین بتوانند بطور مساوی در رشد و زندگی فرزندان خود نقش ایفاکنند.

۵. سن قانونی ازدواج برای دختران و پسران باید ۱۸سال باشد.

۶. پرداخت حقوق برابر در ازای کار برابر برای زنان و مردان

۷. لغو فوری حکم وحشیانه سنگسار و مجازات عاملین این اعمال در دادگاه قضائی

۸. حق داشتن تشکلهای مستقل زنان

۹. ایجاد خانه‌های امن و حمایت قانونی از زنانی که مورد خشونت خانگی از جانب همسرانشان قرار می‌گیرند.

۱۰. تقسیم عادلانه قدرت سیاسی بین زنان و مردان، فراهم سازی امکان برابر شرکت زنان در امور کشوری، حق انتخاب شدن در مناصب سیاسی، ایجاد سیستم سهمیه‌بندی برای رفع موانع عینی ورود زنان به قدرت و پستهای مدیریت.

۱۱. داشتن حق مسافرت بدون ایجاد موانع قانونی و حقوقی برای زنان.

www.iran-archive.com

مصاحبه با دکتر عامری مسئول کانون اهواز در هلند

چرا جو عرب‌ستیزی بر جهان امروز حاکم است

اشاره
مصاحبه زیر توسط یکی از رفقای سازمان با دکتر عامری مسئول کانون اهواز صورت گرفته و برای نشریه کار ارسال شده است.
ما این مصاحبه را جهت آگاهی خوانندگان نشریه از دیدگاه‌های دکتر عامری درج می‌کنیم.

س ـ بعد از حمله به دو ساختمان تجاری آمریکا و مرکز پنتاگون یک‌سری اتهامات متوجه اعراب شده است. نظر شما در این رابطه چیست؟

ج ـ متوجه ساختن کلیه اتهامات به اعراب بعد از حوادث اخیر آمریکا با توجه به عرب‌ستیزی که بر جهان امروز حکم‌فرماست به هیچ وجه شگفت‌آور نیست.

ناگفته پیداست که جهان سرمایه‌داری غرب پیوسته می‌کوشد دشمن موهوم و فرضی را در مقابل خویش تجسم نماید تا بدین وسیله فکر و ذهن مردم عادی را به مسائل دیگری معطوف کند.

تا آن هنگام که اتحاد جماهیر شوروی پابرجا بود، انگشت اتهام به سوی نظام کمونیستی به عنوان دشمن خطرناک شماره یک «جهان آزاد غرب» نشانه رفته بود، بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی می‌بایست دشمن دیگری تراشیده می‌شد و در این راستا اسلام اصول‌گرا نسخه‌ای آماده و در دسترس بود. بدین سبب تمامی تبلیغات در این میانه علیه اسلام به طور اعم و اعراب به طور اخص صورت پذیرفت، گویا اینان بر این امر همت گذاشته‌اند که «تمدن آزاد غرب و دموکراسی حاکم در آنجا را نابود سازند.»

با توجه به اهمیت استراتژیکی خاورمیانه و لزوم غارت ثروت‌های سرشار آن، بالاخص نفت که تا به امروز گرداننده چرخ اقتصاد غرب است، و همچنین برپایی اسرائیل در منطقه و حمایت بی‌دریغ و نامشروط جهان غرب از آن، اعراب از این تبلیغات سوء علیه خلق‌های خاورمیانه سهم شیر را دریافت کردند.

بدین ترتیب است که می‌بینیم پس از حمله‌ای که به آن اشاره فرمودید، هیاهو و جنجال سراسری عجیبی صورت پذیرفت که حاکی از آن است که سناریوی این نمایش از پیش آماده بود بدین معنی که از همان دقایق اول حادثه، لیست بلندبالایی از تعدادی از اعراب که از کشورهای عربی مختلفی برخاسته بودند، ذکر گردید و دستگاه تبلیغاتی غرب با آن امکانات وسیع خویش با بوق و کرنا سعی در آن داشت که این افراد را به عنوان تروریست‌هایی که دو ساختمان مزبور را منفجر کرده‌اند معرفی کند. با وجود این که این نمایش مسخره از همان ابتدا سست‌بنیان بود و بعدها کشف شد که بسیاری از این اسامی ارائه شده یا در آن هنگام اصولا در آمریکا حضور نداشته‌اند و یا حتی بعضی از آنان سالیان پیش فوت کرده‌اند، لیکن نظر به قدرت تبلیغاتی غرب پس از برملا شدن این امر آب از آب تکان نخورد وجو تبلیغات ضد عرب همچنان ادامه یافت. به هر حال برای این که به این تبلیغات بعدی منطقی و معصومانه داد می‌بایست برای این «دستجات تروریست سرتاپا مسلح که صنفی جز نابودی تمدن آزاد غرب» ندارند، رهبری تراشید و در این میانه بن‌لادن که ساخته و پرداخته خود آمریکاست وسیله‌ای مناسب تشخیص داده شد. با وجود آن که پاره‌ای از کشورهای اروپایی به عنوان متحدان آمریکا ابتدای امر خواستار این بودند که آمریکا دلیلی ارائه دهد که ثابت کند بن‌لادن و دارودسته طرفدار او به این حمله مبادرت ورزیده‌اند، لیکن سردمداران آمریکا اظهار داشتند که با توجه به سری بودن این دلائل قادر به ارائه آن‌ها نیستند و این ادعاها را باید به طور دربست به همین ترتیب قبول کرد سپس رئیس جمهور آمریکا جورج بوش خطاب به همگان خط و نشان کشید و تهدید کرد که «آنکس که با ما نیست، با تروریست‌هاست» به عبارت دیگر آمریکا به عنوان قدرت بی‌رقیب جهانی برای سایر رهبران جهان خط و نشان می‌کشد که فضولی موقوف. باید چشم‌بسته ما را تائید کنید وگرنه باید منتظر عواقب وخیم عمل خویش باشید.

اکنون سئوالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که چه کسی از این فاجعه هولناک سودبرده است که به این عمل دست یازد؟

به نظر من اولین طرفی که در این میان سود برده است در درجه اول خود آمریکا و در درجه بعد اسرائیل است. آمریکا به عنوان یکه‌تاز قدرت جهانی، پس از تسلط کامل بر خاورمیانه در صدد استقرار در افغانستان است تا در عین استحکام سلطه خویش در آن مناطق و تسلط بر کشورهای تازه استقلال‌یافته شوروی سابق، مقدمات سلطه خویش در خاور دور را فراهم‌ساخته بدین ترتیب در جهان امروز فعال‌مایشاء باشد. اسرائیل نیز امروز، بدون آن که از واکنش افکار عمومی جهان بهراسد به کشتار علنی هر چه بیشتر فلسطینیان دست می‌یازد، زیرا در صورت اعتراض این مساله را پیش می‌کشد که حال که آمریکا حق‌دار و تروریستی چون بن‌لادن را در افغانستان تعقیب کند، ما نیز در جوار خویش بن‌لادن خود را داریم و حق خواهیم داشت که از خویشتن دفاع کنیم.

جالب توجه آن که، گفته می‌شود که حدود چهارصد یهودی در ساختمان مرکز تجاری نیویورک به کار اشتغال داشتند و در روز حادثه در ۱۱ سپتامبر هیچکدام از آنان به محل کار خویش نرفته بودند، آیااین مسئله سئوال‌برانگیز نیست؟ علاوه بر آن در همان روز بعد از حمله و انهدام در ساختمان مزبور، پلیس نیویورک، پنج تن اسرائیلی را دستگیر کرد که قصد داشتند پلی را در نیویورک منفجر سازند؛ آیا این امر سئوال‌برانگیز نیست؟ اصولا چرا چنین حقایق عیانی مسکوت نهاده می‌شود. در حالی که تمامی موارد مشکوک و فرضی و موهوم در رابطه با اعراب را در رسانه‌های گروهی خود به تفضیل و با آب و تاب بازگو می‌کنند، فرضیه‌های محیرالعقول پیشنهاد کرده به استنتاجات طویل و عریض می‌پردازند.

به هر حال با وجود آن که آمریکا برای ادعاهای خویش دلیلی ارائه نداد، منتهی با توجه به آن که ده‌ها سال است که تبلیغات شدید عرب‌ستیز در جهان حکم‌فرماست، صحت این ادعاها مورد شکست و تردید قرارنگرفت. متاسفانه امروزه عرب‌ستیزی امری کاملا عادی شده است، شما می‌توانید به زشت‌ترین اعمال مبادرت ورزید و تمام کاسه کوزه‌ها را سر اعراب بشکنید و آب از آب تکان نخورد. ملاحظه کنید که امام مسجد روتردام را به محاکمه کشانده‌اند چون که در ضمن سخنان خویش به همجنس‌بازان توهین کرده‌است یا اینکه کافی است چون محقق و اندیشمند فرانسوی روژه گارودی در کتابی نسبت به صحت ادعاهای صهیونیست‌ها در پیش‌کشاندن رقم شش‌میلیون قربانی یهودی طی جنگ دوم جهانی شک کند تا زمین و زمان به هم دوخته شوند و نویسنده را به عنوان داشتن افکار و اندیشه‌های ضد سامیگری به محاکمه بکشانند و کتاب‌هایش را از کتابخانه‌ها جمع کنندو ناشر را جریمه کنند، لیک شبانه‌روز شاهد دشنام آشکار و نهان وسائل ارتباط جمعی نسبت به اعراب هستیم، آن‌ها را به کثیف‌ترین و زشت‌ترین صفت‌ها متصف می‌سازند؛ علنا به آن‌ها توهین می‌کنند و کک کسی نمی‌گزد. در بحبوحه همین حوادث اخیر در اینترنت گروهی از صهیونیست‌ها اعلامیه‌های تبلیغاتی به راه انداختند و به اروپائیان نوید دادند که به زودی سگ‌ها و گربه‌های آنان گوشت‌تر و تازه انسانی خواهند خورد زیرا به زودی گوشت اعراب را به عنوان گوشت خوراکی گربه و سگ به بازار عرضه خواهند کرد. چنین اعلامیه‌های بی‌شرمانه نژادپرستانه‌ای در جهان کاملا «دمکرات و آزاد غرب» به هیچ وجه باعث نمی‌شود که مسببین آن مورد محاکمه قرارگیرند گو این که افراد دست‌اندرکار این مطالب وقیحانه کاملا شناخته شده هستند.

تعریف شما از تروریسم چیست؟ و چه چیز باعث بوجود آمدن این پدیده شده است؟

تروریسم واژه‌ای‌است که از زبان فرانسه آمده و بدین معناست که به منظور وصول به هدف وسائلی به کار گرفته شوند که باعث ایجاد رعب و وحشت گردند و در نتیجه اعمال خشونت جان دیگران در خطر افتد. این اصل معنای لغوی آن است لیک امروزه این معنی اندکی تحول‌یافته زیرا به هنگام صحبت از وصول به هدف و تحقق مقاصد، بعد سیاسی هدف و مقاصد در مد نظر است.

بنابراین اساس تروریسم بر مبنای به کارگیری خشونت و ایجاد رعب و وحشت است. لیکن با توجه به این که هدفی سیاسی در ورای این مسئله نهفته شده است باید در این میانه به تمایز پرداخت، بدین معنی که از جهتی گاه این اعمال خشونت و ایجاد رعب و وحشت توسط گروهی از افرادی که به ملت‌های تحت سلطه تعلق دارند و به منظور پایان بخشیدن به سلطه بیگانگان صورت می‌پذیرد که در این میانه بدون آن که بخواهیم نفس این عمل را تایید یا تخطئه کنیم، باید گوییم که دست‌زدن به این شیوه در نتیجه عدم وجود امکانات برابر میان سلطه گر و سلطه‌شونده، غالب و مغلوب است و افرادی که این شیوه را برمی‌گزینند آن را آخرین حربه ممکن تلقی می‌کنند، در مبارزات آزادی‌خواهانه کلیه ملل جهان از ویتنام گرفته تا الجزایر و کشورهای آمریکای لاتین و همچنین فلسطین چنین پدیده‌ای مشهود است.

از طرف دیگر تروریسم توسط قدرت‌های سلطه گر و غالب نیز به جهت تحقق اهداف و تداوم سلطه آنان اعمال می‌شود، کما این که تروریسم توسط رهبران دیکتاتور کشورهای عقب‌نگه‌داشته شده نیز شیوه‌ای کاملا معمول است. این تروریسم، به تروریسم دولتی نیز معروف است.

متاسفانه با توجه به این که تاریخ را سلطه گران می‌نویسند و حوادث را آنان به میل خود تفسیر می‌کنند این نوع تروریسم همچنان بدون مجازات و یا محکومیت باقیست. نمونه بارز این گونه تروریسم جنایات آمریکا در گوشه و کنار جهان و همچنین اعمال تروریستی صهیونیست‌ها در طول تاریخ پیدایش اسرائیل است که به عنوان مثال می‌توان از دیریاسین، کفرقاسم، صبرا و شتیلا و ده‌ها نمونه دیگر نام برد که در تمامی آن‌ها قربانیان اولیه کودکان، زنان و سالمندان بوده‌اند. به جرات می‌توان گفت که اگر تاریخ را سلطه گران به دلخواه خویش نمی‌بخشند. کلیه رهبران آمریکا بدون استثنا و همچنین تمامی سردمداران اسرائیل می‌بایست به عنوان جنایتکار جنگی مورد محاکمه قرار می‌گرفتند، در حالی که وضع جهان چنان بر منوال دیگری می‌چرخد که به مناخیم بیگن که خود رهبر دار و دسته تروریستی بود که در دیریاسین به کشتار فجیعانه فلسطینیان دست یازید، بعدها جایزه صلح نوبل اعطا کردند. همچنین شارون که خود عامل اصلی کشتار فجایع کودکان و زنان و سالمندان فلسطینی در صبرا و شتیلاست امروز رهبری اسرائیل را به عهده دارد. در عوض انگشت اتهام در این میان به سوی افرد از جان‌شسته مایوسی است که راه حل دیگری نمی‌بینند. بالطبع هیچ انسانی نمی‌تواند کشته شدن افراد بیگناه را در بازار یا صف اتوبوس یا قهوه‌خانه یا غیره به هر دلیلی که صورت گیرد، تایید کند لیکن برای ریشه کن کردن این پدیده باید دلیل آن را شناخت و عوامل اصلی پدیدآورنده آن را از ریشه زدود، طبیعی است که تا هنگامی که بی‌عدالتی در جهان حکم‌فرماست و سلطه گران سلطه‌شوندگان را زیر چکمه‌های خویش خرد و له سازند، امید نمی‌رود که این پدیده از میان رود. کسی که در مقابل چشمان خویش ببیند پدر و مادرش را به طرز فجیعی به قتل رسانده‌اند، به خواهرش تجاوز شده است، به عمل انتحاری به عنوان آخرین حربه دست می‌یازد. اگر این گونه اعمال همان‌گونه که انتظار می‌رود مورد محکومیت است، متاسفانه اعمال تروریستی که دولت‌های قدرتمند بدان دست می‌یازند مورد نکوهش قرار نگرفته است. این اعمال تروریستی برای تداوم سلطه این کشورها و ادامه چپاول و غارت و استثمار کشورهای عقب‌نگه‌داشته شده است، و تا آن هنگام که نابرابری در روابط بین‌الملل وجود داشته باشد در این میانه نیز امیدی نمی‌رود وضع تغییر یابد مگر آن که «عالمی دیگر بسازیم و از نو آدمی»

س ـ در دو شماره ۲۶۶ و ۲۶۷ نشریه کار در مقاله تحت عنوان با «خوانندگان» و «نامه مردم عرب خوزستان» به چاپ رسیده و شما هر دو مقاله را ملاحظه فرمودید. آیا مردم ساکن خوزستان عرب‌زبان هستند یا مشخصه‌های یک ملیت را دارا هستند؟

در درجه اول باید گفت که نمی‌توان به آنچه که شما بدان اشاره می‌فرمائید عنوان مقاله اطلاق کرد، در شماره ۲۶۶ مطلبی خبرگونه تحت عنوان «نامه اعتراض‌آمیز جمعی از مردم عرب خوزستان» به چاپ رسیده است که طی آن به بازی فوتبال میان عربستان سعودی و ایران اشاره شده است و این که گزارشگر مسابقه به هنگام گزارش خویش هنگام صحبت از بازیکنان عربستان سعودی از آنان به عنوان عرب‌ها یادکرده است و این امر بعث جریحه‌دار شدن احساس «مردم عرب‌زبان خوزستان» و اعتراض آنان شده است.

اما در شماره ۲۶۷ نامه‌ای ضمن نامه‌های رسیده ازخوانندگان به چاپ رسیده است سراسر آن هذیان مالیخولیایی متعصبانه شوینیستی متعفنی است که حتی شایان آن نیست که مورد بحث قرار گیرد. فقط به ذکر این مطلب اکتفا می‌کنیم که نویسنده محترم نامه با این همه دم‌زدن از برتری تاریخ پرافتخار ایران و فرهنگ و ادب آن بر سایر ملل همجوار و غیر همجوار خود به طور کامل از ابتدایی‌ترین مسایل تاریخ و ادب این سرزمین بی‌اطلاع است و نادانی وی به حدی است که شعر معروف سعدی «بنی آدم اعضای یکدیگرند» را به فردوسی نسبت می‌دهد. تازه ضمن استناد به این شعر زیبای سعدی و افتخار به آن، برخلاف آن عمل می‌کند و استعداد و پیشرفت را به گوهر ایرانی و عقب‌ماندگی اعراب را ناشی از هویت نژادی آنان می‌داند و در این میانه برخلاف «پندار نیک» «گفتار نیک» «کردار نیک» که چندین بار حضرت ایشان از آن دم‌زده‌اند گام برمی‌دارند. به هر حال در نتیجه افاضات عالمانه ایشان برای اولین بار مستفیض شدیم که مادر حضرت علی ایرانی است، واقعا از ایشان سپاسگزاریم که به چنین کشف نبوغ‌آمیزی دست یازیدند.

و اما در مورد بخش عمده سوالتان که در حقیقت به مطلب خبرگونه اول اشاره دارد باید این امر در دو بعد مورد ملاحظه قرارگیرد. اول کاربرد لفظ مردم به جای هر واژه دیگر؛ و دوم اطلاق مداوم و پیوسته عنوان «عرب زبان» و اصرار و پافشاری بر کاربرد آن.

در مورد اول باید گفت که از ویژگی‌های بارز ایران جنبه چندفرهنگی و تعدد و کثرت خلق‌ها و یا اقوام آن است، بدین معنی که هزاران سال است که فارس‌ها، کردها، ترک‌ها، عرب‌ها، بلوچ‌ها و ترکمن‌ها دوشادوش هم در سرزمینی واحد زندگی می‌کنند و در عین حال هر گروه از آنان دارای ویژگی‌های خاص خویش است یعنی هر گروه دارای زبانی مشترک خویش، جغرافیا و سرزمین مشترک، تاریخ مشترک، فرهنگ مشترک و ویژگی‌های روانی مشترک می‌باشند. حال به هر کدام از اینان می‌توان به عنوان مردم و یا قوم و یا خلق اشاره کرد. هر چند که معنای اصلی قوم در زبان عربی تا حدود زیادی می‌تواند رساننده وضعیت هر کدام از این گروه‌های انسانی باشد. اینک در زبان فارسی، امروزه قوم معنایی قدیمی به ذهن متبادر می‌کند و بیشتر به گروه‌های انسانی که به صورت طایفه‌ای و یا غیرمستقر و کوچک و زندگی می‌کنند، اطلاق می‌شود. در عین حال خلق بار سیاسی خاصی به همراه خود دارد که باعث می‌شود که پاره‌ای از محافل از به کارگیری آن طفره‌روند، لیک تعجب‌برانگیز آن است که گروهی که خود به همان طیف سیاسی وابسته‌اند از کاربرد واژه خلق اباورزند.

و اما در مورد بخش دوم قضیه یعنی اطلاق عنوان «عرب‌زبان» به «ترک‌زبان» و غیره به خلق‌های ایران متاسفانه باید بگویم که این امر دانسته یا ندانسته ناشی از تسلط مکتب نژادپرستانه نشات گرفته از پان‌فارسیسم آریا محوری است.

اطلاق عنوان «عرب‌زبان» این معنی را به ذهن متبادر می‌کند که عرب‌ها بر دو نوعند، گروهی عرب صرف و خالص هستند و گروه دیگر که در چارچوب ایران کنونی بسر می‌برند «عرب زبان»، یعنی این که این «عرب‌زبان‌ها» در حقیقت امر ایرانی آریایی‌نژادند که در اثر همجواری با اعراب و طی حوادث تاریخی و دوران ضعف ایران از صراط مستقیم منحرف شده زبانشان به عربی گرائید، لذا اکنون باید طرحی و ضربتی به کار گرفت تا مجددا زبان اصلی خویش را بازیابند. و همچنین است «ترک‌زبان» و غیره یعنی باید آنان را وادار به بازگشت به اصل نژادی و زبانی خود کرده چنین است که این گروه از افراد در حقیقت به زورخواهان تحمیل زبانی واحد، نژادی واحد بر سرزمینی هستند که تنوع فرهنگ‌ها و زبان‌ها و کثرت خلق‌های آن از شکفتی‌های آن و در نتیجه باعث استحکام و غنای فرهنگی آن‌است.

قومیت‌ها و دموکراسی در ایران

ادامه از صفحه ۶

سیاسی، ادبی و فرهنگی بدون ترس و بدون واهمه در بین آنان رواج یافت. آنها در محافل خود به خصوص در مقاطع انتخابات مختلف هر مساله‌ای را مطرح می‌کنند. زبان خشونت و زبان برخوردهای امنیتی به زبان گفتگوی فرهنگی و سیاسی تبدیل شده و این پدیده مبارکی است. گرچه چیزی را که خلق‌های ایران و قومیت‌های ایران می‌خواهند یعنی اجرای ماده ۱۵ و ۱۹ قانون اساسی اجرا نشد و متاسفانه نه آقای خاتمی و نه اصلاح‌طلبان در این زمینه شاید نتوان گفت کاری نکردند اما در واقع مثل سایر مواضع در برابر راست مذهبی و راست ملی‌گرا عقب نشستند. و انتظار ما این است که در دوره آینده مجلس اصلاحات و نامزد اصلاحات آقای خاتمی (در صورت پیروزی) بتوانند این دو اصل را که برای وحدت ملی ایران اساسی هستند اجرا بکنند. در این حالت دو راه هست یا دولت به مجلس لایحه بدهد یا یا این که مجلس طرحی را تهیه کند و این یکی دو اصل مربوط به قومیت‌ها را اجراکند.

س ۳: با توجه به این که در ۴ سال گذشته یکی از شعارهای انتخاباتی آقای خاتمی حقوق قومیت‌ها بوده چرا تاکنون از اصل ۱۵ دفاعی نشده یا در مجلس مطرح نشده است.

ج ۳: آقای خاتمی در برنامه ۲ خرداد ۷۶ خود صحبت صریحی درباره قومیت‌ها نکرده است. منظورم برنامه ایشان در انتخابات ریاست جمهوری سال ۷۶ است. فقط یک جا و به‌طور مبهم از اقلیت‌ها در ایران صحبت کرده است و این می‌تواند اقلیت‌های مذهبی و قومی باشد.

من فکر می‌کنم "گفتمان قومیت‌ها" در عرض این ۳ ـ ۴ سال خود را مطرح کرده است که علت آن فضای باز و فضای نیمه دموکراتیکی است که در جامعه به وجود آمد. این را اصلاح‌طلبان و بخصوص جبهه مشارکت گرفت.

گفتمان اصلاح‌طلبان هم به نظر من یک دایره است که از سه بخش تشکیل می‌شود: بخش مذهبی، بخش دموکرات و بخش ناسیونالیستی. در واقع گفتمان اصلاح‌طلبان یک دایره است که می‌توان آن را به سه بخش تقسیم کرد. مساله قومیت‌ها در بخش دموکراتیک این گفتمان که یک سوم این دایره است جای می‌گیرد. من فکر می‌کنم که در بین اصلاح‌طلبان جبهه مشارکت پیش از دیگران به این قضیه پرداخته است. هم آن زمان که روزنامه مشارکت را داشته‌اند و هم این زمان که نوروز را در می‌آورند که یک صفحه به قومیت‌ها اختصاص دارد. (گفتنی است که اکنون به علت فشار برخی از افراد ملی‌گرای درون روزنامه یعنی کسانی که غلظت بخش ناسیونالیستی‌شان در آن دایره بیشتر است این صفحه تعطیل شده است). پرداختن مطبوعات به مساله قومیت‌ها فضای سیاسی را تلطیف می‌کند و تابوی خطرناک قلمدادکردن قومیت‌ها را می‌شکند.

س ۴: ضمن تشکر از سخنرانی‌تان، باتوجه به خلا فکری واختلاف نظری که وجود دارد و نیز با توجه به مشترکات قومیت‌های مختلف مخصوصا در استان خوزستان چه تمهیدات و راه‌کارهایی را پیشنهاد می‌کنید تا این قومیت‌ها بتوانند در کنار هم زندگی مسالمت‌آمیز داشته باشند.

ج ۴: من قبلا گفتم که در ایران خوشبختانه در طول تاریخ کمتر برخوردهای خونین و خشونت‌آمیز قومی وجود داشته و این مساله نادری است. منظورم این است که ایران منهای حکومت‌ها ـ یکی از معدود کشورهایی است که از این خصیصه مدنی و فرهنگی قوی برخوردار بوده است. تسامح، تساهل، بردباری، تحمل همدیگر و تحمل قومی از خصلت‌های ایرانی‌ها در طول تاریخ بوده است. من فکر می‌کنم اگر گاهی به سبب عارضه‌هایی مثل عارضه ظهور خاندان پهلوی این فشارها بر قومیت‌ها وجود داشته است این خاندان بعد از نیم قرن به هرحال سرنگون شد واین عارضه از میان رفت. من فکر می‌کنم مهمترین عامل برای نزدیک کردن قومیت‌ها در خوزستان نخبگان این است که همه قومیت‌ها چه عرب و چه غیرعرب بر اجرای قانون اساسی که بخشی از حقوق قومیت‌ها در آن درج شده تاکید کنند. یعنی تاکید کنند بر برابری میان قومیت‌ها و علیه نابرابری‌های قومی مبارزه کنند. این یک مسئولیت انسانی است و فقط مسئولیت قومی نیست. هر شخصی اگر انسانی فکر کند باید در راه حل این مساله کوشش کند و برای پیشرفت استان خوزستان تلاش ورزد.

من قبلا گفتم نمی‌شود یک قومیت پیشرفت بکند و قومیت دیگر به‌علت نادیده گرفتن

ادامه در صفحه ۸

www.iran-archive.com

نقش رسانه‌های گروهی و ضرورت توجه و دستیابی احزاب سیاسی چپ و دمکرات به آن

یدالله بلدی

تبلیغات به مثابه یکی از راه‌کارهای اساسی نقش خود را همواره در معرفی و شناساندن احزاب سیاسی و نحوه فعالیت، دیدگاه‌ها و اهداف سیاسی آنان ایفا کرده است، درواقع تبلیغ افکار و آرمان‌های هر جریان سیاسی برای پیوند و نفوذ در میان توده‌های مردم از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است، در سال‌های اخیر با توجه به گسترش روزافزون و همه‌جانبه ارتباطات، تبلیغات از کانال رسانه‌های گروهی توانسته است نقش به مرتب نافذتر و عمیق‌تر از گذشته را به عهده بگیرد. در شرایط کنونی که تمامی احزاب و سازمان‌های سیاسی اپوزیسیون فعالیت خود را به خارج از کشور منتقل کرده‌اند، نتیجتا ارتباط مستقیم آن‌ها با توده‌های مردم دچار وقفه گشته است. از این رو برای رفع این معضل، احزاب و سازمان‌های سیاسی تنها می‌توانند با استفاده از رسانه‌های گروهی، پیام خود را به داخل کشور ارسال دارند، به همین علت هر سازمان سیاسی با توجه به امکانات مالی و انسانی خود تلاش می‌کند تا با استفاده از این رسانه‌ها حضور خود را در صحنه سیاسی و اجتماعی کشور مطرح سازد و بنا بر امکان خویش بر تحولات جاری و آینده کشور تاثیر بگذارد، در این میان بعضی از سازمان‌های سیاسی دارای فرستنده رادیویی هستند که برد موثر و فراگیری ندارد و معمولا شنوندگان این نوع رادیوها را هواداران این سازمان‌ها تشکیل می‌دهند. در این میان سازمان مجاهدین خلق تنها سازمانی است که از فرستنده تلویزیونی قوی برخوردار است.

در طی ۲۳ سال گذشته نیروهای آزادی‌خواه و مترقی تنها در ۲ سال اول انقلاب از امکانات تبلیغاتی نسبتا موثر برخوردار بودند و افزون بر پخش اعلامیه‌ها و انتشار کتاب‌های سازمانی امکان اصلی تبلیغاتی آن‌ها را ارگان مرکزی هر سازمان تشکیل می‌داد. که پخش و انتشار آن‌ها نیز با موانع متعدد روبرو بود. رژیم استبدادی و خودکامه که تمامی رسانه‌های گروهی را در اختیار داشت با شایعه‌پراکنی‌های مغرضانه و بی‌پایه علیه نیروهای چپ و دمکرات و جعل و تحریف تاریخ مبارزاتی مردم ایران به سود خویش، تلاش می‌کرد تا از پیوستن مردم به سازمان‌های سیاسی جلوگیری کند. در نهایت تنها وسیله ارتباطی جریان‌های سیاسی با مردم یعنی انتشار روزنامه نیز در همان سال‌های اولیه به علت سرکوب رژیم متوقف گردید و تعداد محدودی از ارگان‌ها سلطه خود از طریق رسانه‌های گروهی بویژه تلویزیون که موثرترین و فراگیرترین رسانه می‌باشد، از هر فرصتی برای تخطئه و انزوای نیروهای دگراندیش سود جست و تمام تلاش‌های خود را به کار بست تا ایدئولوژی واپسگرایانه خود را به مردم تحمیل کند و افکار عمومی جامعه را تحت کنترل و انقیاد خود درآورد، اما چون موعظه‌های رژیم و رهنمودها و نصایح عوامل آن با افکار آزادی‌خواهانه و تجددطلبانه مردم مطابقت و همسویی نداشت، این تبلیغات نه تنها ناکام ماند بلکه نتیجه معکوس به بار آورد و در نتیجه نقش وسیعی از آگاهان جامعه نه تنها در چارچوب قالب‌های فکری رژیم جای نگرفتند بلکه علیه آن برانگیخته شدند و با شیوه‌های گوناگون به ستیز با آن پرداختند.

در دو سال اخیر چندین فرستنده تلویزیونی فارسی‌زبان در آمریکا تاسیس شده و کشور ما را نیز تحت پوشش خود قرار داده‌اند، که پس از مدتی این فرستنده‌ها مورد استقبال مردم بویژه جوانان قرارگرفتند، زیرا به علت ضعف اساسی رسانه‌های داخلی، محتوای برنامه‌ای تلویزیون‌های فارسی‌زبان لوس‌آنجلسی مورد توجه نسل جوان واقع شده است.

در شرایطی که فعالین چپ دمکرات و نیروهای مترقی از داشتن یک رسانه فراگیر و عمومی محروم‌اند، جوانان که مسلما در تحولات آینده نقش سترگی را به عهده خواهند داشت با فرستنده‌های فارسی‌زبان آمریکا ارتباط برقرار می‌کنند و در پیام‌های تلفنی خود مصرانه از آن‌ها یاری می‌طلبند که برای برون‌رفت و رهایی از فضای اختناق به آن‌ها رهنمود بدهند، اما این دو فرستنده بویژه تلویزیون پارس که دارای گرایشات مشروطه‌خواهانه است، رهنمودها و توصیه‌هایش بیشتر جنبه تهیجی و احساسی در قبال جوانان دارد، تا رهنمودهای اساسی برای سازمان‌دهی و ایجاد تشکل‌های صنفی، سیاسی که با تکیه بر آن‌ها بتوان پایه‌های جنبش دمکراسی را تقویت کرد.

در اوضاع ملتهب و تحول‌زای کنونی موفقیت برنامه‌ها و اهداف نیروهای اپوزیسیون ترقیخواه و دمکرات تنها در پیوند با خواست‌های منطقی و مسئولانه توده‌های مردم رقم می‌خورد و تا پژواک آزادی‌خواهانه و عدالت‌جویانه آن‌ها در داخل کشور بازتاب نیابد، نیروهای ترقیخواه قادر به تاثیرگذاری در تحولات جاری میهن نخواهند بود.

ارتباط با توده‌های مردم تنها از کانال رسانه‌های گروهی امکان‌پذیر است که متاسفانه با توجه به ضعف مالی احزاب سیاسی چپ و دمکرات تاکنون میسر نشده است.

هر چند که بوسیله اینترنت می‌توان با داخل کشور ارتباط برقرار ساخت، اما پوشش اینترنت از فضای روشنفکری و دانشجویی فراتر نمی‌رود و تاسیس یک ایستگاه رادیویی قدرتمند که بتواند کشور ما را زیر پوشش خود قرار دهد، از مبرمترین وظایف مسئولین و فعالین سازمان‌های سیاسی چپ است.

در این راه می‌توان از تجارب و همکاری دیگر نیروهای چپ دمکرات استفاده کرد، با توجه به سیر تحولات کشور، اگر امروز نتوانیم با جنبش‌های دانشجویی، کارگری، جوانان و زنان میهن که گرانیگاه و پرچمدار نهضت آزادی و دمکراسی هستند، ارتباط مستمر و محکم برقرار کنیم فردا، دیر خواهد بود.

در خاتمه دو مورد از نقش و تاثیر رسانه‌های گروهی بویژه تلویزیونی را در افکار عمومی یادآور می‌شوم و دو فاجعه انسانی همسان را با هم مقایسه می‌کنیم. درواقع یازده سپتامبر و بمباران شیمیایی سیزده‌سال پیش، شهر حلبچه توسط رژیم عراق، در هر دو فاجعه شش هزار انسان بی‌گناه قتل عام شدند اما چون رسانه‌های تلویزیونی جهان واقعه یازده سپتامبر را به طور مستمر پخش کردند، افکار عمومی جهان را به شدت تحت تاثیر قراردادند و مردم جهان نسبت به قربانیان این جنایت ابراز همدردی کردند و خشم و کینه خود را نسبت به عاملان آن ابراز داشتند، اما بمباران شیمیایی حلبچه فقط چند ثانیه مورد توجه رسانه‌های محدود قرار گرفت و افکار عمومی جهان از آن بی‌اطلاع ماند و این جنایت به بایگانی تاریخ سپرده شد.

پاکستان، سیاستی دیگر؟

ادامه از صفحه ۱۲

غربی بخصوص آمریکا و انگلیس وارد پاکستان شد که البته دلارهای نفتی شیوخ عرب رانیز باید بدان افزود.

اسلام‌آباد به «برکت» این سرمایه‌های باد آورده چنان دست به تقویت نظامی وامنیتی خود زد که بقول «احمد رشید» پژوهشگر صاحب نام پاکستانی، نفوذ سازمان امنیت آن کشور نه فقط در داخل پاکستان و کشمیر بلکه به اعماق هند، افغانستان و آسیای مرکزی و حتی بعدها به میان چچن‌ها نیز کشیده شد، کار بجائی رسید که ژنرال «حمید گل» رئیس وقت سازمان امنیت پاکستان که بعدها معروف به پدرخوانده طالبان گردید آشکارا صحبت ایجاد پیمان جدیدی از کشورهای اسلامی می‌کرد که میبایست درمقابل پیمان‌های کشورهای کمونیست و مسیحی و هند شکل گیرد به زعم او این پیمان می‌بایست نه تنها کشمیر و افغانستان که آسیای مرکزی رانیز دربرگیرد.

مثل روز روشن بود که انچه که اومی‌گفت در واقع آرزوی نظامیان پاکستان درایجاد امپراطوری پاکستان بود که میبایست باکمک نظامی غرب و دلارهای نفتی و دعا و صلوات شیوخ خلیج متحقق گردد و دامنه آن به اسیای مرکزی برسد.

بدین سان این کشور جولانگاه تروریست‌های بنیادگرای اسلامی از سراسر جهان گردید از آسیای مرکزی گرفته تاشمال آفریقا، از افراطیون مذهبی فیلیپینی گرفته تا کشمیر. هنوز رقم دقیق تعداد قرارگاهها و آموزشگاه‌های نظامی ویژه این تروریست‌ها روشن نیست که البته با سقوط کابل بدست طالبان بخش قابل ملاحظه‌ای ازاین مراکز به افغانستان منتقل گردید.

آغاز تنشی دیگر بر سر کشمیر

دور جدید درگیری‌های در کشمیر از اواخر دهه ۸۰ آغاز گردید، از یک سو افراطیون اسلامی با حملات مسلحانه به روستاهای هندونشین و بمب‌گذاری در مراکز دولتی و اماکن مذهبی دست به‌کشتار می‌زنند و از سوئی دیگر ارتش هند به مواضع آنان در کوهها و روستاها حمله می‌برد، که البته همراه با افزایش درگیری‌ها درکشمیر تنش‌های بین دهلی و اسلام‌آباد نیز افزایش یافت، بارها هواپیماهای شناسائی و نظامی دو طرف به حریم فضائی یکدیگر تجاوز کرده وچندین هواپیما نیز تاکنون سرنگون شده‌اند.

بابقدرت رسیدن طالبان در کابل، تشنجات در کشمیر آشکارا افزایش یافت از این پس نه تنها پاکستان که افغانستان نیز در حمایت از این افراطیون وارد عمل شد، در آوریل سال ۱۹۹۹ پرویز مشرف به ریاست ستاد ارتش پاکستان منصوب شد، به زعم نواز شریف نخست وزیر وقت، او فردی کاملا نظامی و غیرسیاسی بود، درست یک‌ماه بعد از این انتصاب درماه مه ۱۹۹۹ درگیری سختی در مناطق «گارگیل» و «دراس» بین نیروهای نظامی محلی و افراطیون تروریست در گرفت که طی آن ارتش پاکستان با تمرکز وسیع نیروهایش در امتداد خط آتش‌بس به حمایت ازاین بنیادگرایان دست زد، دهلی باشدت تمام عکس العمل نشان داد، آنها باپمباران این مناطق وتصرف ارتفاعات «گارگیل» و «دراس» در سلسله جبال هیمالیا که برخاً تا ۵۰۰۰ متر ارتفاع دارند و محل استقرار این شورشیان بودند خود را برای رویاروئی نظامی با پاکستان آماده کردند، خطرجنگ مستقیمی دیگر، بین دو کشور بالا گرفت، دو کشوری که دیگر مدتها بود، قدرت اتمی شده بودند. نواز شریف دستور عقب‌نشینی به ارتش راصادر کرد و فرماندهان نظامی با نارضایتی بدان تن دادند پرویز مشرف در همان زمان از نواز شریف بدلیل اینکه وی از آمریکائیها دستور میگیرد انتقاد کرد، در اکتبر همان سال یعنی ۱۹۹۹ وی علیه نواز شریف کودتا کرد و نخست وزیر نگون بخت را بجرم خیانت و فساد راهی زندان کرد.

از نوامبر ۱۹۹۹ تا ۱۱ سپتامبر چه در داخل کشمیر وچه در طول خط آتش‌بس همواره درگیری بوده است.

پس از ۱۱ سپتامبر و تغییر سیاست امریکا در قبال طالبان و القاعده، نظامیان پاکستان نیز یک تغییر ۱۸۰ درجه ای در سیاست خود دادند، این تغییرات آشکارا براثر فشار آمریکائیها و انگلیسی‌ها و سایر کشورهای غربی و قول کمکهای وسیع به اسلام‌آباد، صورت پذیرفت. نظامیان پاکستان کتمان نمی‌کنند که تاکنون ۳ میلیارد دلار در غالب کمک و وام از غرب دریافت کرده‌اند. ولی علیرغم همه این کمک‌ها پرویز مشرف و یارانش در دستگاه امنیتی نظامی آن کشور خیلی خوب می‌دانند که این تغییرات ۱۸۰ درجه‌ای بدون هزینه نخواهد بود.

نظامیان پاکستان میبایست برای نابودی آن چیزی دست در دست امریکا بدهند که آنرا در دامان خود با همکاری سیاست‌گذاران پنتاگون پرورانده بودند، جریانی که دراپتداء با نام مجاهدین و بعد طالبان طی ۲۳ سال گذشته دراعماق جامعه پاکستان رسوخ کرده و با ان عجین شده بود، در دستگاه روحانیت، خوانین، اقتصاد، نظامیان و بالاخره دستگاه امنیت آن کشور ای سی ای.

محصول طی بیش از دو دهه درهم‌تنیدگی این نیروهای جهادی با ارگان‌های فوق، شکل‌گیری شبکه‌های گسترده مالی، سیاسی ونظامی در آن کشور بوده است که بر بخش‌های مهمی از حیات پاکستان مسلط گشته‌اند و قسمت مهمی از فعالیت‌های اقتصادی و بخصوص تجاری این کشور را کاملا از کنترل دولت خارج کرده‌اند بگونه‌ای که بقول احمد رشید سالانه دولت از دسترسی به حداقل ۳۰ درصد درآمد مالیاتی آن کشور محروم می‌ماند، تازه این رقم فقط مربوط به بخش کالاهای مصرفی‌ست نه قاچاق مواد مخدر و اسلحه، و این در حالیست که ۴۸ درصد درآمد ناخالص ملی پاکستان از طریق تجارت و خدمات حاصل می‌گردد. شبکه‌های وسیع قاچاق تولیدات کشورهای آسیای جنوب شرقی، تسلیحات و موادمخدر که در سراسر منطقه از شیخ‌نشین‌های خلیج گرفته تا آسیای مرکزی، و بخشا هندوستان و بخش شرقی ایران، گسترده‌اند، تماماً توسط این مافیا اداره میشود، مافیائی که در آن خوانین، بخشی از متنفذترین روحانیون، نظامیان و مهمترین سکانداران دستگاه امنیتی سهم دارند، و با در اختیارداشتن صدها شرکت ترانسپورت وهزاران کامیون، کشتی و سایر وسایل حمل و نقل، داد و ستد را در کل منطقه کنترل می‌کند این شبکه قطعاً در قبال تغییر سیاست نظامیان اسلام‌آباد واکنش نشان می‌داد، هم ازاین رو و هم بنابدلایل عدیده دیگر واشنگتن و اسلام‌آباد در ابتداء بسیار تلاش کردند تا در آغاز با به سر عقل آوردن طالبان و بعداً با به وجودآوردن چیزی بنام طالبان میانه‌رو و به قدرت رساندن آنان، از بازتاب منفی آنچه که خود دراین منطقه کرده بودند چه در افکار عمومی دنیا و بخصوص در پاکستان جلوگیری و یا حداقل آنرا کاهش دهند که این تاکتیک ناموفق از کار درآمد.

بنیادگرائی، آفت جامعه پاکستان

جنبش اعتراضی همانگونه که انتظار میرفت آغاز گردید، همانطور که احمد رشید که خود سالهای زیادی را درافغانستان گذرانده بود باشناخت ازتحولات ۲۳ سال اخیر، مدتها قبل ازتحولات چندماهه گذشته گفته بود «افغانها طالبان را از سر خواهند گذراند اما پاکستانی‌ها نه» همراه باحملات آمریکا به افغانستان که قبل و در جریان آن تعدادی از مقامات عالیرتبه نظامی وامنیتی پاکستان از کار برکنار شدند، جنبش اعتراضی درشهرهای مختلف پاکستان بخصوص کویته، پیشاور و اسلام‌آباد شکل گرفت صدهانفردستگیر ودهها تن کشته شده‌اند، بسیاری از روحانیون آن کشور بخصوص روحانیون وابسته به «جماعت اسلامی» نزدیک‌ترین جریان مذهبی به طالبان یاراهی زندان شدند و یا حق خروج از منازلشان را ندارند، بالاگرفتن تشنج از یکسو و بازگشت هزاران بنیادگرای مذهبی داوطلب پاکستانی، کشمیری، عرب و... بحران شدیدتری را درچشم‌انداز قرارداد.

درست در چنین شرایطی حمله به پارلمان هندوستان صورت پذیرفت، دهلی سازمانهای تروریستی کشمیر را مسئول این حمله معرفی کرد، سازمان‌هائی که مقرشان درپایگاه‌های نظامی منطقه پاکستانی کشمیر قراردارد وتوسط دستگاه امنیتی پاکستان حمایت مالی، نظامی میشوند. متعاقب آن دو طرف دست به آرایش نظامی جدید و تمرکز نیرو در دو طرف خط آتش‌بس، زدند، ایجاد شرایط اضطراری در دو کشور و دامن‌زدن به هیستری ضدهندی در کشور باعث شد تا بحران فوق موقتاً از اولویت خارج گردد، بنظرمی‌رسید که اسلام‌آباد بهانه مناسبی برای منحرف کردن بحران موجود موقتاً بدست آورده بود، واکنش سریع دهلی، اتخاذ موضع صریح تونی بلر علیه این عمل تروریستی و زیر فشارگذاشتن پرویز مشرف توسط وی و همچنین برخورد صریح کالین پاول وزیر خارجه آمریکا در سفر اخیر خود به منطقه نشان داد که این واقعه نه تنها وسیله مناسبی برای حل مشکلات آتی سیاسی کشور نبود بلکه مواضع پاکستان را در مقابل هندوستان بشدت تضعیف کرده است. نظامیان پاکستان امروز درشرایطی بسیار بدتراز سال ۱۹۷۱ قرارگرفته‌اند، آنها مسئول همه آن چیزی هستند که در طی ۲۳ سال گذشته بر آن کشور رفته است، آنها یک راه بیشتر برای مقابله با بحران ندارند یا خواهند کوشید تا با اصلاح و تغییر در سیاست امنیتی و نظامی، جلوگیری از فعالیت سازمان‌های تروریستی، برچیدن پایگاه‌های آنها همراه با مبارزه با مافیای اقتصادی-سیاسی، راه رابرای انتقال قدرت به غیرنظامیان بازخواهند کرد که این امر همراه با تلاش در جهت بهبودی مناسبات باکشورهای همسایه خواهد توانست از تاثیرات بحرانی که در راه است بکاهد، که البته اقدامات اخیر پرویز مشرف در دستگیری افراطیون و ممنوعیت دو سازمان تروریستی وتلاش برای کاهش تشنج فیمابین این امید را بوجود اورده است که شاید اسلام‌آباد درصددپی ریزی سیاستی نو می‌باشد، در غیراینصورت آن کشور از درون درگیر بحرانهای گسترده، کودتاهائی دیگر و در مرزها با دخالت در امور این و آن متشنج خواهد بود، آینده نشان خواهد داد که نظامیان در پاکستان چقدر از گذشته آموخته‌اند.

کشمیر زخمی کهنه بر پیکر هندوستان و منطقه است که باگذشت نیم قرن از این جراحت، هنوز بهبود نیافته است، مطابق قطعنامه سازمان ملل متحد و اظهارات صریح بنیانگذار هند نهرو، رفراندوم بعنوان راه حل این مسئله معرفی شده است که هندوستان از انجام آن خودداری می‌کند، امتناع دهلی اگر چه بدلیل مداخلات و توطئه‌های اسلام‌آباد قابل درک است ولی موضع درستی نیست و بیم آن میرود که با توجه به تحولات اخیر که منجر به تقویت موضع هندی‌ها در منطقه و بطور مشخص در مقابل پاکستانی‌ها گردیده است، دهلی را در ادامه سیاست غلط خود مصر سازد.

هندوستان مهم‌ترین بنیادگذار جنبش غیرمتعهدها و استوارترین دمکراسی این بخش از آسیا را در دل خود پرورانده است، لاینحل ماندن مسئله کشمیر به موقعیت هند لطمه وارد میکند.

تمام ناظرین داخلی و خارجی مسئله کشمیر تقریباً متفق‌القولند که درصورت برگذاری همه پرسی، نتیجه استقلال آن سرزمین خواهد بود ونه الحاق آن به پاکستان و یا هندوستان. راه حل مسئله کشمیر، استقلال این سرزمین و تضمین این استقلال توسط نیروهای بین‌المللی تحت نظارت سازمان ملل متحد می‌باشد.

راه‌یافت رفراندوم برای تغییر قانون اساسی

ادامه از صفحه ۷

سازمان از یک جریان بسته و صرفا طبقاتی به جریانی مردمی، عمومی و فراگیر که مناسب و پذیرد همیاری‌هاو همراهی‌ها در مقیاس کشوری در شرایط کنونی و آینده جامعه باشند.» صفات ملی، مردم و دمکراتیک مورد اشاره رفیق وقتی درکنار واژه‌های چپ و عدالتخواه، سوسیالیست و اپوزیسیون بودن سازمان قرارگیرد، می‌شود سیمای سازمان آن گونه که در اسناد آن منعکس است. پس تاکید رفیق درواقع در این «برآمد» جدید، باید متوجه «فراگیرکردن» و «غیرطبقاتی کردن» سازمان باشد. این یعنی بیان دیگر ذوب شدن سازمان در مثلا جنبش اصلاح‌طلبانه مردم ایران، این یعنی انحلال سازمان، در حالی که ژرفش اصلاحات و حتی «تلاش در راه دفاع و تقویت جمهوریت و نهادهای انتخابی در برابر ولایت و نهادهای انتصابی در راستای تغییر موازنه قوا و دمکراتیزه شدن ساختار سیاسی حاکم» نیازمند سازمانی است که قادر به نقد و عبور جنبش اصلاح‌طلبانه و به‌بن‌بست رسیده کنونی باشد. دلیل دیگر مخالفت با نوشته رفیق رضا بدون این که وارد جزئیات مولفه‌های خط‌مشی سیاسی او شویم این است که اساسا سیاست‌گذاری را وظیفه شورای منتخب دانسته و وظیفه کنگره را «می‌توان (می‌توان هم نه) ارائه و تصویب برخی قرارهای اجرایی هم‌خوان بااین مولفه‌ها» می‌داند. و «مولفه‌های خط‌مشی سیاسی» ارائه‌شده توسط رفیق جوشنی مجموعه‌ای از توصیه‌های خیرخواهانه به سازمان، به مردم و به حکومت است. این «روال دیگر» هرگاه از سوی یک مصلح اجتماعی طرح شود قابل درک است. اما به عنوان مشی پیشنهادی یک سازمان چپ، دمکراتی غیرقابل قبول، در قیاس رفیق رضا شاید بتوان اندک اندک خواسته‌هایی را از حکومت گرفت، اما نباید فراموش کرد که حکومت همچون کوه واقعیت مسلم، پایدار و ابدی است! این تصویر هرآینه مادیت یابد باید فاتحه مبارزه سیاسی در قالب اپوزیسیون راخواند و سودای هر تغییر و جابجایی، حتی «تغییر ساختار سیاسی حاکم» را از سر بیرون کرد! چون کوه را نمی‌توان جابجا کرد! قیاسی مع‌الفارق

کار
ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
دو هفته یکبار در روزهای چهارشنبه منتشر می‌شود

زیر نظر شورای سردبیری

سردبیر

بهروز خلیق

شورای سردبیری

فریدون احمدی

بهزاد کریمی

علی مختاری

www.iran-archive.com

کار

چهارشنبه ۱۷ بهمن ۱۳۸۰ - ۶ فوریه ۲۰۰۲ دوره سوم - شماره ۲۷۴

KAR - No. 274 Wednesday 6. Feb. 2002

G 21170 D

آدرس کار در اینترنت: http://www.fadai.org

آدرس پست الکترونیکی: kar-aksaryat@gmx.de

شماره فاکس: Fax: 0049 - 221 - 331 82 90

شماره پیام‌گیر: 0049 - 221 - 9322136

تک فروشی: ۲/۲۰ یورو

بهای اشتراک: شش ماهه ۳۰ یورو؛ یک ساله ۶۰ یورو

Verleger: I.G.e.v

دارنده حساب: I.G.e.v

شماره حساب: 22 44 20 32

کد بانک: 37 05 01 98

نام بانک: Stadtsparkasse Köln

آدرس: I.G.e.v
Postfach 260268
50515 Köln
Germany

فرم درخواست اشتراک کار

اشتراک جدید □ تمدید اشتراک □ شماره اشتراک:

مدت اشتراک: شش ماهه □ یک ساله □ تاریخ:

نام: Name:.....

نشانی: Address:.....

.....

.....

فرم را همراه با بهای اشتراک (حواله بانکی یا تمبر)

به آدرس کار پست کنید!

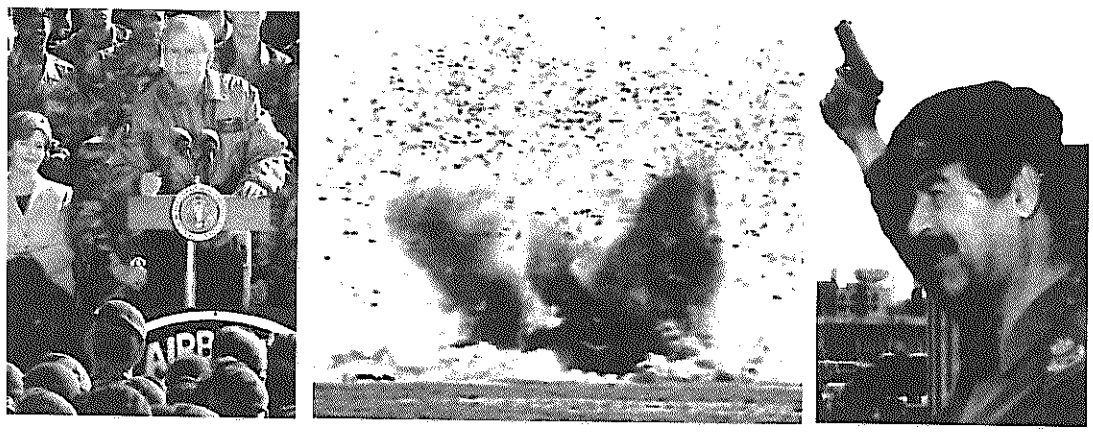

آیا آمریکا در تدارک جنگی دیگر است؟

محمود صالحی

پس از سخنرانی روز سه‌شنبه جرج بوش و نام‌بردن از عراق، ایران و کره شمالی بعنوان «محور شیطانی» این ظن بالا گرفته است که آمریکا در تدارک جنگی دیگر بر علیه عراق است.

شواهد!

● در اجلاس امنیتی مونیخ معاون وزیر دفاع آمریکا «پاول ولفویتز» به کشورهایی که به تروریست‌ها پناه دهند اخطار داد و گفت ما در حالت جنگی بسر می‌بریم و بهترین راه مبارزه علیه تروریسم بردن جنگ به محل زندگی دشمن است.

اما سناتور «جان مک‌کین» در سخنرانی خود در این اجلاس امنیتی یک قدم‌فراتر رفت و از عراق بعنوان جبهه بعدی نام برد. او گفت: «یک تروریست در بغداد زندگی می‌کند». او گفت: «در فاز بعدی مبارزه اگر آمریکا حتی قربانیان بیشتری نسبت به جنگ در افغانستان داشته باشد، باز هم حضور چکمه‌های آمریکایی در منطقه لازم و ضروری است».

● گفته می‌شود مسافرت ویلیام بورنز فرستاده ویژه واشنگتن به حوزه خلیج فارس برای جلب حمایت رهبران عرب در مورد حمله احتمالی امریکا به عراق بوده است. این کشورها طی دو هفته گذشته با انتشار بیانیه‌های رسمی مخالفت خود با حمله به عراق را اعلام کرده‌اند.

اما روزنامه قطری «الرای» به نقل از یک مقام بلندپایه که نخواست نامش فاش شود نوشت: کشورهای عربی موافقت غیر علنی خود با طرح آمریکا برای حمله به عراق را اعلام داشته‌اند.

گفته می‌شود طرح نظامی عملیات عراق شباهت‌هایی با نحوه عمل آمریکا در افغانستان دارد و قرار است با جلب همکاری و تجهیز شیعیان در جنوب و کردها در شمال حکومت دیکتاتوری صدام حسین سرنگون شود.

● در بحبوحه جنگ افغانستان و در هنگام اعزام نیروهای آلمانی به این کشور بخشی از تجهیزات ضد حملات اتمی، بیولوژیک و شیمیایی «ا. ب. ش» به کویت ارسال شدند که همان زمان تعجب ناظران مسائل نظامی را برانگیخت. گفته می‌شود اعزام این تجهیزات از جمهوری چک و آلمان بنا به درخواست آمریکا صورت گرفته است.

چرا آمریکا فعلا تیر مشقی در می‌کند!

آیا سخنان اخیر جرج‌بوش را می‌توان صرفاً به جنگ روانی و تبلیغاتی علیه «محور شیطانی» و بخصوص عراق تعبیر کرد؟ بدون تردید نه! اما همه شواهد نشان می‌دهند که آمریکا برای تبدیل تیرهای مشقی به بمب‌های واقعی با مشکلات جدی روبروست:

۱- اتهام عراق همانند افغانستان البته تا زمانی که اسناد و مدارکی مبنی بر حمایت این کشور از تروریسم ارائه نشود نیست، بلکه تولید سلاح‌های کشتار جمعی است. آمریکا شاید بتواند حمایت ضمنی «تعدادی و نه همه» دولت‌های عربی برای حمله به عراق را کسب کند اما با توجه به بحران فلسطین و حساسیت افکار عمومی جوامع عربی: اولا عواقب چنین حمله‌ای نامعلوم است. ثانیاً بغداد می‌تواند برای خنثی کردن تهدیدات اخیر با یک مانور سیاسی ساده بار دیگر از بازرسان سازمان ملل جهت بازدید از تاسیسات نظامی خود دعوت بعمل آورد.

۲- ائتلاف بین‌المللی ضد تروریستی که در مورد افغانستان وجود داشت در مورد عراق وجود ندارد. در عکس‌العملی نسبت به سخنرانی بوش، دبیرکل ناتو «رابرتسون» در کنفرانس اقتصادی نیویورک گفت: ائتلاف ضد ترور فقط در مورد ۱۱ سپتامبر صدق می‌کند و اگر آمریکا قصد حمله به کشور دیگری را دارد باید اسناد و مدارکی مبنی بر دخالت آن کشور در این ترورها ارائه دهد و سپس در مورد آن تصمیم‌گیری خواهد شد.

پس از سخنرانی سناتور مک‌کین و معاون وزیر دفاع آمریکا، رودولف شارپینگ وزیر دفاع آلمان در مقابل خبرنگاران ظاهر شد و گفت که این درست است که فشار سیاسی بر عراق را باید افزایش داد اما اصلا طرحی برای حمله به عراق وجود ندارد.

۳- برخلاف دوران حمله عراق به کویت این کشور دیگر حداقل به لحاظ سیاسی ایزوله نیست. سفر طارق‌عزیز به روسیه و چین و حتی مسافرت ناجی صبری وزیر خارجه عراق به تهران نه‌تنها دلیل نگرانی بغداد از تهدیدات آمریکا است، بلکه حکایت از خروج عراق از انزوای پس از دوران حمله به کویت دارد.

و بالاخره استفاده از نیروی شیعیان عراق در طرح آمریکا با قرارگرفتن ایران در «محور شیطانی» و با توجه به نفوذ جمهوری اسلامی در شیعیان عراق حداقل امکان استفاده از این نیرو را منتفی خواهد کرد.

هرگونه اقدام نظامی آمریکا علیه «محور شیطانی»، علیه منافع ملی این کشورها و پایمال کردن و نادیده‌گرفتن حق مردم آن در مبارزه علیه شیاطین این محور است.

یا دهان دوخته!

پس از ۱۳ روز خود زنی، تهدید به خودکشی و اعتصاب غذای پناهندگان در اردوگاه «وومرا» استرالیا که خواستار رسیدگی هرچه سریع‌تر به وضعیت خود بودند به پایان رسید، اما بحث بر سر قوانین بسیار سخت، ضد حقوق بشر و نحوه نگهداری پناهندگان در اردوگاه‌ها تازه آغاز شده است.

وقتی مهمان‌ناخوانده صاحبخانه می‌شود!

آن روز که اروپائیان این مهمانان ناخوانده پا به قاره پنجم گذاشتند یکی از آنان از یک بومی استرالیایی (آبروجنی) پرسید نام این حیوان عجیب چیست؟ آن بومی در جواب گفت: «کانگورو» یعنی نمی‌فهمم چه می‌گویی و اینگونه آن حیوان عجیب بر اساس یک سو تفاهم کانگورو نام گرفت. این مهاجران اروپایی تا امروز نیز از این سوتفاهم رهایی نیافته‌اند.

مهاجران اروپایی بزودی صاحب‌خانه شدند و بومیان را سرکوب و فرهنگ‌شان را نابود کردند. وقتی در قرن نوزدهم چینی‌ها به استرالیا رفتند مورد حملات راسیستی مهاجران بریتانیایی و زندانیان اخراجی از اروپا قرار گرفتند. با قانون راسیستی سال ۱۹۰۱ «استرالیای سفید» ورود غیر اروپائیان به این قاره محدود شد. استرالیا با ۷/۶ میلیون کیلومتر مربع به لحاظ وسعت ششمین کشور جهان است و امروز ۱۹ میلیون نفر جمعیت دارد. پس از جنگ دوم جهانی یهودیان جان بدربرده از کوره‌های آدم سوزی هیتلر و در میان آنان نازی‌های آلمانی نیز به استرالیا راه یافتند. این کشور از سال ۱۹۴۵ تاکنون ۵/۹ میلیون مهاجر پذیرفته است. سیاستمداران استرالیا تازه در اواسط دهه ۶۰ میلادی فهمیدند که جاکارتا نزدیکتر از لندن است. از اواسط دهه ۷۰ دولت استرالیا با تصویب قوانینی ایده «جامعه چند فرهنگی» را پذیرفت.

حزب دست راستی «یک ملت» با مخالفت با ایده جامعه چند فرهنگی به جو ضد خارجی دامن می‌زند و دولت «هوارد» بجای مقابله با آن پناهندگان را در اردوگاه‌هایی در دل صحرا اسکان می‌دهد. به‌نظر می‌رسد آنهایی که امروز خود را استرالیایی می‌نامند فراموش کرده‌اند که خود از کجا و برای چه آمده‌اند!

پاکستان، سیاستی دیگر؟

محمود کرد

همه کسانی که مواضع واقدامات پاکستان رادرطی یکی دوهفته اخیر تعقیب کرده و مقداری آشنا به مسائل منطقه در آنسوی مرزهای شرقی کشورمان هستند باشک، تردید و ناباوری به حسن نیت اعلام شده توسط پرویز مشرف رئیس جمهور پاکستان می‌نگرند.

این شک وناباوری بیشتراز هرچیزی معلول آن مشی است که طی حدود نیم قرن از آغاز تشکیل پاکستان درسال ۱۹۴۷، بر سیاست خارجی آن سایه افکنده است.

شاید کمتر کشوری مانند پاکستان در جهان وجود داشته باشد که طی نیم قرن اخیر از یک سو بطور مداوم در داخل کشور با بحران‌های سیاسی دست و پنجه نرم کرده و در همان حال در مرزهای خود دائماً با همسایگانش در حال تشنج و یا جنگ بوده است. دراین کشور که از جهت تعدد کودتاهای نظامی در دنیا معروف است در طی چند دهه گذشته هیچ رهبر سیاسی غیرنظامی وجود ندارد که به مقام ریاست دولت رسیده باشد و چه در حین و یا پایان دوره‌اش، به اتهام فساد یاخیانت و دزدی، کارش به زندان و حتی اعدام کشیده نشده باشد، هم اکنون نواز شریف رهبرحزب مسلم لیگ و آخرین رئیس دولت غیرنظامی پاکستان بجرم فساد و خیانت در زندان بسر می‌برد و خطر اعدام او را تهدید می‌کند.

مجلس این کشور بارها توسط نظامیان منحل شده و قانون اساسی بحالت تعلیق درآمده است ساختار سیاسی اجتماعی این کشور بر پایه اقوام و قبایل است که ارتش در محور آن قرار داشته که همیشه حرف آخر را می‌زند، اقوام پاکستان به ترتیب اهمیت پنجابی‌ها، پشتون‌ها، سندی‌ها و بلوچ‌ها هستند که بنابر ارزیابی‌های تقریبی دولتی ۶۰، ۲۰، ۱۰ و ۹ درصد جمعیت ۱۸۰ میلیونی این کشور را تشکیل می‌دهند بجز اقوام فوق قوم‌های کوچکی نیز از قبیل سیک‌ها و هندوها در این کشور بسرمی‌برند که چه بلحاظ جمعیتی و چه از جهت سیاسی فاقد اهمیت قلمداد می‌شوند.

حاکمیت اقوام و قبایل با توجه به گستردگی جهل وبی‌سوادی (۶۵ درصد مردم بی‌سوادند) دراین کشور به گونه‌ای‌ست که نه تنها خوانین و سران این قبایل در مناطق تحت کنترل خود مطلقاً فعال مایشاء هستند بلکه با کوچکترین مناقشات چه از نوع مذهبی و یا قومی، دستجات وسیعی از مردم قربانی می‌شوند، فرماندهی ارتش پاکستان و سازمان امنیت آن «ای سی ای» که همواره نقش تعیین کننده در تحولات سیاسی این کشور ایفاء نموده‌اند کاملا تحت کنترل سران اقوام پنجاب و پشتون قرار دارد اکثر قریب به اتفاق افسران عالی‌رتبه این کشور آموزش دیده گان مدارس نظامی انگلیس‌اند و از همین رو لندن که در شکل‌گیری این کشور نیز نقش داشت همواره تاثیر قابل توجه‌ای در سیاست‌گذاری این کشور داشته است که البته بعدها این نقش مانند بسیاری مناطق دیگر جهان بعهده واشنگتن گذاشته شد.

تاریخ مناقشات هند وپاکستان برسرکشمیر

سابقه درگیری بین این دو کشور بر سر کشمیر به تاریخ استقلال هند و پاکستان باز می‌گردد. هنگام جدائی این دو کشور از یکدیگر، جابجائی‌های عظیم توده‌ای صورت پذیرفت که بخش مهم آن نه داوطلبانه که براثر تاراندن یکدیگر دراین شبه قاره بوقوع پیوست طی کشتارهای وسیعی که توسط هر دو طرف صورت گرفت حدود یک میلیون نفر قتل عام شدند، این درگیری‌ها به سرزمین کشمیر کشیده شد، سرزمینی که ۲۲۰ هزار کیلومتر مربع وسعت داشت و در شمالی‌ترین نقطه شبه قاره هند دردامنه سلسله جبال هیمالیا قرار داشت و ۸۰ درصد جمعیت آن مسلمان بودند این کشور که قبلا خود یک مستعمره انگلستان بود درنیمه دوم قرن ۱۹ توسط انگلیسی‌ها در ازاء ۷،۵ میلیون روپیه باضافه ۳ عدد شال کشمیری، ۱۲ بز اصیل و سالانه یک اسب به یک مهاراجه هندو بنام «گلاب سینگ» فروخته شده بود. استقلال هندوستان و تشکیل کشور پاکستان زمینه را برای تشکیل کشور کشمیر فراهم آورد و در واقع نیز کشمیر تحت حکمرانی مهاراجه هندو در سال ۱۹۴۷ اعلام استقلال کرد ولی این استقلال فقط ۷۳ روز دوام داشت درگیری‌ها بین هندوها ومسلمانان به این سرزمین سرایت کرد و با سرعت اوج گرفت درعرض ۱۱ هفته بیش از ۵۰۰ هزار مسلمان به قتل رسیدند و حداقل ۲۰۰ هزار نفر مفقود شدند بخش مهمی از مسلمانان به کشور پاکستان تارانده شدند، درمقابل نیزجنگجویان قبایل از نواحی شمالی پاکستان و افغانستان به منظور حمایت از مسلمانان به کشمیر هجوم آوردند و دولت پاکستان که از همان ابتداء امر با توجه به اکثریت مسلمان کشمیر ادعای مالکیت آنرا می‌نمود مستقیماً خود را وارد کرد، آخرین مهاراجه حاکم بنام «هری سینگ» به هندوستان فرار کرد و از این کشور تقاضای کمک کرد و رسماً از هند خواست تا کشمیر به کشور هند بپیوندد، هندوستان وارد عمل شد و بدین ترتیب اولین جنگ هند و پاکستان که بمدت ۲ سال طول کشید، آغاز شد. درپایان این جنگ کشمیر سه پاره شد قسمت شمالی آن توسط چینی‌ها تصاحب شد، غرب کشمیر بدست پاکستانی‌ها افتاد و قسمت شرقی آن که بزرگترین قسمت این سرزمین است در دست هندوستان باقی ماند. دراکتبر سال ۱۹۴۷ جواهرلعل نهرو در سازمان ملل چنین گفت «دولت هندوستان به روشنی اعلام می‌دارد مردم کشمیر در اسرع وقت به محض اینکه آرامش حاکم گردد آزادانه خواهند توانست در مورد سرنوشت خود تصمیم بگیرند و این تصمیم یا از طریق نظرخواهی و یا رفراندم انجام خواهد گرفت». در سال ۱۹۴۸ سازمان ملل متحد با صدور قطعنامه شماره ۴۱ راه حل مناقشه کشمیر را برگذاری رفراندوم اعلام کرد.

ولی علیرغم همه تلاشهای شورای امنیت سازمان ملل که تاکنون بیش از ۱۱۰ بار این موضوع را به بحث گذاشته است مسئله مذکور لاینحل باقی ماند علت این بن‌بست را بیشتر باید در سیاست پاکستان نسبت به این سرزمین جست، اسلام‌آباد الحاق کشمیر به پاکستان را امری مسجل و یقین می‌پندارد و هر نوع تصمیم دیگر را فقط بالنتیجه دلخواه خود مورد قبول میداند، اسلام‌آباد درجهت تحقق این امر با آموزش و تسلیح افراطیون اسلامی با اهرم بمب‌گذاری و ایجاد تشنج و عملیات نظامی درصدد است تا هند را وادار به عقب‌نشینی کند در این رابطه پاکستان بخش مهمی از کشمیر تحت کنترل خود را تبدیل به مناطق نظامی کرده که در آن نه تنها بنیادگرایان کشمیر بلکه ازکشورهای دیگر ازجمله کشورهای عربی و آسیای مرکزی تعلیم می‌بینند واین در حالی است که «جبهه رهائی بخش جامو وکشمیر» که چه به لحاظ تعداد اعضاء و چه از جهت نفوذ درتوده‌های کشمیر، بزرگترین نیروست و دارای مواضع سوسیالیستی است، خواهان اتحاد تمام کشمیر واستقلال آن می‌باشد.

دهلی که از اهداف اسلام‌آباد مطلع و آگاه به عظمت‌طلبی آن است از دست‌زدن به همه‌پرسی آنگونه که قول داده بود خودداری می‌کند و متاسفانه همین امر، امتناع هندوستان از گردن نهادن به اراده مردم و اعزام بیش از ۶۰۰ هزار سرباز به این سرزمین که روزانه چیزی حدود ۲ میلیون دلار برای هند ایجاد هزینه میکند منجر بدان شده است که نه تنها اقدامات گروه‌های تروریست و افراطی کشمیر که خواهان الحاق این سرزمین به پاکستان هستند، توجیه گردد بلکه اسلام‌آباد نیز خود را مدافع رفراندوم معرفی کند.

مناسبات دهلی و اسلام‌آباد از زمان جنگ اول همواره بحرانی بوده است. جنگ دوم در ۱۹۶۵ رخ داد این جنگ در زمان مارشال پشتون، ایوب‌خان بوقوع پیوست، ژنرال ایوب‌خان که خود در کودتا سال ۱۹۵۸ بقدرت رسید و نتوانسته بود موفقیتی در این جنگ بدست آورد چند سال بعد در نتیجه کودتائی دیگر توسط ژنرال یحیی خان که او هم پشتون بود از قدرت ساقط شد.

در زمان ژنرال یحیی خان سومین جنگ دو کشور درسال ۱۹۷۱ درگرفت که پاکستانی‌ها درطی آن شکست سختی خوردند و بخشی از کشورشان را که پاکستان شرقی نامیده می‌شد ازدست دادند این قسمت از پاکستان که بعدها بنگلادش نامیده شد از آن جدا و کشوری مستقل شد.نظامیان که بشدت تحقیر شده بودند مجبور شدند قدرت سیاسی را به غیرنظامیان واگذار کنند، ذوالفقارعلی بوتو رهبر حزب مردم پاکستان درنتیجه انتخابات روی کار آمد و تا سال ۱۹۷۷ در قدرت بود که در این سال ژنرال ضیاء الحق با کودتا علیه وی حکومت نظامیان را مجدداً بر ان کشورمسلط کرد و بوتو به اتهام فساد و خیانت دستگیر و بعداً اعدام شد.

کودتای افغانستان ونقش جدید پاکستان

با کودتای ۱۹۷۸ افغانستان و ورود نیروهای اتحاد شوروی درسال ۱۹۷۹ بدان کشور و استراتژی امریکا و غرب در ارتباط با افغانستان، نقش و مقام اسلام‌آباد درمنطقه بسرعت تغییر کرد. پاکستانی‌ها که از زمان استقلال‌شان چه بر سر نوار مرزی که به خط دیورند معروف است و چه به جهت حمایت ازگروه‌ها وسازمان‌های بنیادگرا وتروریست اسلامی افغانستان، روابطی خصمانه با همسایه شمالی خود داشتند، فرصتی طلائی برای عملی ساختن اهداف توسعه‌طلبانه خود بدست آوردند.

ویلیام کیسی رئیس وقت سازمان سیا دراوائل سال ۱۹۸۰ وارد پاکستان گردید تا با مقاطعه‌کاری پاکستانی‌ها طرح تبدیل افغانستان را به ویتنامی برای اتحاد جماهیر شوروی به مرحله اجرا درآورد از آن سال به بعد میلیاردها دلار در اشکال نظامی و مالی به همراهی مستشاران نظامی از کشورهای

ادامه در صفحه ۱۱

www.iran-archive.com